

بیدار رزمی

نشریه فرهنگی - ترویجی
پیشگامان
دفاع مقدس و مقاومت

شماره پیاپی هفتم
سال چهارم شماره یکم
زمستان ۱۳۹۹
شاپا: ۳۷۲۰-۳۷۸۳

کلام نور / از بیانات امام خمینی (ره)

فرمانده شهید بهداری رزمی: شهید محمد حسین مردی ممقانی
معرفی و زندگی نامه شهید سلامت ناجا: دکتر ابوالفضل محمد علیزاده
بهداری در عملیات بیت المقدس
سپید جامگان آسمانی

...و





به کاروان شهدای سلامت پیوست ...



بهدارز می



نشریه فرهنگی - ترویجی
بهداری رزمی
دفاع مقدس و مقاومت

شماره پیاپی هفتم
سال چهارم شماره ۱
زمستان ۱۳۹۹
شاپا: ۳۷۲۰-۳۷۸۳

مشخصات نشریه

نشریه فرهنگی - ترویجی

بهداری رزمی دفاع مقدس

Cultural Journal of Combat Medicine of the Islamic
Republic of Iran (ICJCM)

حیطه فعالیت: فرهنگی (پزشکی دفاع مقدس)

دوره انتشار: دو فصل نامه

زبان: فارسی

شروع انتشار: تابستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز:

موسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت
و دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله

مدیر مسئول:

سردار سرتیپ پاسدار نصرالله فتحیان

رئیس هیئت تحریریه:

دکتر سید مسعود خاتمی

سردبیر:

دکتر محمد علی محقق

مدیر اجرایی:

دکتر رکن الدین سلطانی نژاد

هیئت تحریریه:

ابوالحسن احمدیانی، توکل احدی، مهدی اخوان مهدوی،

صادق رجائی، سید رحیم صفوی، علی صدیقی،

علی صداقت، جلیل عرب خردمند، علی غفوری،

علیرضا مرندی، ابراهیم متولیان، علی مهرابی توانا،

علی اصغر ملا، احمد علی نوربالا، پرویز وزیریان،

امیر نظامی اصل سروری، سعید بینات

طراح و صفحه آرا:

واحد طراحی موسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت

ویراستار فارسی:

زهره اصفهانی

لیتوگرافی و چاپ:

شرکت پیام آوران نشر روز

محل انتشار: تهران

تلفن: ۵-۸۸۱۹۱۸۱۲-۲۱

نمابر: ۵۷-۸۸۶۴۲۱۵۷-۲۱

نشانی: خیابان الوند، کوچه آویز، پلاک ۱، طبقه ۳،

موسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت

رایانامه: icjcmbehrazm@gmail.com

سایت اختصاصی: www.behdarirazmi.ir

باهمراهی:

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، فرهنگستان علوم

پزشکی ایران - معاونت امداد، بهداشت، درمان و آموزش

پزشکی و دانشگاه علوم پزشکی ارتش جمهوری اسلامی

ایران - معاونت سلامت، آموزش پزشکی و دفاع زیستی و

دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله (سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی - معاونت امداد، بهداشت و درمان فرماندهی

انتظامی جمهوری اسلامی ایران - سازمان بسیج

جامعه پزشکی - جمعیت هلال احمر ایران

فهرست

سخن سردبیر: در امتداد دفاع مقدس /

کلام نور: از بیانات امام خمینی (ره) /

فرمانده شهید بهداری رزمی: شهید محمدحسین مردی ممقانی /

معرفی و زندگی نامه شهید سلامت ناجا: دکتر ابوالفضل محمد علیزاده /

زندگی نامه شهید مدافع سلامت دزفول: پرستار شهید پروین کیوان /

حماسه هوانیروز (بخش دوم): خدمات امداد و انتقال و نجات هوانیروز

در سیل بهمن ۱۳۵۸ خوزستان /

سیر تکاملی بهداری رزمی در دفاع مقدس:

بهداری در عملیات بیت المقدس (قسمت ۱) /

خاطرات ماندگار: روایتی از حملات شیمیایی عراق علیه ایران؛ دکتر شهرزاد

پیشینه و عملکرد: جمعیت هلال احمر (قسمت ۱)؛ از زبان مرحوم دکتر فیروزآبادی

نگاره‌ای از هنر متعهد: واکنش‌های در دفاع مقدس

و مسئولین بهداری در سال ۱۳۶۱ /

سپید جامگان آسمانی: معرفی و زندگی نامه شهید نذیر شرکاء /

یاد باد آن روزگاران یاد باد: زندگی و خدمات شادروان دکتر علی غفوری /

معرفی آثار علمی فرهنگی بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت:

کتاب ارمان پروازهای سیاه /





در امت دفاع مقدس

«و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست. این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

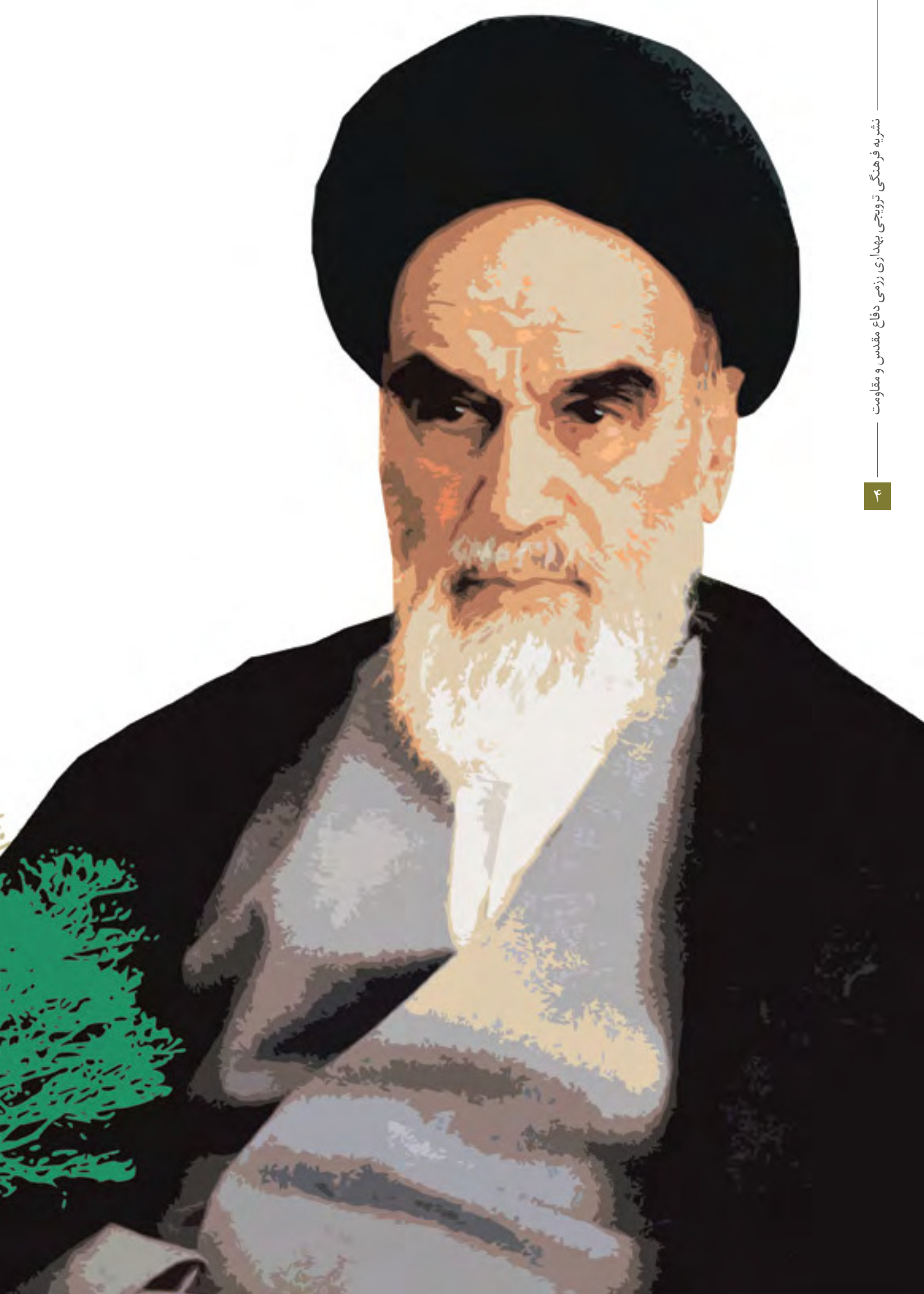
امام خمینی^(ره) در نامه‌ای به مناسبت پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در تاریخ بیست و نهم تیر ماه ۱۳۶۷

یاد دفاع مقدس و حماسه‌های بزرگ و کم‌نظیرش، یاد مقاومت جانانه و ماندگار ملت بزرگ و سلحشور ایران اسلامی است. ایمان، شجاعت، اخلاص، شهامت و پایداری در همه صحنه‌های آن متجلی است. در پایان آن آزمون بزرگ، این نگرانی وجود داشت که دستاوردهای عظیم آن رزم باشکوه به فراموشی سپرده شود، اما ظهور و نقش‌آفرینی راویان هنرمند و در رأس آنان، سید شهیدان اهل قلم، سید مرتضی آوینی، صحنه را بازآرایی و دگرگون ساخت. آن قاصد و روایتگر دفاع مقدس، حماسه‌ها و رشادت‌های فرزندان و دل‌اورمردان این مرز و بوم خدایی را با هنر خود به تصویر کشید و آثاری ماندگار خلق کرد. چنین است که راه و رسم شهادت و ایثار در هیاهوی روزمرگی‌ها و حوادث روزگار همچنان ادامه یافت و مردان میادین مقاومت، به دفاع از حرم و حریم ولایت پرداختند. شهیدان مقاومت، فرهنگ ایثار و شهادت را احیا کردند.

همه‌گیری کرونا و نقش‌آفرینی جامعه سلامت بار دیگر یاد این رهروان عشق را در خاطره‌ها زنده ساخت. مدافعان سلامت در میادین خطیر این تهدید بزرگ و عالمگیر حماسه‌ها آفریدند. شهیدان سرفراز این آزمون بزرگ درواقع به آرمان‌های خدایی و نورانی دفاع مقدس وفادار ماندند و آنها را ادامه دادند. صحنه‌های باشکوه مقابله با این همه‌گیری تجلی گاه دوباره ایمان، اخلاص، شهامت، شجاعت، وحدت، پایداری، بصیرت، ایثار، مقاومت و سرفرازی ملت رشید ایران اسلامی شد. به فضل الهی گذشت و فداکاری اصحاب سلامت، در این روزگار سخت و آزمون طاقت‌فرسا، بر تارک افتخارات این سرزمین کهن همواره خواهد درخشید و هرگز از یادها نخواهد رفت.

ترسیم نقش‌های نورانی و دل‌آوری‌های بی‌نظیر و خدمات بی‌بدیل شهیدان و ایثارگران و تلاشگران و عموم پامردان و صحنه‌گردانان آزاده و باایمان سلامت در دوران همه‌گیری کرونا، یک رسالت بزرگ فرهنگی است. امید است که اهل هنر و قلم و اصحاب فرهنگ و ادب به رسالت خود در این میدان زیبای عشق و ایثار قیام کرده و اهتمام داشته باشند.

داد





تحلیلی بر معیارهای خدمت به مردم در کلام امام خمینی^(ره)

امام خمینی^(ره) نظام اسلامی را زمینه‌ای برای ارائه خدمت مادی و معنوی به مردم می‌دانست و معیار آن را ادای تکلیف و انجام وظیفه در راستای کسب رضایت خداوند تبارک و تعالی تعیین کرده بود. در این اندیشه همانند نهضت انبیا (علیهم السلام) طبقات محروم و مستضعف و به تعبیر امام «کوخ نشینان» صاحبان اصلی انقلاب هستند و تأمین نیازهای عمومی و رفع مظلومیت از این قشر سرلوحه امور است. امام همواره خود را مرهون این طبقه می‌دید و در نتیجه وظیفه اصلی کارگزاران را خدمت به محرومان می‌دانست و پیوسته توصیه می‌فرمود و آن را مسأله محوری نظام اسلامی می‌دانست. در دیدگاه امام راحل تأمین امنیت و بهداشت، از اهم خدمات اجتماعی مورد نیاز مردم جامعه است. در این تحلیل بیست جمله آموزنده و الهام‌بخش از بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی ارائه شده است که همگی در باب معیارهای خدمت به مردم به خصوص در حوزه خدمات سلامت هستند.

رضایت الهی؛ انگیزه اصلی خدمت به مردم

من از خدای تبارک و تعالی مسئلت می‌کنم که تمام کشور ایران، هر جایی که شما دوستان هستید و در هر شغلی که عزیزان ما اشتغال دارند، محلشان مهبط الهی باشد؛ یعنی کارها برای خدا، برای خدمت به بندگان خدا، برای خدمت به اسلام باشد که این از بزرگ‌ترین عبادات است، خدمت به خلق خدا و خدمت به اسلام. و امید است که در هر جا شما هستید، اداره شما و پست‌های شما مبدل بشوند به یک عبادتگاه و خدمت‌های شما همه عبادت باشد.

خدمت به مستضعفان؛ عبادت الهی

در خدمت بندگان خدا و مستضعفین باشید و بیشتر از همه طبقات ضعیف را ملاحظه کنید و این خود یک عبادت بزرگ است برای شما. و من امیدوارم که شما به این عبادت موفق باشید. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۳۲)

ادارات و سازمان‌ها؛ میادین خدمت به بندگان خدا و عبادتگاه

خداوند این عبادتگاه را برای شما حفظ کند و شما را موفق کند که به این عبادت بزرگ که خدمت به جمهوری اسلامی و خدمت به مردم است، بیشتر موفق بشوید. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۳۳)



خدمت به جامعه؛ خدمت به خداوند متعال

خدمت به ملت، خدمت به اوست. خدمت به مملکت خود شما، خدمت به خداست. مملکت، مملکت خداست. خدمت کردن برای این که ما محتاج به اجانب نباشیم، خدمت بزرگی است. خدمت الهی است. برای خداست این. کوشش کنید که کارتان برای خدا باشد. وقتی برای خدا باشد، از هیچ چیز باک نداشته باشید. خدا همراه شماست. (همان، ج ۱۰، ص ۴۴۴)

خدمت به مردم؛ اقتدا به سیره و روش انبیا و معصومان (علیهم السلام)

انبیا خودشان را خدمتگزار می دانستند... شما هم احساس قلبی تان این مطلب باشد که واقعاً ما آمدیم که به این مردم خدمت کنیم و این خدمت به مردم خدمت به خودمان است... (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۵۸)

عدالت خواهی؛ بزرگ ترین معیار انقلاب اسلامی

اولین و مهم ترین خصیصه این نهضت این است که اسلامی است و با شعارها و اهداف اسلامی که مبین خواسته های مستضعفین امت است، همراه می باشد. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۷۲-۱۷۳).

آن چیزی که روحانیون هرگز نباید از آن عدول کنند و نباید با تبلیغات دیگران از میدان به در روند، حمایت از محرومین و پابرنه هاست، چراکه هر کسی از آن عدول کند، از عدالت اجتماعی اسلام عدول کرده است. ما باید تحت هر شرایطی خود را عهده دار این مسئولیت بزرگ بدانیم و در تحقق آن اگر کوتاهی بنماییم، خیانت به اسلام و مسلمین کرده ایم. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۹-۱۰۰).

خدمت به مردم؛ ادای مسئولیت در محضر الهی

باید تمام اموری که انجام می دهید متوجه باشید که در محضر خداست و مسئولیت شما دارید. مسئولیت اینجا هم دارند، لیکن آن مهمش مسئولیت الهی است.

فقرستیزی؛ معیار بزرگ خدمات سلامت به مردم

وقتی خوشحال می شوم که بفهمم آقایان درصدد این هستند که به این زاغه نشینان شهرها، به این چادر نشینهای شهرها که در زمان طاغوت به آنها هیچ عنایتی نشده بود، در این زمان عنایتی بشود. بهداری که اول مرتبه احتیاجی است که مردم به آن دارند، طوری باشد که برای همه باشد، برای یکی تشریفات



کم کاری و بیکاری، سرمایه همه وابستگی های اقتصادی است.

خدمت کردن موافق مصالح مردم

اسلام آن چیزهایی را که مخالف با مصالح ملت بوده است، آنها را نفی کرده. آنهایی که موافق با مصالح ملت است، آنها را اثبات کرده است. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۶۲)

و برای یکی هیچ نباشد. من امیدوارم که آقایان اطبا هر جا که هستند و دولت و وزیر بهداشتی و خود ملت عنایت داشته باشند که این زاغه نشینها و این فقرا، اینهایی که عیال خدا هستند، این طور ابتلائات را نداشته باشند. (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۲۶-۱۲۷)

خدمت به مردم با ابزار علم و تخصص مفید

اسلام با تخصص، با علم و کمال موافقت دارد، لکن تخصص و علمی که به خدمت ملت باشد، در خدمت مصالح مسلمین باشد. (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۵۷)

رعایت رفتار انسانی در خدمت به مردم

باید توجه داشته باشند که همه خدمتگزار این مردم هستند. همه اجیر این مردم هستند. اجرت از اینها دارند می گیرند برای خدمت، و باید با مردم رفتارشان رفتار انسانی، اسلامی باشد. این طور نباشد که یک کسی حالا احتیاج پیدا کرده که پیش این فرض کنید رئیس برود، از دم در ناملایم ببیند. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۱۲)

رعایت ضعیفان در خدمت به مردم و اجتناب از گران فروشی

ترس از خدا باید داشته باشید. ترس از اسلام باید داشته باشید. باید مراعات بکنید اشخاص ضعیف را. باید همراهی بکنید با اشخاص ضعیف، نه اینکه گرانفروشی بکنید. (صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۹۵).

گران فروشی امروز خیانت است به یک مملکت اسلامی. این خیانت را نکنند اینها. یک قدری با مردم ملایمت کنند. برادران

خوب انجام دادن خدمت به مردم

هر کس در هر کاری که مشغول است، آن کار را خوب انجام بدهد. کم کاری و بیکاری، سرمایه همه وابستگی های اقتصادی است. (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۰)

خودتان هستند. (صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۱۷)

ایستادگی در برابر مستکبران و دفاع از مستضعفان در خدمت به مردم

سیره انبیا این بوده است که در مقابل طاغوت محکم می ایستادند و در مقابل ضعفا و فقرا و مستضعفین و مستمندان فروتن بودند. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۵۱)

هراس نداشتن از تهمت و تحمل سختی‌ها در راه خدمت به مردم

نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندان به دست آوردید، همچون عزیزترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن که نعمتی عظیم، الهی و امانت بزرگ خداوندی است، کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۱۲)

شرافت در خدمت به خلق خدا

این ملت حق دارد. دست شما را گرفته آورده این بالانشانده. شما باید خدمت کنید به این مردم. شما، ما، همه باید خدمتگذار اینها باشیم. و شرافت همه ما به این است که خدمت به خلق خدا بکنیم. اینها بندگان خدا هستند. خدای تبارک و تعالی علاقه دارد به این بندگان و ما مسئولیم، باید خدمت بکنیم. سخنرانی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای رجایی (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۷۶)

خود را از مردم و مردم را از خود دانستن در خدمت به مردم

به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می‌نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان، خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان [است] و با فداکاری‌های آنان تحقق پیدا کرده و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۱۲)

محرومیت‌زدایی؛ شاخص و معیار خدمت خالصانه به ملت
از آنجا که محرومیت‌زدایی عقیده و راه و رسم زندگی ما است، جهانخواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند و برای ناتوان ساختن دولت و دست‌اندرکاران کشور ما حلقه‌های محاصره را تنگ‌تر کرده‌اند و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی-اقتصادی ظاهر ساخته‌اند و بدون شک جهانخواران به همان میزان که از شهادت‌طلبی و سایر ارزش‌های ایثارگرانه ملت ما واهمه دارند، از گرایش و روح اقتصاد اسلام به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسند و مسلم هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع

سیره انبیا این بوده است که در مقابل طاغوت محکم می‌ایستادند و در مقابل ضعفا و فقرا و مستضعفین و مستمندان فروتن بودند.

از محرومان حرکت کند، امید جهانخواران از ما منقطع و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیاده‌تر می‌شود. از پیام امام خمینی^(ه) به مسلمانان ایران و جهان و زائران بیت‌الله الحرام، ششم مرداد سال ۱۳۶۶

ساده‌زیستی؛ معیار دفاع از حق و مقابله با باطل و خدمت به محرومان

اگر بخواهید بی‌خوف و هراس در مقابل باطل بایستید و از حق دفاع کنید و ابرقدرت‌ها و سلاح‌های پیشرفته آنان و شیاطین

شهیدان هدر برود. نگذارید زاغه‌نشینان ما باز ادامه بدهند به زاغه‌نشینی. نگذارید ابرقدرت‌ها باز به طمع بلعیدن ما بیفتند. نگذارید توطئه‌های ابرقدرت‌ها و خائنین رشد پیدا کنند. ای قشرهای روشنفکر و ای قشرهای نویسندگان! قلم‌ها و گفتار خودتان را در راه این مستضعفین صرف کنید. ای دانشمندان ما، ای دانشجویان ما، ای فرهنگیان ما، ای دانشگاهیان ما! اجتماعات خودتان را برای راه این مستضعفین تقویت کنید. شما بودید که این همه خدمت کردید و این همه خون دادید و این همه حبس رفتید و این همه زجر کشیدید برای خلاصی از یوغ دشمنان، خلاصی از چپاولگری چپاولگران. نگذارید زحمات خودتان هدر برود. قلم‌ها را در راه خدمت به این خلق به کار بیندازید، گفتار را در راه خدمت به مستضعفین و اعمال را در خدمت به مستضعفین. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۷۳)

ثبات قدم در حمایت از محرومان و مستضعفان و هشدار از غفلت در این مهم

خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه‌دارها گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار بشوند. معاذالله که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) سازگار نیست. (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۰-۳۴۲)

تمام موارد بالا و بسیاری از وصایای امام راحل، رهبر کبیر و فقید انقلاب اسلامی، در مناسبت‌های مختلف، خاصه در وصیتنامه سیاسی-الهی، برای کارگزاران و خدمتگزاران سلامت جامعه الهام‌بخش و دارای موضوعیت است. امام راحل به گفته‌های خود ایمان داشت و اقدامات بزرگی را در زمان حیات پربرکت خود پایه‌گذاری فرمود. کمیته امداد امام خمینی^(۵) از نهادهای مهمی است که در همان روزهای آغازین انقلاب با فرمان ایشان در نوزدهم اسفند ۱۳۵۷ و با هدف ساماندهی و رسیدگی به وضعیت معیشت امور محرومان و نیازمندان کشور در راستای زدودن فقر و محرومیت عمومی تأسیس شد. پیام مهم امام در تاریخ بیست و یکم فروردین ۱۳۵۸، در عمل نقطه شروع تحقق عدالت و مبارزه با فقر و محرومیت بود. این پیام که مبنای تأسیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی قرار گرفت، از جمله مهم‌ترین اقدامات عملی نظام نوپای اسلامی به منظور ریشه‌کنی فقر و محرومیت و از بین بردن تبعیض‌های حاصل از رژیم پهلوی و برقراری عدالت بود. بنیاد مسکن به سرعت در تمام استان‌ها شعبه دایر کرد و با همکاری برخی نهادها تهیه مسکن آغاز کرد.

و توطئه‌های آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکند، خود را به ساده زیستن عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید. مردان بزرگ که خدمت‌های بزرگ برای ملت‌های خود کرده‌اند، اکثراً ساده‌زیست و بی‌علاقه به زخارف دنیا بوده‌اند. آنها که اسیر هواهای پست نفسانی و حیوانی بوده و هستند، برای حفظ یا رسیدن به آن تن به هر ذلت و خواری می‌دهند و در مقابل زور و قدرت‌های شیطانی خاضع و نسبت به توده‌های ضعیف، ستمکار و زورگو هستند. ولی وارستگان به خلاف آنان‌اند، چراکه با زندگانی اشرافی و مصرفی نمی‌توان ارزش‌های انسانی و اسلامی را حفظ کرد.



(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۷۱-۴۷۲)

جانب‌داری از قشر مستضعف؛ رسالت نویسندگان و دانشجویان و دانشگاهیان

برادرهای عزیز من، برادرهای روشنفکر، برادران نویسندگان صاحب‌قلم، برادران دانشگاهی، دانشجویان محترم، روحانیان معظم، بازاریان محترم، کارگران عزیز، کارمندان محترم! بیایید به هم بپیوندیم. بیایید تمام قلم‌ها و تمام قدم‌ها و تمام گفتار ما بر منافع این قشر مستضعف باشد. نگذارید خون این





ذکری از فرماندهان شهید بهداری

فرمانده شهید بهداری رزمی

شهید محمد حسین مردی ممقانی

از زبان سردار نصرالله فتحیان

«جهاد فی سبیل الله هر چه دشوارتر، با فضیلت‌تر و درخشان‌تر و ماندگارتر. شما در کردستان به چنین جهادی در برابر دشمنان خدا کمر بسته‌اید. خداوند از شما قبول فرماید. شهیدان این خطه برای مبارزه با ضدانقلاب، کومله و دموکرات پیش قدم بودند.»

از بیانات مقام معظم رهبری
درخصوص جبهه‌های پر مشقت غرب و کردستان

شهید محمد حسین مردی ممقانی یکی از دل‌آور مردانی است که در کردستان و پاوه و مریوان حماسه آفرید. او با خواست و اصرار حاج احمد متوسلیان، مسئولیت بهداری لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ) را پذیرفت و در یازدهم تیر ماه سال ۶۵ در عملیات کربلای ۱ طی آزادسازی مهران به شهادت رسید.

یک نگاه کوتاه به سال‌های زندگی شهید ممقانی

وی زاده سال ۱۳۳۸ در ممقان بود. در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سپس در سپاه مریوان مشغول به خدمت شد. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و پس از مراسم ساده عقد به همراه همسرش عازم مریوان شد و به هم‌زمانش پیوست. تمام افرادی که طی سال‌ها با او برخورد داشته‌اند، او را به عنوان فردی مکتبی و مدیر و مدبر شناخته‌اند. اهالی مریوان از این شهید هنوز به نیکی یاد می‌کنند و خدماتی را که او در زمینه دارو و درمان به اهالی این شهر ارائه داد، از یاد نبرده‌اند. پس از تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ) به فرماندهی حاج احمد متوسلیان، در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۰، مسئولیت بهداری رزمی تیپ را بر عهده گرفت و با نبوغ و مدیریت خاص خود در حوزه درمان و پست امداد خط مقدم خدمات نوینی را اجرا کرد که تمام مسئولین بهداری رزمی‌های جبهه را به سوی خود جلب کرد و سرمشق تمامی آنها در زمینه ایجاد بیمارستان صحرائی به سبکی نوین شد.

سال شمار اوایل زندگی سردار شهید حاج محمدحسین مردی ممقانی

در یکم اسفند سال ۱۳۳۸ در ممقان به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۶، در هجده سالگی و بعد از گرفتن مدرک دیپلم، در کارخانه کشفافی مشغول به کار شد. در سال های قبل از انقلاب مرید امام خمینی^(ع) شد و مرید او باقی ماند.

در سال ۱۳۵۸ وقتی فرمان امام خمینی^(ع) مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران را شنید، وارد این تشکل شد. طی وقایع پاوه عازم کردستان شد و در سپاه پاوه و سپس در سپاه مریوان، به همراه دوستان و همزمانش از جمله شهیدان متوسلیان، همت، چراغی و دستواره خدمات بزرگی به ثمر رساند.

طی حضور در سپاه تهران با توجه به نیاز سازمانی سپاه، با چهار تن دیگر برای گذراندن دوره آموزش پزشکیاری به آموزش بهداری ستاد مرکزی اعزام شد و با توجه به هوش بالایی که داشت، توانست دوره پزشکیاری را با نمره های خوب پشت سر بگذارد. در مرداد ماه سال ۱۳۵۹ که ارتش و سپاه و نیروهای مردمی به فرمان امام خمینی^(ع) به کمک مردم پاوه رفتند، شهید ممقانی از طریق بهداری غرب به پاوه اعزام شد.

یک خاطره از انبوه خاطرات شهید ممقانی و همزمانش
راه های زمینی به پاوه بسته بود. با توجه به شدت درگیری،

شهید ممقانی بارها در عملیات مختلف مجروح شد. به گفته خانواده اش او همیشه این موضوع را از پدر و مادر خود پنهان نگه می داشت تا باعث ناراحتی شان نشود. شدیدترین مجروحیت های او اصابت گلوله به سینه و نزدیکی قلب در کردستان و اصابت ترکش به هر دو پا، در عملیات والفجر ۴ و شکستن فک و مجروحیت صورتش در عملیات بیت المقدس بود. شهید ممقانی خیلی کم به مرخصی می رفت و یک یا دو روز بیشتر نمی ماند و زود عازم منطقه می شد. شهید ممقانی دو فرزند دختر داشت که دلبسته آنان بود و روی تربیتشان حساسیت خاصی داشت. موقع خواندن قرآن و دعا آنها را در کنار خود می نشاند تا یاد بگیرند و با قرآن مأنوس گردند. او در سال ۱۳۶۲ به خانه خدا مشرف شد.

سرانجام حاج محمدحسین مردی ممقانی در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۱۱ در جریان عملیات کربلای ۱ در منطقه عملیاتی مهران به آرزوی خود رسید و با نوشیدن شربت شهادت، به سوی معبود خود شتافت. پیکر پاکش را طبق وصیتش به برادرش، در بهشت زهرا^(عج) تهران، قطعه ۲۶، ردیف ۸۸ شماره ۵۰ به خاک سپردند. روحش شاد و یادش گرامی.

گفت: دیگر قسمت ما اینجوری بود. تیر بدجایی خورده بود و خون از دهانش بیرون می آمد، با این حال شیرینی کلام و روحیه خاصش را در آن حال حفظ کرده بود.



که توان پرداخت هزینه‌های درمان را نداشتند، به صورت رایگان درمان می‌شدند. شبکه بهداری مریوان در آن زمان حدود پانصد نفر نیرو در اختیار داشت و شهید ممقانی شخصاً وضعیت بیمارستان و داروخانه و بهداشت مردم را کنترل می‌کرد.

اولین مجروحیت عملیات منطقه قوچ سلطان

با توجه به اینکه مسئولیت بیمارستان مریوان بر عهده من و شهید ممقانی بود، جهت انجام عملیات به‌نوبت به منطقه می‌رفتیم. عملیاتی در منطقه قوچ سلطان انجام شده بود و نوبت ممقانی بود که برود. رفت و چهار ساعت بعد او را درازکش آوردند. تیر به ریه‌اش خورده بود و بیحال افتاده بود. گفتم: تو رفتی مجروح مداوا کنی، چرا خودت مجروح شدی؟ گفت: دیگر قسمت ما اینجوری بود. تیر بدجایی خورده بود و خون از دهانش بیرون می‌آمد، با این حال شیرینی کلام و روحیه خاصش را در آن حال حفظ کرده بود.

تصدی مسئولیت بهداری رزمی پس از تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ) به فرماندهی حاج احمد متوسلیان در بهمن ۱۳۶۰ به روایت سردار مجتبی عسگری

یکم تیر ماه ۱۳۵۹ فرمان عزیمت حاج احمد متوسلیان به جبهه‌های جنوب رسید. تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ) تشکیل شد و شهید ممقانی به عنوان مسئول بهداری تیپ معرفی شد. بعد از تشکیل تیپ محمد رسول الله (ﷺ) و عملیات فتح‌المبین، بهداری نیز به عنوان یکی از واحدهای رزمی و اصلی لشکر، با قوت تمام در عملیات‌های لشکر شرکت می‌کرد. شهید ممقانی در حوزه امداد، بهداشت و درمان خدمات جامعی را اجرایی کرد، از جمله احداث و تجهیز و اداره پست‌های امداد و اورژانس صحرایی در عملیات مختلف، برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های بهداری رزمی لشکر ۲۷، توسعه امور بهداشت و پیشگیری، امداد و انتقال مجروحین و مصدومین، سازماندهی نیروی انسانی تخصصی و مدیریتی، هماهنگی با بهداری منطقه ۱۰ و...

مجروحیت در عملیات بیت‌المقدس به روایت همسر شهید
در عملیات بیت‌المقدس که در سال ۱۳۶۱ انجام شد، متوجه شدیم که مجروح شده‌اند و اثری از ایشان نیست. با تمام

روز به روز به تعداد مجروح‌ها اضافه می‌شد. نبود جراح باعث می‌شد خیلی از زخمی‌ها شهید شوند. به همین دلیل مجتبی عسگری، مسئول بهداری سپاه پاوه، از سپاه تهران درخواست یک جراح عمومی کرد. چند روز بعد از سپاه تهران با عسگری تماس گرفتند و خبر دادند که یک دکتر جراح با اولین پرواز به پاوه اعزام می‌شود. ظهر همان روز یک فروند هلی‌کوپتر در محوطه سپاه پاوه به زمین نشست. مجتبی عسگری با خوشحالی خودش را به هلی‌کوپتر رساند، اما با باز شدن در هلی‌کوپتر شخصی را دید که لباس نظامی به تن داشت و اسلحه به دست، نوار فشنگی را به صورت ضربدری به دور سینه و کمرش بسته بود. از تجهیزات پزشکی خبری نبود. شهید ممقانی بود که به حرف آمد و گفت: سلام برادر، محل کار ما کجاست؟ سردار عسگری جواب داد: بیمارستان، باید برویم بیمارستان که مجروح‌ها را مداوا کنی. اما بیمارستان پاوه و مجروح‌هایش بیشتر به جراح احتیاج دارند تا رنجر! شهید ممقانی گفت: ولی به من گفتند باید بروی سپاه پاوه تا با کوموله و دموکرات بجنگی. جراح؟! شوخی می‌کنی برادر! من نه جراحم، نه رنجر! بنده پزشکیارم.

بعد با هم به سمت بیمارستان به راه افتادند. شهید ممقانی با اینکه جراح نبود، ولی با توجه به آموزش‌های خوبی که فرا گرفته بود و جسارتی که داشت، همراه سردار عسگری و دو پرستار که در بیمارستان بودند، خیلی از درمان‌ها را سرپایی انجام دادند. و این طور بود که او در بهداری سپاه پاوه مشغول شد.

راه‌اندازی بیمارستان الله اکبر مریوان

بعد از آزادسازی مریوان سردار عسگری مسئول شبکه بهداشت و درمان، و محمدحسین ممقانی هم رئیس بیمارستان مریوان شد؛ بیمارستانی که بیشتر از هر چیز به یک خرابه شبیه بود. او در ملاقات با برادر فتحیان، مسئول بهداری کردستان، گفته بود: «می‌خواهم بیمارستان شهر را با تمام ظرفیت هر طور که شده راه بیاندام. اما امکاناتی که الان داریم بسیار محدود است، اگر کم‌کم ان کنید که خدا خیرتان بدهد و ممنون می‌شوم، اگر هم کمک نکنید، خودم هر طور که شده این کار را می‌کنم.»

عزم و اراده او باعث شد تا بیمارستان از کار افتاده مریوان دوباره راه‌اندازی شود. دستور احمد متوسلیان بود که رئیس بیمارستان باید هر کاری که از دستش برمی‌آمد برای کمک به مردم مریوان انجام بدهد. شهید ممقانی بیمارستان مخروبه مصدق مریوان را دوباره به راه انداخت و اسمش را هم عوض کردند و گذاشتند «الله اکبر». به دستور شهید ممقانی کسانی

ویژگی‌های شهید ممقانی و چند برش از زندگی او در جبهه از خلال خاطرات دور و نزدیک

دین‌داری و انجام واجبات به روایت سردار عسگری

در اردوگاه کرخه نشسته بودیم. حدود بیست روز یا یک ماه به عملیات کربلای یک مانده بود. داشتیم سنگر درست می‌کردیم. خیلی خسته بودیم. سه چهار صبح خوابم برد. یک لحظه متوجه شدم یکی دارد مرا به شدت تکان می‌دهد. دیدم ممقانی است. گفت: نماز خواندی؟ گفتم: نه! گفت: بلند شو! دارد قضا می‌شود. بلند شدم و بچه‌ها را صدا زدم. ممقانی هم وضو گرفت. نماز خواندیم. بسیار مذهبی و به نماز اول وقت بسیار حساس بود. دیگران را همیشه به انجام واجبات دینی تشویق می‌کرد و تا آخرین دم حیات بر این عهد باقی ماند. ممقانی با اینکه جوان بسیار آرامی بود، آن روز خیلی عجله داشت. با عجله زیاد حرکت کرد که برود به سمت خط. گفتم: ممقانی بگذار من بروم. گفت: نه! بحثمان شد. بالاخره پس از کلی بگومگو او رفت. دیگر ممقانی را ندیدیم. به آرزویی که داشت رسید.

خدمت به مردم، به خصوص مردم مریوان

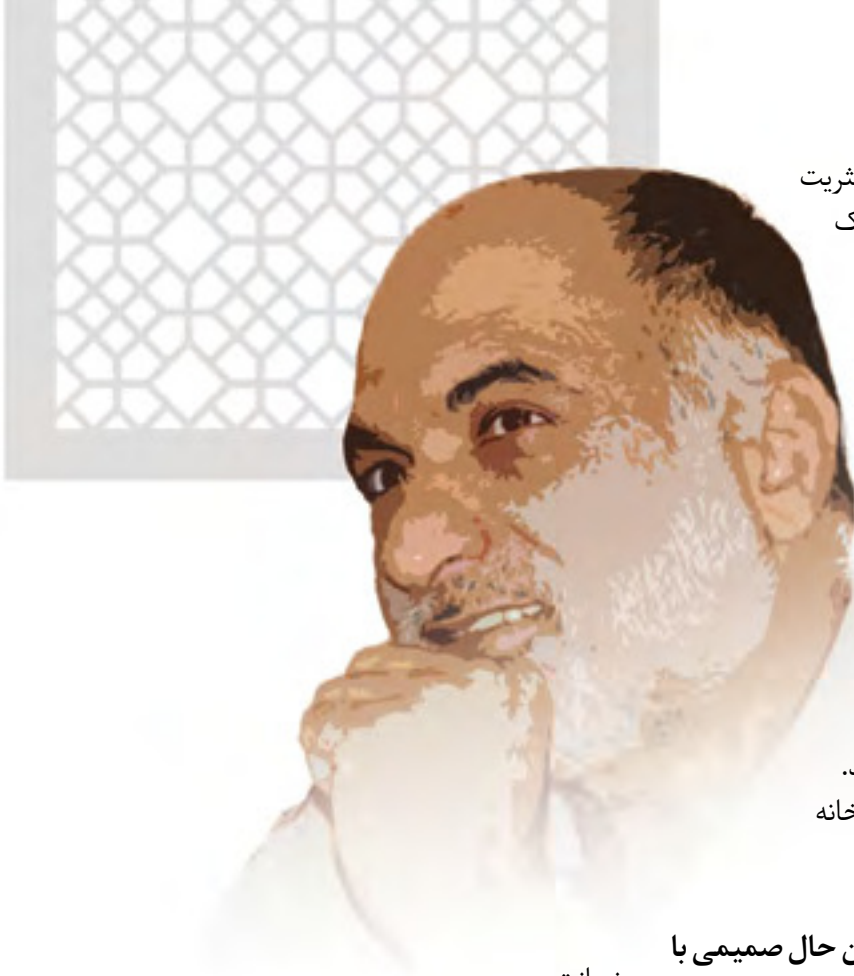
هر زمان که نیروهای سپاه می‌خواستند عملیاتی را به انجام برسانند، شهید ممقانی به عنوان نیروی رزمی و پزشک‌یار در عملیات شرکت می‌کرد و پس از انجام مأموریت مجدداً به سر

بیمارستان‌های بزرگ تهران تماس گرفته شده بود که اگر مجروحی به این اسم آوردند، سریعاً اطلاع بدهید. من دیگر ناامید شده بودم و فکر می‌کردم ایشان یا شهادت شده و یا مفقودالثر است. هیچ اطلاعی از ایشان نداشتم تا اینکه یک روزی دیدم آقای عسگری به همراه برادر دیگری وارد حیاط منزل ما شدند. لباس سپاه پوشیده بودند و اسلحه به دوش داشتند. آن برادر خیلی لاغر و نحیف بود. از خانم عسگری پرسیدم: ایشان کی هستند؟ گفت: برادر ممقانی است. به قدری ضعیف شده بود که من چهره ایشان را نشناختم، چون از ناحیه فک و دست مجروح شده بود، نمی‌توانست غذا بخورد و فقط مایعات می‌نوشید.

نقش‌آفرینی در بهداری رزمی در عملیات والفجر ۱

در عملیات والفجر ۱ بهداری لشکر، به فرماندهی شهید ممقانی، چنان سوله محکمی ساخته بود که برای گروه مهندسی رزمی باورنکردنی بود. محل احداث اورژانس را خودش شناسایی کرد و دستور داد تا روی سنگر اورژانس خاک بریزند و بولدوزر روی آن حرکت کند تا از استحکام آن اطمینان پیدا کند.





کار خود برمی گشت. با توجه به اینکه اکثریت مردم شهر از مریوان خارج شده بودند، یک روز پس از آزادی شهر، به وسیله رادیو از مردم درخواست شد که به شهرشان برگردند. به دلیل وضعیت خاص کردستان و به خصوص شهر مریوان، امکانات بسیار کمی در اختیار بهداری قرار داشت و روز به روز به مشکلات اضافه می شد. از طرفی به دلیل ناامن بودن جاده ها، وسایل و امکانات مورد نیاز بهداری و بیمارستان شهر تأمین نمی شد. در این مدت شهید ممقانی و حاج مجتبی عسگری با رشادت و فداکاری پیگیر برطرف کردن مشکلات درمانی شدند. کار به جایی رسید که در شهر مریوان داروخانه شبانه روزی احداث شد.

برخورد مسئولانه و محترمانه و در عین حال صمیمی با نیروهای پزشکی

عملیاتی در پیش بود. شهید ممقانی به شدت نگران بود، چون هیچ تیم پزشکی برای پشتیبانی عملیات در منطقه نبود. برادر فتحیان از تیم پزشکی بیمارستان توحید سنندج می خواست به مریوان برود، اما سرپرست تیم همراهی نمی کرد. می گفت: من در آمریکا درس خوانده و زندگی کرده ام. حتی کار کردن در تهران هم با توجه به حمله های هوایی برایم سخت است. مریوان را که اصلاً صحبتش را نکنید. برادر فتحیان در جواب می گفت: در مریوان که جنگ نیست. شما قرار است به بیمارستان مریوان بروید که کلی از خط مقدم دور است تا وقتی که زخمی ها را با آمبولانس می آورند، شما آنها را مداوا کنید. محل اقامتتان هم امن است. اصلاً

ضمانت

می دهم که خودم می برمتان و سالم برمی گردانم. خلاصه بعد از صحبت های طولانی برادر فتحیان توانست راضی شان کند. قرار شد تیم پزشکی به مریوان برود و بعد از بیست و چهار ساعت به سنندج برگردد. یک متخصص جراح عمومی، یک متخصص جراح ارتوپدی و یک متخصص بیهوشی به سمت بیمارستان حرکت کردند. زمانی که تیم پزشکی به مریوان رسید، عملیات شروع شده بود. شهید ممقانی با دیدن تیم پزشکی خیلی خوشحال شد و خیلی زود با این تیم سه نفره گرم گرفت. بعد از چند روز رابطه آنها طوری شده بود که انگار چند سال است همدیگر را می شناسند. همان کسانی که تا چند روز پیش قبول نمی کردند به منطقه بیایند، با شور و اشتیاق سرگرم مداوای مجروحان شدند و ارتباط خوبی بین آنها و پاسداران و کادر بیمارستان به وجود آمد. می گفتند: چه خوب شد که آمدیم! اگر اینجا نبودیم، حداقل ده پانزده نفر از این مجروح ها شهید شده بودند. رابطه صمیمی شهید ممقانی با این سه نفر کاری کرد که آنها به جای بیست و چهار ساعت، دو هفته در مریوان ماندند. حتی اعضای تیم پزشکی بعد از بازگشت به تهران، با پول شخصی خودشان وسایل و امکاناتی را که فکر می کردند برای بیمارستان مریوان لازم است، خریدند و از طریق بهداری سپاه کردستان به مریوان فرستادند.

جدیت و سخت‌کوشی

با وجود جدیتش، نیروهای بهداری شیفته‌اش بودند. هر کس بعد از مدتی می‌فهمید که سختگیری‌هایش فقط به خاطر کار و درمان مجروحان است. تا آنجا که می‌توانست برای نیروها از خودش مایه می‌گذاشت. همین ویژگی‌هایش باعث شده بود که نیروها و حتی بسیاری از پزشک‌ها در بهداری بمانند و خدمت کنند.

اهمیت به وظیفه‌شناسی با شوخ‌طبعی

زیاد شوخی نمی‌کرد. خیلی کم حرف و بیشتر اهل کار بود. هرگز کسی شوخی و حرف نامربوطی از او ندید و نشنید. معروف‌ترین شوخی‌اش، مُشتی بود که بی‌هوا و محکم از پشت به کمر نیروهایش می‌کوبید تا خستگی را از تنش بیرون بیاورد. همه می‌دانستند که او وقتی از این مشت‌ها به کسی می‌زند یعنی کارش را قبول داشته؛ درواقع آن مشت مهر تأییدی بر درستی انجام کارشان بود. در کار با کسی رودربایستی نداشت. کاری را که ساده‌ترین عضو بهداری انجام می‌داد، خودش هم انجام می‌داد. برایش مهم نبود که ساخت اورژانس وظیفه واحد مهندسی است. گونی پر می‌کرد، بیل به دست می‌گرفت و سنگر می‌ساخت. از آنجایی که خودش در هر کاری پیشقدم بود، بچه‌ها از دستورهایش کمتر ناراحت می‌شدند.

حسین دهقان در بهداری لشکر ۲۷ مسئول درمان ش.م.ر شده بود. شهید ممقانی از او می‌خواست که در همه کارها کمک کند. دهقان به ممقانی علاقه‌مند شده بود و دلش می‌خواست همانجا در بهداری لشکر بماند. در عملیات بدر که دشمن منطقه را بمباران شیمیایی کرد، چشم‌های دهقان به شدت آسیب دید، طوری که درست نمی‌دید. شهید ممقانی به او گفت: برو عقب، استراحت کن. دهقان گفت: مثلاً من مسئول ش.م.ر هستم. کجا بروم؟ همینجا می‌مانم و با همین چشم‌های بسته به دکترها می‌گویم که چه کار کنند. ناگهان شهید ممقانی یکی از همان مشت‌های معروفش را به کمر او زد و گفت: آفرین! خیلی کارت درسته! دهقان نفس عمیقی کشید و گفت: بالآخره این مهر تأیید را به من هم زد. دیگر شدم کادر ممقانی.

حضور در خط مقدم

با وجود مسئولیت بهداری همواره تلاش می‌کرد که برای امداد و انتقال مجروحین به خط مقدم برود و مشکلات را از

نزدیک بررسی کند. دو روز بعد از آغاز عملیات فتح‌المبین، به خاطر پیشروی خوب و عمق میدان نبرد لازم بود که پست امداد بهداری پا به پای بچه‌های خط‌شکن جلو برود. شهید ممقانی طی شناسایی محل جدید پست امداد، سوار بر یک موتور سیکلت به یک ستون زرهی رسید. جلوتر که رفت، متوجه شد تانک‌های دشمن‌اند. فاصله‌اش با آن تانک پنجاه متر هم نبود. سریع دور زد، اما شلیک گلوله‌های تانک‌ها شروع شد. گلوله‌ها کنار موتورش به زمین می‌خوردند. خودش



دو بار با موج انفجار زمین خورد، اما خواست خدا بود که آنجا مجروح و شهید نشود و یا به اسارت عراقی‌ها درنیاید.

تا آنجا که می‌توانست برای نیروها از خودش مایه می‌گذاشت. همین ویژگی‌هایش باعث شده بود که نیروها و حتی بسیاری از پزشک‌ها در بهداری بمانند و خدمت کنند.

شیمیایی‌ها ارائه داد که هم ارزان بود، هم سریع. در این طرح اورژانس مصدومان شیمیایی طوری ساخته شد که تا آن زمان نمونه‌اش را کسی در بهداری نیروهای مسلح ندیده بود: وقتی مصدومان شیمیایی از در اورژانس وارد می‌شدند، یک گروه لباس مصدومان را به طور کامل از بدنشان درمی‌آورد. بعد مصدوم وارد حمامی با بیست دوش می‌شد و بعد از دوش گرفتن از یک در دیگر خارج می‌شد. سپس لباس جدید می‌گرفت و به قسمت اورژانس می‌رفت تا درمانش آغاز شود. پیش از این طرح مصدومان از همان در ورودی خارج می‌شدند، به علاوه موقعی که تعداد زیادی مصدوم به اورژانس ش.م.م. مراجعه می‌کردند، یک کوه لباس و پوتین جلوی بهداری جمع می‌شد که همگی منبع آلودگی و انتشارش بودند. در همان عملیات نیروهای بهداری بعد از بمباران دست و پایشان را گم کرده بودند، چون وسعت حمله شیمیایی خیلی زیاد بود. بدن نیروها تاول زده بود. چشم‌های بعضی از بچه‌ها به کلی آسیب دیده بود. زخم مجروحان ترکش خورده نیز آلوده و شیمیایی شده بود. شهید ممقانی همه نیروها را در آن شرایط زیر پانزده دقیقه ساماندهی کرد. همان شب چهار پنج تیم را مشخص کرد و دستور داد تا همه چاله‌های منطقه را با پودر ضدشیمیایی پر کنند. همچنین دستور داد که نیروهای بهداری کلیه نیروهای مستقر در خط را معاینه کنند و هر کس که نیاز به درمان شیمیایی داشت، درمان شود.

گریه فرمانده در سوگ هم‌زم

در عملیات والفجر ۸ عراقی‌ها فاو را با بمب‌های خوشه‌ای زدند. مصطفی مرتجی در همین بمباران به شهادت رسید. شهید ممقانی به او خیلی علاقه داشت و رویش خیلی حساب می‌کرد. بارها به بچه‌های بهداری گفته بود: هر کاری که به مرتجی می‌سپارم، خیالم راحت است. می‌دانم آن کار درست انجام می‌شود. وقتی خبر شهادت مرتجی را به او دادند، واکنش خاصی نشان نداد، فقط گفت: انا لله و انا الیه راجعون. و همان روز با محمد شریعت‌زاده راهی بیمارستان شهید بقایی اهواز شد تا مقدمات انتقال پیکر مرتجی را به تهران فراهم کنند. او از شریعت‌زاده خواست که همراه با پیکر مرتجی به تهران برود. موقع خداحافظی وقتی با هم دست می‌دادند، شریعت‌زاده را به سمت خودش کشید و سر به شانه او گذاشت و مانند ابر بهار شروع کرد به اشک



حضور فعال طی درمان مصدومان شیمیایی

غروب روز دوم عملیات بدر، عراقی‌ها بمباران شیمیایی گسترده‌ای انجام دادند. درمان مصدومان شیمیایی نیروهای زیادی می‌طلبید. شهید ممقانی در آن شرایط سخت با توجه به تجربه عملیات‌های گذشته، طرحی را برای درمان

حافظه عجیبی داشت؛ در تهیه تجهیزات پزشکی دقیقاً همه وسایل را نام می برد تا مبادا نیروها چیزی را فراموش کنند و اسامی و تعداد وسایل مورد نیاز اورژانس را به نیروها یادآوری می کرد.

امداد سریع

به علت محدودیت های تردد آمبولانس ها در ساعات و روزهای اول عملیات، بسیاری از مجروحین چند ساعت بعد از مجروح شدن به پست امداد و اورژانس می رسیدند. و در نتیجه یکی از علت های مهم شهادت مجروحان، کمبود مایعات بدن در اثر خونریزی زیاد بود. شهید ممقانی برای حل این مسئله گروه «امداد سریع» را تشکیل داد. او عده ای از نیروهای گردان را انتخاب کرد و بعد از آموزش آنها را وارد عملیات کرد. این گروه پیاده در هنگام عملیات مسئول جمع آوری مجروحان و انتقال آنها به محدودهای بود که آمبولانس بتواند در آنجا تردد کند. سرم های یک لیتری هم همراهشان بود تا در صورت نیاز به زخمی ها تزریق کنند. بنابراین تدارکات مأمور شد که برای نیروهای خط علاوه بر آب و غذا، سرم هم ببرد. با این کار مجروحان خیلی زود به پست امداد می رسیدند و به علت کمبود مایعات، از خونریزی شهید نمی شدند. این طرح برای اولین بار در عملیات کوهستانی والفجر ۴ اجرا شد.

از انقلاب تا پاسداری خاطره ای از جواد مردی ممقانی؛ برادر شهید

زمان انقلاب اسلامی محمد در تبریز بود و به جریان انقلاب پیوست و با شرکت در راهپیمایی های در مسیر به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی گام برداشت. بعد از پیروزی انقلاب، با این استدلال که اسلام نیاز به جوانان مملکت دارد، تصمیم گرفت

ریختن. گفت: به پدر مرتجی سلام برسان. بگو خیلی دوست داشتم به تهران می آمدم و زیر تابوت مصطفی را می گرفتم، اما واقعاً نمی شود. تا آن روز کسی صدای حق هق گریه او را نشنیده بود.

خلاقیت و ابتکار در کار بهداری رزمی گروه ابابیل

شهید ممقانی تعریف خاصی از بهداری جنگ و مدیریت آن داشت. از این رو آموزش و رزم شبانه برای حفظ آمادگی نیروها، تهیه دارو و امکانات پزشکی، تدارک آمبولانس، هماهنگی با پزشکان و دانشجویان پزشکی برای حضور در منطقه، احداث و تجهیز اورژانس در خط و ساخت سنگرهای جانبی برای پزشکان را با دقت و جدیت پیگیری می کرد و هیچگاه معطل مهندسی نمی ماند. برای این منظور و برای ساخت سوله و پست امداد و اورژانس، قبل از عملیات از نیروهای بهداری یک گروه تشکیل می داد. از آنجا که کار این گروه بیشتر با بیل و کلنگ بود، اسمشان را گذاشته بودند «ابابیل». گروه ابابیل، دو سه هفته قبل از شروع هر عملیات کارشان را شروع می کردند. با توجه به محرمانه بودن زمان و مکان عملیات، ناچار بودند با تعداد کم کار کنند اما کارهای بزرگی انجام می دادند.

تمرینات آمادگی روحی و جسمی برای امدادگران

امدادگران را هر روز صبح زود به راهپیمایی می برد. به آنها می گفت روی تپه های پر از تیغ و خار غلت بزنند و از تپه پایین بیایند. اول از همه خودش و پشت سر او عسگری و نوری این کار را می کردند. بعضی ها می گفتند این کارها چه ضرورتی دارد، چرا ممقانی اینقدر سخت می گیرد؟ کار ما امدادگری ست! جواب شهید ممقانی این بود که شاید روزی نیاز باشد که یک امدادگر خودش را به آب و آتش بزند تا بتواند جان یک مجروح را نجات بدهد. پس باید این آمادگی را در همین تمرین ها کسب کند.

کانکس دارو و کانکس دندان پزشکی

شهید ممقانی بود که طرح کانکس دارویی برای طبقه بندی داروهای بهداری ارائه کرد. شیب طبقه بندی داروها به گونه ای بود که هنگام جابه جایی کانکس چیزی به هم نریزد. راه اندازی کانکس دندان پزشکی لشکر هم جزو پیشنهادهای مفید و مؤثر او بود.



که به سربازی برود. با مراجعه به حوزه نظام وظیفه به او اعلام شد که جزو افراد معاف از خدمت است. ولی با اینکه از خدمت معاف شده بود، با اصرار زیاد به تهران مراجعه و در سپاه ثبت نام کرد. بعد از چند روز به او اطلاع دادیم که باید سریعاً برگردی به ممقان، چرا که مادر مریض است. محمدحسین سراسیمه به ممقان برگشت ولی پس از مراجعه متوجه شد که مادر مریض نیست و خانواده جهت برگرداندن او دست به چنین اقدامی زده اند. وقتی مطلب را فهمید، ناراحت شد، ولی دیگر تصمیمش را گرفته بود، بنابراین مجدداً به تهران برگشت.

نجات بخش جان مجروحان یاد و خاطره شهید ممقانی از زبان سردار فتحیان

در چند سالی که شهید ممقانی مسئول بهداری لشکر ۲۷ بود، دست کم جان دو هزار مجروح را با اقدامات حیات بخش نجات داد. ایشان برای انتخاب محل احداث پست امداد و به خصوص اورژانس خیلی دقت می کرد. با زمین و خصوصیات جغرافیایی مناطق مختلف آشنا بود. جهت وزش باد در منطقه را تشخیص می داد و مسیر آتش دشمن را ارزیابی می کرد تا در امداد و انتقال حداقل تلفات را داشته باشند. حافظه عجیبی داشت؛ در تهیه تجهیزات پزشکی دقیقاً همه وسایل را نام می برد تا مبادا نیروها چیزی را فراموش کنند و اسامی و تعداد وسایل مورد نیاز اورژانس را به نیروها یادآوری می کرد. حتی درباره درهای ورودی اورژانس نظر می داد تا برانکارد به راحتی بتواند وارد یا خارج شود. می گفت: فاصله تخت ها باید طوری باشد که حداقل سه چهار نفر بتوانند دور تخت به راحتی کار کنند.

گره گشایی در ساده ترین موقعیت خاطره ای از برادر خسروی

شانزده سال بیشتر نداشتم. در اردیبهشت ماه سال ۶۲ بعد از اینکه آموزش امدادگری را در پادگان امام حسین (ع) گذراندیم با قطار ما را به پادگان دوکوهه فرستادند. جلوی پادگان دوکوهه از قطار پیاده شدیم. هوا بسیار گرم بود، به طوری که وقتی بچه ها جلوی کارگزینی لشکر رسیدند، از منبع آبی که آنجا بود و یخش تمام شده بود و آبش گرم بود، بدون توجه به شرایط، آب نوشیدند. ما را به واحد بهداری گروهان امدادگرها فرستادند تا بعداً به گردان های مختلفی که نیازمان داشتند

اعزام کنند.

یکی دو روز اول به ما گفتند فعلاً عملیاتی در کار نیست. کار خاصی هم نداشتیم انجام بدهیم. ما فکر می کردیم همین که برسیم باید برویم عملیات. خلاصه چند روز ماندیم و دیدیم که واقعاً خبری نیست. هوا هم گرم بود. من دفعه دوم بود که به منطقه می آمدم. با خودم فکر کردم حالا که خبری نیست، چند روزی برگردم تهران. رفتم پیش برادر مولایی، که مسئول کارگزینی بود و از ایشان درخواست مرخصی کردم. گفت: شما کی آمدید؟ گفتم: ما تازه اعزام شده ایم. گفت: چون تازه اعزام شده اید، نمی توانید مرخصی بروید. از ما اصرار و از ایشان قبول نکردن. تا اینکه گفت: من اصلاً کاری ندارم. بروید پیش مسئول بهداری. گفتم: مسئول بهداری کیست؟ گفت: حاج آقا ممقانی. با خودم گفتم الان می رویم پیش فرمانده و در ذهنم او را تصور کردم: فرمانده باید هیکل و جثه بزرگ و قیافه ای خشن داشته باشد. خلاصه آمدیم و در بین برادران به دنبال کسی گشتیم که ظاهر یک فرمانده را داشته باشد. اما نمی توانستیم آنچه را که تصور کرده بودیم در بین نیروها ببینیم. البته آن موقع پیدا کردن یک فرمانده در جبهه بین بچه ها مشکل بود، چون همه تقریباً یک شکل بودند و یک حالت خودمانی داشتند. با خودم می گفتم مسئول کارگزینی به ما مرخصی نداد، طبیعتاً اگر به فرمانده هم بگوییم، خیلی سخت و تند به ما می گوید که شما تازه آمده اید و نمی شود. بالاخره ممقانی را پیدا کردیم؛ مردی با قد متوسط، چهره ای جذاب، محاسنی زیبا و لباس خاکی. سلام کردم. با لهجه خیلی شیرین آذری جواب سلام ما را داد. گفتم: حاج آقا ببخشید ما می خواهیم برویم مرخصی، اما آقای مولایی نمی گذارد.

با همان لهجه خیلی شیرین آذری رو کرد به آقای مولایی که همراهمان آمده بود و گفت: آقای مولایی بگذار بروند. اصلاً دور از انتظار بود. نه سؤالی نه جوابی، بدون اینکه ما اصراری بکنیم، به ما مرخصی داد. از همان لحظه با آن شیوه حرف زدن و آن نحوه برخورد، مهر ایشان به دلمان نشست.



چند ملاقات کوتاه خاطراتی از برادر فرهنگی فر

اولین بار که شهید ممقانی را ملاقات کردم هشتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ بود، یک روز بعد از حادثه هفتم تیر در بیمارستان الله اکبر. یک دستگاه رادیولوژی و یک سری امکانات را که توسط مردم جمعآوری شده بود، به منطقه غرب برده بودیم. همان شب توسط سردار حاج احمد متوسلیان مراسمی به مناسبت شهادت شهید بهشتی و یارانش برگزار بود. من در این جلسه با شهید ممقانی آشنا شدم. در آن جمع افرادی بودند که بعدها به خیل شهدا پیوستند، از جمله شهید دستواره. بار دومی که با شهید ممقانی برخورد داشتم در عملیات فتح المبین بود. باز به صورت نیروی مردمی به منطقه رفته بودم. موقع بازگشت به تهران شهید ممقانی از من خواست که عضو رسمی سپاه بشوم و بنابراین من را به برادران گزینش سپاه در تهران معرفی کرد.

یک بار با هم که صحبت می کردیم، گفت: من نزدیک ۳۵۰۰ شماره را در ذهن خود حفظ کرده بودم، یعنی موقعی که با کسی کار داشتم به دفتر چه تلفن رجوع نمی کردم شماره تلفنش را می گرفتم، ولی با مجروحیتهایی که پیدا کردم آنقدر داروی بیهوشی گرفتم که روی ذهن من اثر گذاشته اند. دیگر شماره تلفنهای را حفظ نیستم. نزدیک به سیزده بار در جبهه مجروح شد.

جراحات از پشت جراحات خاطره‌ای از جواد ممقانی

در عملیات والفجر ۴ متوجه شدم که صدای محمد از بیسیم قطع شده و دیگر صحبت نمی کند. احتمال دادم که شهید شده باشد. رفتم اورژانس لشکر که پشت دریاچه مریوان بود. رفتم پیش حاج آقا فرهنگی فرو گفتم: حاجی کجاست؟ گفت: حاجی رفته خط. گفتم: پس چرا صدایش در بیسیم قطع است؟ گفت: نه، می آید. شما نگران نباشید. من برگشتم مقرر خودمان و کمی صبر کردم. بعد از مدتی صدای حاجی را از پشت بیسیم شنیدم، با او صحبت کردم و متوجه شدم صدایش خیلی گرفته است. احساس کردم مشکلی برای حاجی پیش آمده، سریع برگشتم اورژانس. در آنجا دیدم که پای حاجی تا بالای باسن داخل گچ است. گفتم: کی زخمی شدی؟ گفت: صبح با حاج آقا عسگری زخمی شدیم. گفتم: پس چرا زخمی عقب؟ گفت: تمام بچه‌ها مشغول عملیات هستند، برگردم عقب که چه کنم؟! گفتم: اگر الان اینجا اتفاقی بیافتد، شما نمی توانید کاری بکنید! و باز تقاضا کردم که به عقب برگردد. خلاصه با مشقت زیاد او را به عقب فرستادیم. یک بار هم در عملیات فتح المبین زخمی شده و فکش شکسته بود و با سیم فک او را بسته بودند. یک ماه نمی توانست درست غذا بخورد. با

شهید ممقانی با همان لهجه شیرین گفت: مرد جنگی هستی یا نیستی؟ اگر مرد جنگی بیا، اگر نه که هیچ!

نی به او غذا می دادند. غذایش فقط سوپ بود و آب کمپوت. یک ماه با مایعات زندگی کرد، اما هر کار کردم که ده روزی در خانه استراحت کند، نکرد، می گفت: فعلاً وقت این حرف‌ها نیست. صبر کن، بعداً! و با آن حال مجدداً به منطقه برگشت.

جراحات از پشت جراحات خاطره‌ای از سردار عسگری

شهید ممقانی بارها مجروح شده بود. یک بار در جاده اهواز-خرمشهر با آمبولانس به سمت خرمشهر می رفت که به یک ستون خودروهای نظامی برخورد کرد. یکبار دیگر نفربر از داخل ستون آمد بیرون و با سرعت بسیار زیاد با آمبولانس شاخ به شاخ برخورد کرد. شدت برخورد به حدی بود که موتور ماشین تا صندلی راننده جمع شده بود. ممقانی بر اثر شدت برخورد، پرت شده بود عقب ماشین و فک و دستش شکسته بود. ما نزدیک به بیست روز دنبالش می گشتیم، تا اینکه اطلاع دادند پیدا شده. در یک بیمارستان با دست و فک شکسته گیرش آوردیم.

مرد جنگی خاطره‌ای از برادر نوری

اولین برخورد با ایشان در بهداری منطقه ۱۰ سابق بود. در آبدارخانه با شهید شریف‌پور داشتیم چای می‌خوردیم

که دیدیم یک نفر دارد به آبدارخانه می‌آید. لباس فرم سپاه پوشیده بود و آستین پیراهنش را تا زده بود. با لهجه شیرین آذری سلام کرد و با شهید شریف‌پور روبوسی کرد. شریف‌پور من را به ایشان معرفی کرد و به شهید ممقانی گفت: می‌خواهی بفرستمش بیاید پیشت؟ شهید ممقانی با همان لهجه شیرین گفت: مرد جنگی هستی یا نیستی؟ اگر مرد جنگی بیا، اگر نه که هیچ. شریف‌پور گفت: نه، ان شاء الله که مرد جنگ است. شهید ممقانی رو کرد به من و گفت: راست می‌گویدی؟ گفتم: ان شاء الله که راست می‌گوید. امیدواریم که بتوانیم ما هم در صف رزمندگان اسلام باشیم. برخورد اولیه‌اش خیلی جدی بود و برای من یک خرده سنگین بود، اما با برخورد با آن لباس رزم که به تنش بود، نشاندهنده عزم ایشان بود. شاید همان جدی بودنش مرا جذب کرد. گذشت؛ تا اینکه وقتی که می‌خواستیم عازم بشوم و به منطقه بروم، وقتی از من پرسیدند کجا می‌خواهی بروی، گفتم: می‌خواهم بروم لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله.

بار دوم که شهید ممقانی را دیدم، در عملیات والفجر ۱ بود که به تأخیر افتاد و دستور عقب‌نشینی دادند. ما به دستور حاج عسگری شروع کردیم به تخلیه منطقه. حتی سقف سنگرها را تخریب کردیم و الوارها و پلیت‌های روی سنگرها را منتقل کردیم به پادگان دوکوهه. در پادگان دوکوهه شهید ممقانی من را دید. سلام کردم، جوابم را داد و گفت: آمدی باشی یا آمدی که بروی؟ گفتم: حاج آقا آمدیم که ان شاء الله باشیم. گفت: اگر آمدی باشی که هیچ، اما اگر آمدی که بروی، ما شش ماه کمتر کسی را نمی‌پذیریم. گفتم: نه حاج آقا. ان شاء الله کمتر از شش ماه نمی‌مانیم. قول میدهم که حداقل شش ماه بمانم.

مهران مزد مرا خواهد داد، روایت شهادت از زبان مسعود نوری

صحبت از شهادت که می‌شد، می‌گفت: من هیچ وقت برای شهید شدن دعا نمی‌کنم. می‌گویم خدایا، هر وقت مرگی برای من آمد، آن مرگ شهادت باشد. چون اگر همه ما بخواهیم شهید بشویم، دیگر کی بجنگد؟! کی به انقلاب و اسلام خدمت کند؟

مثل اغلب رزمنده‌ها نبود که برای شهادتشان دعا می‌کردند. دست‌کم ظاهرش که اینطور نشان می‌داد. اما با شروع عملیات کربلای ۱، دوستان و هم‌زمانش در بهداری لشکر ۲۷، محمدحسین دیگری را می‌دیدند. حال و هوایش مثل همیشه نبود. چند روز مانده به شروع عملیات، سوار بر یک آمبولانس به اهواز می‌رفتیم. در جاده اهواز-اندیمشک



خواب راحت، روایت شهادت از زبان جعفر عقیل محتشم؛ فرماندهی وقت گردان انصار الرسول لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ)

داشتیم برای حمله به مهران (عملیات کربلای ۱) آماده می شدیم. نیروها داخل یک رودخانه فصلی جمع شده بودند. صدای نزدیک شدن یک موتور توجه ام را جلب کرد. به ما که رسید، دستش را بلند کرد و تکان داد.ممقانی بود. با همان لهجه آذری سلام و علیکی کرد و داد زد: خسته نباشید! از ما که دور شد، ناگهان گلوله توپی پشت سرش به زمین خورد،

خودش رانندگی می کرد. تقریباً تا نیمه راه نه او صحبتی کرد نه من. اما بالاخره به حرف آمد و بدون مقدمه گفت: توی وصیتنامه ام نوشتم که اگر شهید شدم، من را در تبریز دفن کنند. ولی الان دارم به تو می گویم که اگر در این عملیات شهید شدم، می خواهم در بهشت زهرای تهران دفنم کنند. نمی دانم چرا، اما به دلم افتاده که باید من را در تهران دفن کنند. شاید اگر در تهران باشم، برای زن و بچه ام بهتر باشد؛ راحت تر سر قبرم می آیند و فاتحه می خوانند. این حرف هایی که زدم، امانت باشد پیشت.



بی اعتنا به انفجار گلوله می رفت. از شجاعتش خوشم آمد و از اینکه سالم مانده بود، خوشحال شدم. داشتم نگاهش می کردم که یک گلوله خمپاره درست در کنار موتورش به زمین خورد و منفجر شد. به سمتش دویدم. موتورش به گوشه ای پرت شده بود و خودش هم داخل رودخانه افتاده بود. از سینه اش خون فوران می زد. وقتی به او رسیدم، شهید شده بود. دستی روی صورتش کشیدم. صدا زدم: حاجی! حاجی! جواب نداد. راحت خوابیده بود.

گفتم: حاجی این چه حرفی ست که می زنی؟! ان شاء الله که صد سال زنده باشی. جنگ به امثال شما احتیاج دارد. گفت: نه! این عملیات آخری ست که شرکت می کنم. مهران مزد مرا خواهد داد.

فرازی از وصیتنامه شهید محمدحسین مردی ممقانی

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه احزاب، ۲۳
با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، کسی که خداوند متعال
برای هدایت امت عزیزمان این نعمت را برای ما ارزانی داشته
است و ایشان ما را از سد و دام‌های پریچ و خم لجن‌زارها و
غیره، در راه اصلی که اسلام است رسانیده است. و شکر
خدای را که ما را در این عصر خلق نموده و هدایت‌مان کرده
است و درود به شهادایی که با خون خود خیابان‌ها و بیابان‌ها
و کوه و دشت ایران را قدم به قدم رنگین نموده و از عزیزترین

اگر با عدالت خود با ما رفتار بکنی، خود بهتر می‌دانی که
آتش‌های جهنم جای ما می‌باشد. خدایا ما که توان مقاومت
آتش جهنم را نداریم، خود نجاتمان ده. خدایا تو را به محمد
و آل محمد (علیهم‌السلام) و تو را به عصمت زهرا (علیها‌السلام)، رهبر انقلاب
اسلامی ما را، امام امت را که حلقوم بریده شده مظلومین
است، تا ظهور آقا امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فی‌الفرق) نگهدار و این انقلاب را
به انقلاب مهدی موعود (عجل‌الله‌تعالی‌فی‌الفرق) متصل بگردان. خدایا تا ما را
نیامرزیده و هدایت نکرده‌ای از این دنیا مبر.
«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فِي مِثْقَلِ ذَرَّةٍ فِي الْمِيزَانِ»



کسانی هستند که در جستجوی خشنودی خدا از جان خویش
می‌گذرند.» وصفی از اوصاف شهادت در قرآن مجید
این مطلب بر اساس منابع موجود در مؤسسه بهداری رزمی
دفاع مقدس و مقاومت، و مطالب مندرج در کتاب «مرهم
زخم» تنظیم شده است.

سرمایه خود که همان جان است، گذشته‌اند تا آن قایق را
از دریای پر از نهنک بگذرانند و ما را به آسایش برسانند که
همه مدیونشان هستیم. خدایا ما را ایمان و نیرو ده که جزو
مجاهدین فی سبیل الله باشیم و خدایا خود می‌دانی من
تنها با تمام وجود هر چقدر که توانستم فهمیدم، که خدمت
به اسلام را انجام وظیفه نموده‌ام. اگر خطایی به غیر عمد
بود، از روی نفهمی و درست درک نکردن اسلام بود. خدایا با
من با مهربانی خودت رفتار بکن که رحمان و رحیم هستی.



یادی از شهدای مدافع سلامت

شهید فرزند شهید

شهید دکتر ابوالفضل محمدعلیزاده

از اعضای کادر درمان کووید-۱۹

شهید مدافع سلامت دکتر ابوالفضل محمدعلیزاده، متخصص و جراح مغز و اعصاب بیمارستان ولی عصر (عج)، هنگام رسیدگی و درمان بیماران کرونایی به این ویروس مبتلا شد و در یازدهم مهر ماه سال ۱۳۹۹ به درجه والای شهادت نائل شد. پدر این شهید مدافع سلامت نیز در راه دفاع از میهن، در عملیات والفجر مقدماتی شهید شد که پیکر پاکش هنوز پیدا نشده است.

زندگی دکتر ابوالفضل محمدعلیزاده به روایت همسرش؛

سرکار خانم دکتر سوسن عزیز محمدی رئیس بیمارستان هاجر

ابوالفضل محمدعلی زاده در اول شهریور ۱۳۴۳ (در روز پزشک) در خانواده‌های مذهبی در شهر آذرشهر متولد شد. در سال ۶۲ بعد از اخذ دیپلم به سربازی اعزام شد و مدت یک سال از دوران سربازی، از اسفند ۶۲ تا اسفند ۶۳ در جبهه‌های نبرد در منطقه گل شیخان و جلدیان، در گردان شهید چمران، به فرماندهی شهید محمد زنده‌دل حضور داشت. پدرش نیز با شروع جنگ تحمیلی به عنوان بسیجی داوطلب به جبهه رفت و در عملیات‌های متعددی حضور داشت تا اینکه در عملیات والفجر مقدماتی شهید شد، ولی پیکر پاکش هیچ‌گاه پیدا نشد و جزو شهیدان مفقودالاثار عملیات والفجر مقدماتی است. در گلزار شهدای شهر آذرشهر، مقبره‌ای به صورت نمادین به یاد وی ایجاد کرده‌اند.

ابوالفضل بعد از سربازی با شرکت در کنکور سال ۱۳۶۵، در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تبریز پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۲ فارغ‌التحصیل شد. به عنوان پزشک عمومی طرح خود را در روستای آغ زیارت هشر و د

گذراند و در سال ۱۳۷۳ بعد از اتمام طرح، به دلیل علاقه‌ای که به رشته تخصصی جراحی مغز و اعصاب (تنها رشته جراحی پنج‌ساله) داشت، در دانشگاه علوم پزشکی تبریز پذیرفته و به عنوان دستیار مشغول تحصیل شد. در سال ۱۳۷۸ از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و بعد به مدت سه سال مشغول گذراندن طرح ضریب کا در بیمارستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهرستان مراغه شد.

در مهر ماه ۱۳۸۲ به استخدام ناجا درآمد. با توجه به روحیه خدمتگزاری‌اش، در زمان زلزله بم به مدت یک هفته در منطقه زلزله‌زده حضور یافت و به مداوای بیماران و آسیب‌دیدگان زلزله پرداخت.

ما در خرداد ماه ۱۳۸۱ با هم آشنا شدیم. او همشهری مادرم بود. آن زمان او در مراغه بود و من هم در هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی زنجان مشغول بودم. همان سال ازدواج کردیم و هر دو به تهران آمدیم. به واسطه دوستی ایشان با آقای دکتر مجیدی که معاونت وقت بهداری ناجا بودند، برای همکاری با بیمارستان امام سجاد^(ع) ناجا دعوت شدیم. سه روز در هفته من جراح زنان و همسر جراح مغز و اعصاب بیمارستان امام سجاد^(ع) بودیم. بیمارستان ولی عصر^(علیه السلام) و امام سجاد^(علیه السلام) ناجا محل طبابت او بود، اما مطبمان مشترک بود و او هر شب منتظر می‌ماند تا با هم منزل برویم.

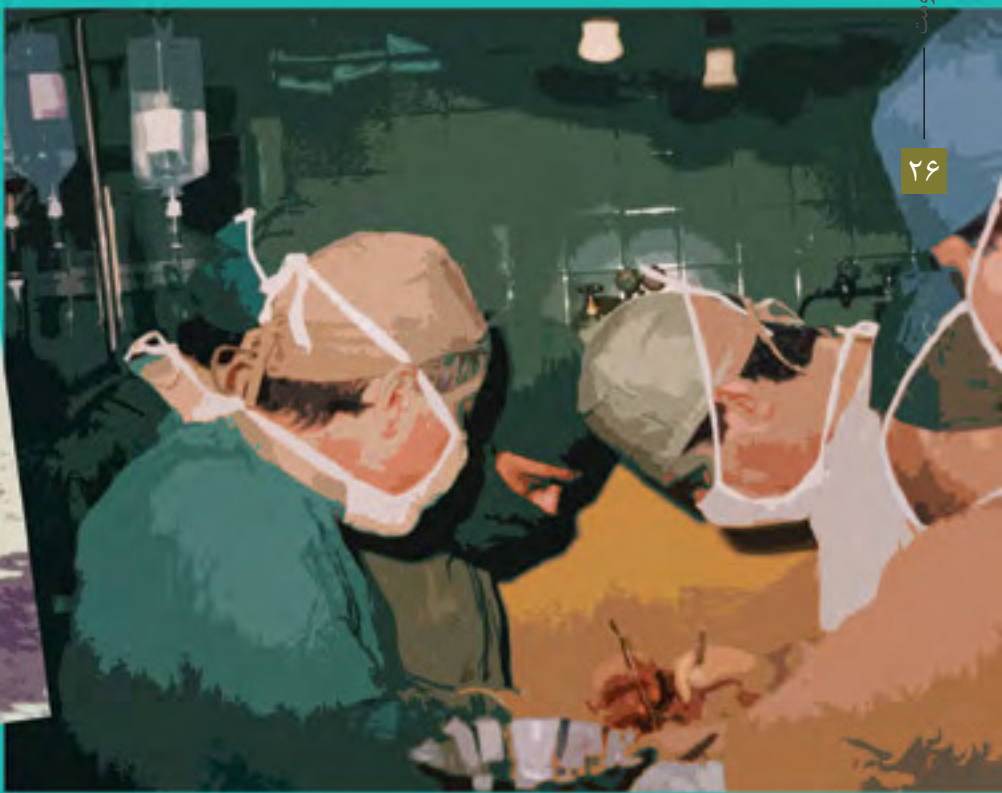
از اردیبهشت ۱۳۸۶ به مدت شش سال رئیس شورای عالی پزشکی نیروی انتظامی بود. رفته‌رفته تشخیص و



در دوران همه‌گیری ویروس کرونا دکتر هرگز از وظایف و تعهدات پزشکی خود کوتاهی نکرد و هیچگاه بیماران را بی‌جواب نگذاشت.

مانده بودند و بنابراین عید نوروز سال ۹۹ ما تنها مانده بودیم. تا اینکه بالاخره ۲۸ شهریور اجازه برگشت به پدر و مادرم داده شد و توانستند به ایران برگردند. شبش دکتر به من گفت که کمی احساس سرماخوردگی می‌کند و پیش ایشان نمی‌آید. اما زنگ زد و با هر دوی آنها صحبت کرد. آن شبی تنها شبی

تعهدش زبانزد شده بود و حرف اول و آخر را در کمیسیون‌های بهداری او می‌زد. گاهی اوقات جماعتی به مطب می‌آمدند و درخواست معافیت یا موارد خارج از ضابطه شورای پزشکی را داشتند، من در مدت نوزده سال زندگی مشترک به جز در این شرایط او را عصبانی ندیدم. این افراد را با ناراحتی از مطب بیرون می‌کرد. به همین خاطر کم‌کم مطب را هم حذف کرد و دیگر نرفت. شبی که حاج قاسم سلیمانی شهید شد، من شب بیدار بودم و مطالبی برای جلسه روز بعد آماده می‌کردم. شبکه خبر که اعلام کرد، دلم نیامد بیدارش کنم. بعد از نماز صبح گفتم



بود که ما با هم شام نخوردیم. من رفتم منزل پدرم. دکتر در آن هفته دو تا عمل داشت؛ آخرین عملش سه‌شنبه اول مهر ماه در بیمارستان ولی عصر (عج) بود. بالاخره روز سوم مهر ماه با اصرار به اینکه تب دارد و باید آزمایش و سی.تی. اسکن بدهد، راضی شد که به بیمارستان بیاید و بستری شود. البته همان روز، اول رفت مریضش را که عمل کرده بود مرخص کرد و بعد آمد.

اما چند روز بعد در یازدهم مهر ماه، ساعت ۶ صبح شهید شد. با محبتی که فرماندهان ارتش به بنده داشتند، در روز دوازدهم مهر تشییع بسیار باشکوهی با همراهی دژبان آجا

چه اتفاقی افتاده و مثل همه ایرانی‌ها ما هم عزادار شدیم. بعد از چهل‌م شهید سلیمانی کرونا پیش آمد و بیمارستانی که من مسئولش بودم، از طرف ستادکل و آجا برای ارائه خدمات به مراجعین کرونایی انتخاب شد.

در دوران همه‌گیری ویروس کرونا دکتر هرگز از وظایف و تعهدات پزشکی خود کوتاهی نکرد و هیچگاه بیماران را بی‌جواب نگذاشت. در تمام ایام کرونا تا بود، حامی من بود و در عین حال که وظایف درمانی خودش را انجام می‌داد، کمک‌کار من هم بود.

اوایل کرونا هیچ رفت‌وآمدی نبود. پدر و مادرم رفته بودند اتریش پیش برادرم و خانواده‌اش و به خاطر کرونا همان‌جا

در بیمارستان هاجر (س) برگزار شد. بعد به بیمارستان ولی عصر (عج) رفتیم و از آنجا خداحافظی کردیم و بالاخره روز سیزدهم مهر ماه در آذرشهر تشییع شد و در گلزار شهدا، مجاور مزار پدرش به خاک سپرده شد. در تقویم سیزدهم مهر روز نیروی انتظامی است.

شهید محمدعلی زاده در کلام و یاد نزدیکان و همکاران و آشنایان

نه تنها بنده بلکه تمام اطرافیان و کسانی که با او در ارتباط

آذربایجان شرقی
خبر شهادت دکتر ابوالفضل محمدعلیزاده، جراح مغز و اعصاب بیمارستان ولی عصر (عج) (رحمته الله) ناجا در مسیر خدمت به مردم و مبارزه با بیماری کرونا، مایه اندوه و تأسف فراوان شد. فقدان چنین انسان‌های وارسته‌ای اگرچه جانسوز و جبران‌ناپذیر است، اما یاد و خاطره خدمات ارزشمند و ایثار و فداکاری آنها در راه دفاع از سلامت جامعه همواره در یادها باقی خواهد ماند. دکتر محمدعلیزاده به تأسی از پدر شهیدش که در سال‌های دفاع مقدس به دفاع از کیان انقلاب و میهن اسلامی برخاسته بود، مردانه در صحنه دفاع



از سلامت هموطنان حضور یافت و سرانجام جان عزیز خود را در این راه مقدس تقدیم کرد. دکتر محمدرضا پورمحمدی، استاندار آذربایجان شرقی
اولین بیمار مبتلا به کرونا را در تاریخ سی‌ام بهمن ماه ۱۳۹۸ در بیمارستان پذیرش کردیم و کادر درمان و پزشکان از همان ابتدا به صورت داوطلبانه در اورژانس و سایر بخش‌ها با این بیماران مواجه شدند. پرستاران و پزشکانی داشتیم که بیست و چهار ساعته به صورت داوطلبانه در این راه خدمت می‌کردند. شهید محمدعلیزاده هم یکی از همان پزشکان بود. از زمانی که این بیماری وارد کشور شد و اولین بیمار هم وارد بیمارستان شد، ایشان با همان روحیه شهادت‌طلبی و

بودند تصدیق می‌کنند که
فردی مؤمن، متعهد، بااخلاق، بسیار مهربان، مردمی، ساده و صادق بود. همسرم در «ایثارگری» امتحانش را در دوران جنگ پس داد. زمانی که زلزله بم اتفاق افتاد، بلافاصله از تهران عازم بم شد. دکتر سوسن عزیزمحمدی
این پزشک متعهد و انقلابی از رزمندگان دوران دفاع مقدس و فرزند شهید و از مدافعان سلامت کشور بود و در راه پاسداری از سلامت مردم، در راه خدمت به بهداشت هموطنان خود با ویروس کرونا مبارزه و در این راه جان خود را تقدیم کرد و جامعه پزشکی و مردم آذربایجان را به سوگ نشاند. حجت‌الاسلام و المسلمین آل‌هاشم، نماینده ولی‌فقیه در

شروع به کار کردند. از ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان احترام بسیار به بیمار و مراجعه‌کننده بود. این امر برایش مقدس بود و اگر بیماری می‌آمد و بدون دلیل منتظر می‌ماند، با فرد خاطی برخورد می‌کردند. این موضوع خط قرمزشان بود. برنامه کاری خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که قبل از ساعت ۷ که ساعت شروع کار اداری بود به شورای عالی مراجعه می‌کردند و پرونده‌ها را تک به تک مطالعه می‌کردند و دستورات لازم را می‌دادند. با اینکه به عنوان رئیس کمیسیون قبول مسئولیت کرده بودند، همزمان به کار درمان و جراحی هم می‌رسیدند و اینها را هیچ وقت با هم تلفیق نمی‌کردند که به بهانه رئیس کمیسیون بودن با تأخیر به درمانگاه مراجعه کنند یا با تأخیر در اتاق عمل حاضر

ایشان هم در ویزیت بیماران، هم در آی.سی.یو، هم در اتاق عمل و هم در شورای پزشکی شبانه‌روزی پای کار بودند. حتی صبح روز سه‌شنبه‌ای که خودشان در بیمارستان هاجر (ع) بستری شدند، در بیمارستان ولی عصر (ع) بیماران را ویزیت کردند. دکتر عبادی، رئیس بیمارستان ولی عصر (ع) را

اولین باری که من دکتر را دیدم زمانی بود که می‌خواستند جذب نیروی انتظامی شوند و برای طی مراحل استخدام در ناجا باید یک سری کارها از جمله تست‌های ورزشی آمادگی جسمانی انجام می‌دادند. آن زمان بنده در ستاد بهداری ناجا بودم. من از همان زمان که آقای دکتر را دیدم، شیفته‌اش شدم. دلیلش هم این بود که قانون‌مداری و



شوند. از احساس تعهد ایشان خاطره‌ای به یاد دارم: روزی برای کاری خدمت دکتر رفتم و دیدم با اینکه دیگر بیماری ندارند در اتاق ویزیت نشسته‌اند. گفتم: شما دیگر بیماری برای ویزیت ندارید. گفتند: من برای بیماری عکس نوشتم و قول دادم که تا عکس را می‌آورد بمانم. مشخصات بیمار را گرفتم و برای اینکه دکتر زیاد معطل نشوند، رفتم کار آن بنده خدا را انجام دادم تا زودتر ویزیت شود. همین که دکتر طبق قولی که داده بودند انتظار برگشتن بیمار را می‌کشیدند، واقعاً برای من درس بود. با اینکه می‌توانستند زودتر خارج شوند و به مطبشان بروند و یا کارهای دیگری انجام بدهند، ولی برای یک بیمار منتظر مانده بودند. آقای طاهری، مدیر

وظیفه‌شناسی ایشان را از همانجا دیدم. به دکتر گفتم: آقای دکتر شما متخصص هستید و نیازی به انجام تست ندارید. ولی دکتر قبول نکرد و گفت: اگر جزو دستورالعمل و فرایند استخدام و جذب است، باید انجام دهم. یادم است که لباس ورزشی هم نداشتند. من خودم انتظار نداشتم که دکتر آمده باشند که تست بدهند، بنابراین لباس را از کارکنان مجموعه سالن ورزشی تهیه کردیم و دکتر پوشیدند و تست دادند. خدا را شکر آمادگی جسمانی خیلی خوبی داشتند. معتقد بودم که اگر از الان قرار باشد از موقعیت و تخصص سوءاستفاده کنم تا آخر ادامه می‌یابد. این در ذهن من ماند. وقتی کارهای جذیشان تمام شد، به عنوان جراح مغز و اعصاب

از ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان احترام بسیار به بیمار و مراجعه‌کننده بود. این امر برایش مقدس بود و اگر بیماری می‌آمد و بدون دلیل منتظر می‌ماند، با فرد خاطی برخورد می‌کردند. این موضوع خط قرمزشان بود.

درمانگاه تخصصی بیمارستان ولی عصر (عج)

دکتر محمدعلی‌زاده متخصص جراحی اعصاب بیمارستان ولی عصر (عج) بودند و سالیان سال در حوزه‌های مختلف مجموعه بهداشت و درمان نیروی انتظامی تلاش وافر انجام دادند و از خودشان آثار بسیار ذی‌قیمتی به جا گذاشتند. هیچ لحظه‌ای مأموریت را به خاطر سنگینی

می‌کردند که هر روز برای ویزیت و عیادت بیماران بیایند و معمولاً همه کارهای بیماران خود را شخصاً انجام می‌دادند، از جمله کشیدن دِرَن و تعویض پانسمان و... از همکاران پرستار بیمارستان

به خاطر دارم که یکی از مأموران ناجا حین درگیری گلوله به ستون فقراتش خورده بود. نیمه‌شب او را به بیمارستان آورده بودند و به آقای دکتر محمدعلی‌زاده که در آن زمان از بیمارستان رفته بود، زنگ زده بودند. ایشان بلافاصله آمد و همان نصفه‌شب یک عمل جراحی اورژانسی و خیلی سنگین روی این مریض انجام داد و صبح روز بعد هم عمل دوم را انجام داد که در این مرحله من هم به عنوان کمک همراهشان بودم. آن شب اگر تأخیری در عمل آن مریض



اتفاق می‌افتاد، از کمر به پایین فلج می‌شد. اما با انجام جراحی به‌موقع و سریع، نجات یافته بود. هر وقت آن مریض را می‌دیدم تشکر می‌کرد که دکتر در آن وقت شب از خواب خودش گذشته و آمده بود و کار او را انجام داده بود. می‌گفت: به همین خاطر من الان می‌توانم روی پای خودم بدون نیاز به دیگران راه بروم. دکتر مجیدی، جراح مغز و اعصاب و رئیس سابق بهداری ناجا

کار تعطیل نکردند. جالب اینجاست که این شهید عزیز ما فرزند شهید بود، ولی در طول خدمت در نیروی انتظامی هیچ وقت فرزند شهید بودن خود را بیان نکرد. ایشان ایثارگر بود و سوابق جبهه و جنگ داشت، لیکن هیچ وقت عنوان نکرد که من ایثارگر هستم. هیچ وقت خودش را مطالبه‌گر نمی‌دانست، همیشه خود را بدهکار مردم می‌دانست و این منش را از امام شهدا یاد گرفته بود. دکتر حسینی، معاون بهداری ناجا

در برابر بیمارها خیلی احساس مسئولیت می‌کردند و همه بیماران از ایشان راضی بودند. رفتار بسیار خوبی با بیماران داشتند. هر زمان که در بخش مریض داشتند، سعی



بر گرد مزار پرستوی مهاجر شهید پروین کیوان

شهید مدافع سلامت شهر دزفول

پرستاری که عاشقانه برای خدمت به مردم از جان عزیزش گذشت

سایه شوم ویروس منحوس بر شهر مقاوم و شهیدپرور دزفول خیمه زده است و دلهره و اضطراب زندگی روزمره مردم را فراگرفته. اخبار جسته و گریخته از ابتلا و مرگ عزیزان به سرعت فراگیر شده...

اصحاب سلامت سراسیمه دست به کار می شوند و در میان آنان فرشته های نجات، پرستاران همیشه غمخوار مردم، با عزمی راسخ و اراده ای پولادین عازم سنگرهای خدمت می شوند. بیمارستان های دزفول، شهر مقاوم و شهیدپرور و زخم خورده از ستم و جنایت رژیم منحوس بعثی، یک بار دیگر حال و هوای دوران دفاع مقدس را به خود می گیرد. کادر درمان امروز همان سلاله های مدافع سلامت دیروز هستند.



در جواب نگرانی‌های خانواده می‌گفت: «عاشق پرستاری و عاشق خدمت به مردم هستیم.»

پزشکان، پرستاران و مجموعه بهداشت و درمان، برای مقابله با همه‌گیری، مجاهدانه و فداکارانه و با همه توان و مایه علمی و تجربی و عشق و ایمان به میدان آمدند و در این راه با بذل سلامت تا مرز شهادت رفتند. نقش‌آفرینی، رشادت و ایثار مدافعان سلامت آنچنان ارزشمند بوده که رهبر معظم انقلاب بارها به این مجاهدت‌ها اشاره و در سخنرانی خود از کادر درمان و بهداشت تقدیر کردند.

آنچه می‌خوانید غمزه‌ای است از زندگی بانوی دلاور و سرفراز پرستار شهید «پروین کیوان».

گذری بر فضیلت‌های اخلاقی و معنوی و حرف‌های شهید پروین کیوان

- شهید کیوان که از نسل شهدای انقلاب بود، علاقه بی‌نظیری به ارائه خدمت به مردم داشت. وی در پشت جبهه به مردم و رزمندگان خدمات گسترده‌ای انجام داده و در مراکز بهداشتی و پشتیبانی از جبهه‌ها خدمات داوطلبانه پرستاری ارائه می‌کرد.
- او در اخلاق و ادب سرآمد و محبوب همه بود.
- این شهید والامقام پرستاری مردمی، مسئولیت‌پذیر و بسیار خوش‌اخلاق بود. در مراقبت از بیماران همواره از کلمات محبت‌آمیز استفاده می‌کرد و چندین سال به عنوان پرستار نمونه برگزیده شد.
- اهل ریا و تظاهر نبود و به معنای واقعی کلمه مخلص بود و تعهدی که نسبت به مردم و بیمارانشان داشت مثال‌زدنی بود.
- در روزهای ابتدایی شیوع کرونا که کسی این بیماری را به‌درستی نمی‌شناخت و مدافعان سلامت در خط مقدم درمان بودند، ایشان ضمن حضور در بیمارستان و فعالیت شبانه‌روزی، در جواب نگرانی‌های خانواده می‌گفت: «عاشق پرستاری و عاشق خدمت به مردم هستیم.»
- احساس مسئولیت و وجدان کاری بالا و استقبال از میادین خدمت در شرایط خطیر از خصایص ایشان بود و در پاسخ به درخواست محدودیت حضور در بیمارستان در شرایط کرونایی می‌گفت: «کمبود نیرو است. برخی از کادر درمان به ویروس

روزهایی بود که سیزده ساعت در بیمارستان حضور داشت و وقتی به خانه برمی گشت به محض اینکه با او تماس می گرفتند و اعلام می کردند به حضورش نیاز دارند، دوباره به بیمارستان می رفت.



میتلا

شده اند.

در حال حاضر من

می‌توانم کاری انجام بدهم.

اگر من از بار مسئولیت شانه خالی کنم، تعهد و وجدان کاری‌ام چه می‌شود؟»

• وی با شروع شیوع کرونا در خط مقدم دفاع از سلامت

مردم قهرمان و مقاوم و شهیدپرور دزفول قرار گرفت و

حتی یک دقیقه را هم برای خدمت به

مردم از دست نداد و در زمانی که دزفول

در اوج شرایط بحرانی شیوع کرونا بود

ساعات کار خود را افزایش داد.

• زمانی که همکارانش به ویروس

کرونا مبتلا شدند، به جای آنها

خدمت‌رسانی می‌کرد. خدمات

صادقانه و خالصانه این پرستار

رشیده و بانوی آزاده، همواره

در خاطر مردم قدرشناس

دزفول و ملت بزرگ ایران

اسلامی ماندگار است.

• روزهایی بود

که سیزده ساعت

در بیمارستان

حضور داشت و

وقتی به خانه

بر می‌گشت

به محض

اینکه با

او تماس

می‌گرفتند و

اعلام می‌کردند به

حضورش نیاز دارند،

دوباره به بیمارستان

می‌رفت.

• بعد

از پایان کار در

بیمارستان برای خدمت‌رسانی به

دوستان، آشنایان و همسایگانی که به کرونا مبتلا شده و

یا در خانه قرنطینه بودند، به خانه آنها می‌رفت.

• او خود را مدیون مردم می‌دانست و نسبت به حرفه و

شغلی که داشت بی‌اندازه متعهد بود. وقتی از او تقاضا

می‌شد کمی استراحت کند، بیان می‌کرد: «اکنون کشور

در وضعیت حساس و بحرانی قرار دارد و به بنده و امثال

ما احتیاج دارند. تا جان در بدن و توان دارم، باید در

خدمت مردم باشم.»

• با ابتلا به بیماری کرونا حین خدمت، به مدت چهل روز

در آی.سی.یو بستری بود. چهل روز مقاومت در بخش

مراقبت‌های ویژه با تحمل درد و رنج بیماری، وی را به

اسوه صبر و مقاومت تبدیل کرد.

• او در راه دفاع از حریم سلامت مردم تا پای جان ایستاد

و در روز ۴ آبان ۱۳۹۹، مصادف با سالروز شهادت امام

حسن عسکری (علیه السلام) به فیض شهادت نائل آمد. چهلمین

روز شهادت مظلومانه این پرستار بزرگوار مصادف با

سالروز وفات حضرت معصوم (علیه السلام) بود.

• پس از شهادتش سوگواری و قدردانی مردم دزفول حاکی

از این بود که راه و مسیری که او طی کرد، درست و به جا

بود. رضایت قلبی و نام نیکی که از او به جا ماند خود

گویای تمام زحمات ایشان در سال‌های خدمتش است.

• پس از شهادتش بسیاری از افراد از خدمات درمانی

رایگان فراوانی گفتند که این شهید بزرگوار برای آنها انجام

داده بود؛ خدماتی که هیچ وقت از آنها به خانواده‌اش

چیزی نگفته بود، چراکه با خدای خود معامله کرده بود.

یاد و خاطره فداکاری‌های این بانوی شهید، گرمی و راه

نورانی و مقدسش پر رهرو باد.



پرواز در اوج افتخار

حماسه هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران

(بخش دوم): نقش آفرینی هوانیروز در حوادث بعد از پیروزی انقلاب،
تا شروع جنگ تحمیلی

هوانیروز ارتش بزرگترین ناوگان بالگردی خاورمیانه است و در حوزه‌های بالگردی به دستاوردهای مهمی دست یافته و از درصد آمادگی بسیار بالایی برخوردار است^۱. این نیروی پرافتخار از پیشتانان انقلاب و مدافعان استقلال و عزت ایران اسلامی و حاضران در همه صحنه‌های صیانت از ملت شریف ایران بوده و پشتوانه اقتدار و عظمت این ملت شهیدپرور خواهند بود. در این قسمت، اشاراتی به نقش آفرینی خلبانان و سایر ارکان هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران، در دوره تاریخ ساز و سرنوشت ساز اولیه پیروزی انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی راحل، تا شروع جنگ تحمیلی، خواهد شد. در این نوشته بر نقش‌های امداد و درمان، پدافند غیر عامل و مشارکت در امداد و انتقال در حوادث و بلایا و نیز ماهیت مردمی و انقلابی این

۱-امیر کیومرث حیدری، فرمانده نیروی زمینی ارتش

انقلاب، آن بخش از نیروها که در نگهداری هلی کوپترها نقش نداشتند، با برنامه‌ریزی خاص، پادگان‌های هوانیروز را ترک کردند و به مردم پیوستند. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در این دیدار تاریخی، همافران و خلبانان را سربازان امام زمان و اسلام نامیدند. به تعبیر مقام معظم رهبری «حادثه ۱۹ بهمن یک خط شکنی بزرگ و یک کار عظیم بود. این روز به لحاظ اهمیت و نقش آن در پیروزی انقلاب اسلامی، «روز نیروی هوایی» لقب گرفته است.

روز ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ تعدادی از نیروهای لشکر گارد به بهانه اعلام همبستگی هوانیروز با امام خمینی به پادگان هوانیروز در حوالی نارمک حمله کردند. درگیری بین همافران صبح روز بیستم بهمن با ورود نیروهای حکومت نظامی در ساعت سه و نیم بامداد وارد مرحله تازه‌ای شد. همافران درهای اسلحه‌خانه را گشودند و تفنگ‌ها و مسلسل‌ها را بین کسانی که ورقه پایان خدمت داشتند توزیع کردند و مردم نیز با فریاد «مردم چرا نشستید همافران را کشتند» به سمت پادگان هوانیروز حمله کردند و با نیروهای گارد درگیر شدند.

با پیروزی انقلاب و تشکیل ارتش جمهوری اسلامی ایران، نقش آفرینی مجموعه انقلابی هوانیروز در تضمین دستاوردهای انقلاب و حفظ کیان جمهوری اسلامی، روندی افتخار آفرین و شکوهمند داشته است. این مجموعه خدوم انقلاب، علاوه بر مأموریت‌های دفاعی و نظامی، در نقش امداد و انتقال و همیاری در حوادث و سوانح و بلایا، همواره پیش‌تاز و افتخار آفرین و حماسه ساز بوده است. در این بخش به خدمات بی نظیر و گسترده هوانیروز در امداد و انتقال و نجات آسیب دیدگان حوادث و بلایای دوره اولیه بعد از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی، اشاره خواهد شد. این خدمات تجریات عظیمی را خلق نمود که زمینه ساز حضور حماسی هوانیروز قهرمان در دوران دفاع مقدس شد.

واکنش سریع در حوادث و بلایا

هوانیروز یگان متحرک هوایی نیروی زمینی ارتش است که معمولاً همراه با سایر نیروهای رزمی و پشتیبانی رزمی به کار می‌رود و در مأموریت‌های امداد و نجات در حوادث و بلایا نیز نقش‌های مهم و حیاتی ایفا می‌نماید. از ویژگی‌های ممتاز هوانیروز چابکی و چالاکی و سرعت عمل در مأموریت‌ها است. این ویژگی باعث شده تا خلبانان و پرسنل فداکار و ایثارگر هوانیروز، هر جایی که نیاز باشد در کمترین زمان ممکن در مناطق مورد نظر حضور پیدا کنند و تجهیزات و نفرات را منتقل و آسیب دیدگان را به مراکز امداد و درمان



عکس تاریخی از دیدار همافران و خلبانان هوانیروز با امام خمینی "ره" بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

نیروی عظیم نظامی کشور، تأکید و به مأموریت‌های نظامی و سازمانی پرداخته نشده است.

همافران و خلبانان هوانیروز از نخستین واحدهایی بودند که پیش از اعلام بی‌طرفی ارتش به انقلاب پیوستند. قبل از بیعت تاریخی ۱۹ بهمن ۱۳۵۷، با امام خمینی، رهبر کبیر

انتقال دهند. یکی از دلایل تمایز هوانیروز از سایر نیروها، همین واکنش سریع بودن و ایشار و از خودگذشتگی پرسنل شریف، بویژه خلبانان غیور آن است.

نجات کوهنوردان در مردادماه ۱۳۵۸، به روایت خلبان ناصر ژیان

«... با اولین مأموریتی که در مرداد سال ۱۳۵۸ انجام شد، تیمسار عمادی از هوانیروز رفت و به جای او سرهنگ گرانمایه، فرمانده هوانیروز شد. یک روز سرهنگ گرانمایه به من زنگ زد و گفت: فلانی می‌گوید: آبروی هوانیروز در خطر است. گفتیم: چی شده؟ گفت: آیت‌الله بهشتی به من زنگ زده، گفته دوازده نفر از خواهرها و برادرهای جهاد سبز، آن موقع هنوز جهاد سازندگی نامگذاری نشده بود، به ارتفاعات علم‌کوه [۱] رفتند. بالای ارتفاعات هم چشمه‌های گوگردی دارد. این افراد آشنایی ندارند اگر بالا بروند، گاز گوگرد می‌گیردشان. آقای بهشتی ناراحت است و می‌گوید اینها گم شده‌اند؛ هر جوری شده بروید و اینها را پیدا کنید. با ستوان کریمی که بچه طالقان بود، پرواز کردیم. در جایی بالای کوه آنها را دیدیم. نتوانستیم بنشینیم. هوا هم هوای مناسبی نبود؛ برگشتیم آمدم پابین. کنار روستای در جان نشستیم. مردم به سمت ما آمدند. به کدخدای ده قضیه را گفتیم. او قاطر فرستاد و آنها را از بالای کوه آوردند پابین. تا آنها را آوردند، غروب شد. هوا هم خراب شده بود. نتوانستیم برگردیم. آن شب تو ده یک عروسی بود. ما را هم دعوت کردند؛ رفتیم. صبح وقتی سوار هلی‌کوپتر شدیم، دیدیم با بی‌سیم، همه دارند ما را صدا می‌زنند. صدای گرانمایه شنیده می‌شد که با اضطراب و ناراحتی ما را صدا می‌زد و می‌گفت: «هلی‌کوپتر شماره... جواب بدهید!» من شماره هلی‌کوپتر را گفتم. گرانمایه گفت: گشتی ما را! وقتی در پایگاه قلعه‌مرغی نشستیم، گوسفندی را جلوی پای ما کشتند و خونس را به شیشه هلی‌کوپتر مالیدند. فرمانده هوانیروز گفت: در این فاصله‌ای که نبودید، شایع کرده بودند اینها فرار کردند رفتند عراق. در آن زمان ارتش در اخبار ساعت ۱۴، اطلاعیه می‌خواند. آن روز ارتش در اطلاعیه‌اش اعلام کرد که دوازده کوهنورد با کمک خلبان ناصر ژیان نجات پیدا کردند»

روایتی از رژه بزرگ هوانیروز در اولین نیمه شعبان پس از انقلاب با حضور امام(ره)

رژه گسترده هوایی و پیاده هوانیروز ارتش در نخستین

نیمه شعبان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نوزدهم تیرماه ۱۳۵۸ انجام شده است. در این عملیات نزدیک به ۱۱۰ فروند از انواع بالگردها از اصفهان و تهران در اتوبان قم مستقر شدند. ۷ گروهان نمونه هم از افراد نظامی با درجه‌های مختلف، از شش پایگاه و ستاد هوانیروز بسیج شدند. بالگردهایی هم که قرار بود در رژه هوایی شرکت داشته باشند، از شب قبل در اتوبان تهران قم که هنوز افتتاح نشده بود، مستقر شدند. حفاظت بالگردها و نظامیان و مراسم با کمک نیروهای مسلح (هوانیروز) برقرار شد. چون خانه اجاره‌ای امام خمینی کوچک بود و در کوچه‌ای باریک قرار داشت، منزل آیت‌الله اشراقی برای جایگاه حضور امام در رژه آماده شد. پس از مشخص شدن برنامه و مکان رژه لازم بود سرتیپ فلاحی فرمانده وقت نیروی زمینی نیز از تصمیم طراحان رژه مطلع گردد، لذا موضوع با ایشان مطرح گردید و



خلبان عابدی و شهید فلاحی در دیدار با حضرت امام(ره)

از ایشان درخواست شد ضمن موافقت بابرگزاری رژه در این مراسم شرکت نماید، ایشان که نگران حفاظت و تامین حضرت امام بودند جواب می‌دهد چنانچه اتفاقی برای امام بیفتد چه کسی جوابگو است؟ که سرتیپ کریم عبادی که طراح این مراسم بودند مسئولیت آنرا می‌پذیرد و شهید فلاحی نیز با توجه به انضباط و عدم آسیب پذیری که در هوانیروز وجود داشت موافقت مینماید که مراسم برگزار شود با توجه به اینکه برگزاری رژه نیاز به موافقت امام داشت لذا خلبان عابدی عازم قم می‌گردد و از آیت‌الله اشراقی درخواست ملاقات با امام رامینماید، روز بعد ساعت ۸ صبح به خدمت امام میرسد و موضوع را مطرح مینماید که امام هم بدون هیچگونه سوال و یا ابهامی موافقت خود را اعلام می‌کند. پس از موافقت امام با کمیته‌های فرماندهی پایگاه‌های

هوانیروز جلسه‌ای تشکیل می‌گردد که در آن جلسه پس از بیان طرح نهایی و اخذ موافقت حضرت امام اهمیت و حساسیت این اقدام بی‌سابقه، به اعضای کمیته ابلاغ می‌گردد: «خلبانان را برای رژه روز نیمه شعبان تعیین کنند.»

در آن شرایط و زمان هنوز هیچ سازمانی برای حفاظت گسترده و برقراری امنیت چنین رژه زمینی و هوایی فعال نشده بود.

تعدادی از نیروهای انقلابی ارتش با حکم صادره شیخ محمد منتظری به فرماندهی شهید سید علی اکبر مصطفوی از درجه‌داران گارد جاویدان سابق که مدتی بعد از پیروزی انقلاب به لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا تغییر نام داد، حفاظت حضرت امام را بر عهده داشتند. در چنین شرایطی مسئولیت و حساسیت طراحان رژه را در برقراری تأمین و

شهید فلاحی که نگران حفاظت و تأمین حضرت امام بودند، جواب می‌دهد: چنانچه اتفاقی برای امام بیفتد چه کسی جوابگو است؟ و سرتیپ کریم عبادی که طراح این مراسم بودند، مسئولیت آن را می‌پذیرد.

ایشان قرار گرفتند. ۷ گروهان نمونه، یک یگان مسلح و حدود ۱۱۰ فروند از انواع بالگردهای مختلف هوانیروز، از مقابل امام و در حضور مردم رژه رفتند. پس از اتمام دور اول رژه بالگردها، لیدر (فرمانده اولین بالگرد جلودار رژه هوایی) با ارتباط رادیویی موفقیت رژه هوایی را اعلام می‌کند و درخواست ملاقات با امام را دارد که خواسته خلبانان را بلافاصله به عرض امام رسانده می‌شود، ایشان فرمودند: «خوب است، بیایند، ولی قبل از آن یک دور دیگر هم رژه بزنند.» این امر اعتماد کامل امام به ارتش و نیروهای مسلح را نشان می‌دهد.^۱

پس از پایان دور دوم، خلبانان خود را به امام رساندند. در طبقه پایین سالن بزرگی بود که امام آن روز جمعی حدود ۲۰۰ نفر از خلبانان رژه رونده را در آنجا به حضور پذیرفته و مورد تفقد و محبت قرار دادند و فرمودند: «شما فرزندان من هستید، شما فرزندان ملتید و فکر نکنید من نمی‌دانم شماها چه کارها کرده‌اید. شما انقلابی هستید.»

پس از دیدار خلبانان با امام، مردم شعار می‌دادند: «دروود بر ارتش انقلابی»

این رژه انقلابی با توکل به خداوند سبحان و عنایات خاصه مولود نیمه شعبان قطب عالم امکان «آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه و نصره)» با اعتماد به نفس کامل دلاورمردان هوانیروز با شکوه هر چه تمام انجام و در تاریخ سرفرازیهای هوانیروز قهرمان به ثبت رسید.

تصویری از رژه یگان‌های منتخب هوانیروز در حضور امام خمینی در کوچه منزل ایشان در قم

جلوگیری از عوامل دشمن را دوچندان می‌کرد. بر همین اساس مهم‌ترین وظیفه‌ای که به کمیته‌های فرماندهی مرکزی و پایگاه‌های هوانیروز محول شد، مراقبت و دقت و بررسی همه‌جانبه در گزینش نیروهای مختلف برای حضور در اولین رژه گروهان‌های نمونه زمینی و اسکادران‌های پنج نوع بالگرد از پایگاه‌های مختلف هواپیمایی نیروی زمینی ارتش سراسر کشور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود با در نظر گرفتن همه جوانب و شرایط، سرانجام ساعت ۹ صبح نیمه شعبان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مقابل تراس طبقه دوم منزل مستقر و امیر سرتیپ ولی الله فلاحی فرمانده نیروی زمینی و سرهنگ خلبان اسکندر عمادی فرمانده هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران هم در کنار

۱-روایتی از رژه بزرگ هوانیروز در اولین نیمه شعبان پس از انقلاب با حضور امام(ره) | خبرگزاری فارس (farsnews.ir)

دلاوری‌های خلبانان هوانیروز در درگیری‌های شمال غرب کشور

(سنندج، کرمانشاه، سقز، بانه، پاوه....)

یک سال و نیم قبل از ۳۱ شهریور و شروع جنگ، درگیریهایی که در مناطق مختلف کشور، مخصوصاً در منطقه شمال غرب اتفاق افتاد و نخستین یگانی که در کمترین زمان پای کار آمد، هوانیروز بود. در واقع یک هفته بعد از پیروزی انقلاب اسامی؛ یعنی اواخر بهمن سال ۵۷ یگان‌های هوانیروز وارد عمل شدند.

تحركات و اقدامات ناجوانمردانه ضد انقلاب، در ماه‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب، مجالی برای نمایش قدرت خلبانان هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران بود. آن روزها تحركات در آن مناطق بسیار خطرناک و غیر قابل پیش بینی بود. خلبان شیروودی در کنار خلبانان شهید احمد کشوری و حمید سهیلیان برای مقابله با ضدانقلاب و دفاع از مردم آن شهرها، روزانه ساعت‌ها پرواز می‌کردند. انگار که آسمان کرمانشاه در تصرف این عقابان بلند پرواز بود. تبلیغات نادرست ضد انقلاب بر علیه خلبان شیروودی در روحیه مردم غرب کشور تأثیری نداشت و محبت او بیش از گذشته در دل مردم نفوذ می‌کرد. مردم کردنشین منطقه هر روز شاهد پرواز این خلبان شجاع بر فراز آسمان شهر خود بودند و می‌دیدند که چطور خلبانان شجاع هوانیروز برای دفاع از جان و ناموس آنان خودشان را به آب و آتش می‌زنند.

نجات شهید چمران و یارانش از محاصره و شکستن حصر پاوه بعد از فرمان تاریخی حضرت امام (ره) با شجاعت و رشادت خلبانان هوانیروز از جمله خلبان شیروودی به انجام رسید و ضد انقلاب که به خواسته‌های شوم خودش دست نیافته بود هر آن به دنبال شهادت خلبان شیروودی بود.



دیدار خلبانان هوانیروز با امام راحل، بعد از دور دوم رژه

یک هفته بعد از رژه نیمه شعبان، آیت‌الله اشراقی جهت تقدیر و تشکر از خلبانان، کارکنان هوانیروز و به‌خصوص قدردانی از فرماندهان و طراحان رژه هوایی، از سوی امام خمینی (ره) به اصفهان آمدند. ایشان در چهار پایگاه پشتیبانی عمومی، مسجدسلیمان، کرمان و مرکز آموزش حضور یافتند و با کارکنان دیدار کردند. کارکنان هم در پایان، در رمپ پروازی شنوک، عکسی به یادگار با ایشان گرفتند. آیت‌الله اشراقی در رمپ پرواز یک‌بار دیگر تقدیر امام را از مبتکر و طراح این رژه هوایی به اطلاع کارکنان رساندند و گفتند: «تأثیرات داخلی و جهانی این رژه در روز نیمه شعبان بسیار مهم بود.»

دیدار آیت‌الله اشراقی نماینده امام با فرماندهان و پرسنل هوانیروز در پایگاه‌های هوانیروز در اصفهان برای ابلاغ تقدیر امام از رژه هوایی ۱۹ تیر ۵۸ (نیمه شعبان)





این ابتکار داهیه‌یانه امام راحل و مقام معظم رهبری در جریان سیل خوزستان بروز و ظهور نمود (به نقل از دکتر احمد عامری)

حماسه امداد و انتقال و نجات هوانیروز در سیل بهمن
۱۳۵۸ خوزستان
شرح حادثه:

سیل ۱۳۵۸ خوزستان با بارندگی چند روزه از ۲۲ بهمن و طغیان رودخانه‌های مارون، کارون، و کرخه جاری شد و در شهرهای مسجد سلیمان، شوشتر، اهواز، شادگان، سوسنگرد خساراتی را بر جا گذاشت. یازده سال پس از فاجعه سیل مرگبار در مناطق نفت خیز جنوب و در یکمین سالگرد پیروزی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، خوزستان مجدداً شاهد سیلی عظیم و ویرانگر بود. سهمگین بودن این سیل در روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۸ باعث شد تا تیتراژی اصلی روزنامه‌های ایران یک روز پس از سالگرد پیروزی انقلاب به پوشش اخبار آن اختصاص یابد. سیل شدید در خوزستان حالت فوق‌العاده ایجاد کرد. به دنبال سه روز بارندگی در منطقه خوزستان و جاری شدن سیل در اکثر شهرهای این استان، کار کمک‌رسانی به سیل‌زده‌گان از سوی گروه‌ها، ادارات و مؤسسات آغاز شد. در ۴۸ ساعت نخست این سیل ویرانگر ۹ نفر کشته شدند.

با طغیان رودخانه کرخه ۶۰ روستا در محاصره سیل قرار گرفتند و در ۱۲ روستا سدهای خاکی شکسته شد. بستان و هویزه در محاصره سیل قرار گرفت و قسمتی از شهر سوسنگرد نیز در معرض خطر واقع شد.



رئوس اخبار سیل مهیب بهمن ۱۳۵۷ خوزستان

- سید محمدرضا غرضی، استاندار وقت خوزستان به اتفاق حاکم شرع اهواز و فرمانده لشکر به صورت هوایی از روستاهای اهواز و دشت شوش بازدید کردند.
- همزمان از شوشتر خبر رسید سد گتوند بر اثر فشار سیل شکست و تمام بخش گتوند و خانه‌های مسکونی آن زیر آب رفت.
- سیل به روستاهای مسیر آغا جاری و رامشیر خساراتی وارد کرد و طبق یک گزارش هشت نفر از روستاییان کشته شدند.
- سیل قایق حامل دو نفر از کارکنان شرکت نفت را در منطقه مارون واژگون کرد که یکی از آنها کشته شد. تأسیسات و چاه‌های نفتی کوپال و مارون را آب فرا گرفت و ساکنان روستاهای بین این مناطق از ترس سیل فرار کردند. همچنین یک لوله نفت در منطقه مارون شکست و نفت فراوانی سطح رودخانه این منطقه را پوشاند.
- روز چهارشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۸ در حالی که مطبوعات از بسیج برای کمک به سیل‌زدگان خوزستان خبر می‌دادند، شمار قربانیان به ۲۸ نفر رسید و رهبر انقلاب دستور دادند تا همگان به یاری سیل‌زدگان بشتابند.
- اکثر جاده‌های فرعی که به چاه‌های نفت منتهی می‌شد زیر آب رفت و دسترسی به چاه‌ها غیرممکن و رفت‌وآمد در این مناطق قطع شد. روستائیان ساکن در اطراف تأسیسات نفتی مارون و کوپال به حال فرار روستاها را ترک کردند و در تأسیسات نفتی پناه گرفتند.
- شرکت ملی نفت این بار نیز دوشادوش دیگر سازمان‌ها و ارگان‌ها برای حل مشکلات مردم مشارکت داشت و یک فروند هلی‌کوپتر شرکت ملی گاز به منظور نجات ساکنان روستاهایی که در محاصره سیل بودند عازم منطقه رامشیر و آغا جاری شد.
- روز پنجشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۵۸ روزنامه اطلاعات در شماره ۱۶۰۷۴ خود از این خبر داد که پل معلق اهواز در خطر انهدام قرار دارد و همچنین افزود: دو عضو شورای انقلاب به خوزستان رفتند و همزمان غواصان، هلی‌کوپترها و هاورکرافت‌ها نیز به یاری سیل‌زدگان فرستاده شدند.
- محورهای ارتباطی و جاده‌های اهواز به مسجدسلیمان، اهواز به هفتگل، اهواز به شوشتر، اهواز به دشت آزادگان و اهواز به ماهشهر مسدود و ارتباط تلفنی نیز قطع شد.
- روز شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۵۸ در شرایطی که سیل ۲۰ هزار کیلومتر مربع از اراضی خوزستان را فرا گرفته بود، مهندس معین‌فر، فرستاده ویژه شورای انقلاب به منطقه،



سیل خوزستان را یک فاجعه دانست.

- مدتی بعد کارشناسان اطلاع دادند که برای بازسازی خرابی‌های سیل خوزستان ۴۰۰ میلیون تومان اختصاص یافت.

مواصلاتی آنها قطع شده بود، آغاز شد. در بعضی مناطق سیل زده شوشتر، مردم، شامل زن‌ها و بچه‌ها، روی درخت‌ها پناه گرفته بودند (مثلاً در منطقه عرب نشین شهیدیه یا منطقه بالاترش که به سد گتوند منتهی می‌شد). مجموعه پروازهای حیات بخش هوانیروز در روز دوم وقوع سیل، قطعه‌زینی در تاریخ خدمات این نیروی سترگ انقلاب، به ثبت رساند. این خدمات تا پایان سیل و کنترل آن ادامه یافت. بدون تردید تجربه خدمت رسانی و مشارکت عظیم هوانیروز در سیل بهمن ۵۸، نیز از امدادهای غیبی الهی بود و می‌توان آن را "مانور و رزمایش عظیم هوانیروز قبل از آغاز جنگ تحمیلی" توصیف نمود.

در شماره‌های بعدی، حضور و ایثارگری خلبانان هوانیروز در حماسه بزرگ دفاع مقدس، به ترتیب تاریخ حوادث و عملیات مختلف، روایت خواهد شد.

نقش شگرف هوانیروز و نقش آفرینی غرور آفرین خلبانان سلحشور در امدادرسانی به سیل زدگان بهمن ۱۳۵۸ خوزستان

با نفوذ جبهه هوای باران‌زا و طوفانی، و ریزش سیل آسای باران، مناطق وسیعی از استان خوزستان در معرض تهدید سیل قرار گرفت. اولین پروازهای امدادی عصر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ آغاز و تا غروب ادامه یافت. به علت بارندگی شدید و فراگیری تاریکی شب، ناچاراً متوقف شد. در فرصت شبانه ستادهای امدادی در فرودگاه اهواز فعال شد. آقای مهندس اشعری در فرودگاه مسئولیت هماهنگی دریافت کمک‌های داخلی و خارجی به سیل‌زدگان را برعهده داشت. وی از نقش گسترده و شور و اشتیاق خلبانهای هوانیروز خاطراتی تعریف نموده است. با طلوع اولین طلایه‌های خورشید در روز ۲۳ بهمن، پروازهای گسترده هوانیروز آغاز شد. در اولین اولویت امداد رسانی به مناطقی که در محاصره سیل، همه راههای

عملکرد بهداری رزمی در عملیات بیت المقدس

قسمت اول



اهمیت و ضرورت عملیات بیت المقدس

ادامه اشغال خرمشهر توسط ارتش عراق آخرین و مهمترین برگ برنده این کشور در هر گونه مذاکرات صلح بود، بنابراین آزادسازی این شهر میتواند تبدیل به سمبل تحمیل اراده سیاسی جمهوری اسلامی بر متجاوز و اثبات برتری نظامیاش بشود.

منطقه عمومی غرب کارون آخرین منطقه مهمی بود که همچنان در اشغال عراق قرار داشت. فرماندهان نظامی ایران برای انجام عملیات در این منطقه اشتراک نظر داشتند. از طرفی ارتش عراق نیز طراحی عملیات آزادسازی خرمشهر را پس از عملیات فتح المبین، قطعی و مسجل می دانست و با در نظر گرفتن اهمیت این شهر و جایگاه آن در دفاع از بصره، به ضرورت حفظ این منطقه پافشاری داشت.

از این رو بلافاصله پس از اتمام عملیات فتح المبین، در حالی که قوای ارتش عراق در منطقه عمومی خرمشهر تقویت می شد، به تمام یگان های تحت امر قرارگاه مرکزی کربلا دستور داده شد تا ضمن بازسازی و تجدید قوا، به شناسایی و طراحی عملیات بپردازند.

انسجام و هماهنگی

فرمانده یکی از این گردان‌ها، جوانی بود که بیست سال بیشتر نداشت. او با چند تن دیگر از رزمندگان نشسته بودند و روی نقشه جنگی کار می‌کردند. گرچه سن زیادی نداشت اما چهره‌اش عظمت و اقتداری داشت که ژنرال‌های چندستاره دشمن در برابرش کم می‌آوردند. او از روحیه و انسجام و هماهنگی برادران سپاه و بسیج و ارتش می‌گفت و اینکه در زمان بنی‌صدر ملعون موانع زیادی در راه این انسجام و هماهنگی بود، که دیگر برطرف شده، به طوری که حالا گردانی از سپاه و بسیج با گردانی از ارتش ادغام خواهند شد و در سایه این اتحاد و هماهنگی، بعد از حمله سراسری، لشکری برای صدام باقی نخواهند گذاشت.

اهداف عملیات

مهمترین اهدافی که در این عملیات دنبال می‌شد، عبارت بودند از: انهدام نیروهای دشمن، آزادسازی حدود ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران از جمله شهرهای خرمشهر، هویزه و پادگان حمید و آزادسازی جاده اهواز-خرمشهر، خارج کردن شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد و جاده اهواز-آبادان از برد توپخانه دشمن، تأمین مرز بین‌المللی (حد فاصل پاسگاه طلائییه تا شلمچه).

منطقه عملیات

منطقه عمومی عملیات بیت‌المقدس در میان چهار مانع طبیعی محصور بود: از شمال به رودخانه کرخه‌کور، از جنوب به رودخانه اروند، از شرق به رودخانه کارون و از غرب به هورالهویزه منتهی می‌شد. این منطقه به جز جاده نسبتاً مرتفع اهواز-خرمشهر، هیچ عارضه مهمی برای پدافند نداشت. زمین منطقه به دلیل مسطح بودن، برای مانور زرهی مناسب و برای حرکت نیروها (دید و تیر) نامناسب بود. نقاط حساس و استراتژیک منطقه، شامل شهر خرمشهر، پادگان حمید، خط مرزی طلائییه تا جفیر، جاده آسفالت اهواز-خرمشهر، شهر هویزه و رودخانه‌های کارون، کرخه‌کور و اروند بود.

استعداد دشمن

تا قبل از آغاز عملیات بیت‌المقدس، استعداد نیروهای دشمن عبارت بود از: لشکر ۶ زرهی، لشکر ۵ مکانیزه، لشکر

۱۱ پیاده، تیپ‌های ۲۲، ۴۸، ۴۴ در خرمشهر و لشکر ۳ زرهی در شمال خرمشهر. با شروع عملیات یگان‌های دیگری به مجموع یگان‌های موجود اضافه شدند که عبارت بودند از: لشکر ۵ مکانیزه، لشکرهای ۳، ۶، ۹، ۱۰ و ۱۲ زرهی، لشکر ۷ و ۱۱ پیاده، تیپ مستقل ۱۰ زرهی، تیپ‌های مستقل ۱۰۹، ۴۱۹، ۴۱۶، ۹۰، ۴۱۷، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۴۰۹، ۲۳۸ و ۵۰۱ پیاده، تیپ‌های ۳۱، ۳۲ و ۳۳ نیروی مخصوص، تیپ‌های ۹، ۱۰ و ۲۰ گارد مرزی، تعداد ۳۰ گروهان کماندو، تعداد ۱۰ قاطع جیش‌الشعبی (هر قاطع ۴۵۰ نفر)، گردان تانک مستقل سیف‌سعد، گردان‌های شناسایی حطین، صلاح‌الدین و حنین. توپخانه دشمن نیز از ۵۳۰ قبضه توپ در انواع مختلف تشکیل شده بود که به طور تقریبی عبارت بود از ۳۰ گردان.

طرح عملیات

در طراحی عملیات، عبور از رودخانه کارون و پیشروی به سوی مرز بین‌المللی و سپس آزادسازی شهر خرمشهر مد نظر قرار گرفته و حمله به جناحین دشمن به سمت شمال و جنوب عامل موفقیت عملیات بود. عبور از رودخانه و گرفتن سرپل در غرب کارون تا جاده آسفالت اهواز-خرمشهر، شکستن خطوط دشمن را به عنوان اهداف مرحله اول و ادامه پیشروی به سمت مرز و تأمین خرمشهر به عنوان اهداف مرحله دوم تعیین شدند.

محورهای عملیاتی هر یک از قرارگاه‌ها به ترتیب زیر تعیین شد:

محور شمالی: قرارگاه قدس، با عبور از رودخانه کرخه

محور میانی: قرارگاه فتح، با عبور از رودخانه کارون و پیشروی به سمت جاده اهواز-خرمشهر

محور جنوبی: قرارگاه نصر، با عبور از کارون و پیشروی به سمت خرمشهر

سازمان رزم

نکته مهم در سازمان رزم این عملیات همکاری نزدیک سپاه و ارتش بود که در طول دوران جنگ نظیر نداشت.

یگان‌های سپاه که در این عملیات شرکت داشتند عبارت بودند از: تیپ‌های بیت‌المقدس، ۷ ولی عصر^(ع)، ۸ نجف

اشرف، ۱۴ امام حسین^(ع)، ۲۱ امام رضا^(ع)، ۲۲ بدر، ۲۵ کربلا، ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص)، ۳۰ زرهی، ۳۱ عاشورا، ۳۷

نور، ۴۱ ثارالله، ۴۶ فجر

استعداد هر یگان سپاه بالغ بر ۷ تا ۱۰ گردان نیرو بود. مجموع استعداد نیروهای سپاه تا پیش از شروع عملیات، بین ۸۵ تا ۹۵ گردان پیاده و چهار گردان زرهی بود که با آغاز عملیات به ۱۰۰ گردان پیاده و زرهی رسید.

یگان‌های ارتش که در این عملیات شرکت داشتند عبارت بودند از: لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی و ۲۱ پیاده، تیپ‌های ۳۷ زرهی، ۵۵ هوایرد، ۵۸ ذوالفقار، ۲۳ نوه‌د و تیپ ۳ پیاده از لشکر ۷۷.

مجموع استعداد نیروهای ارتش بالغ بر ۲۴ گردان زرهی و مکانیزه و ۱۴ تا ۱۵ گردان پیاده بود.

ساعات اولیه و یگان‌های قرارگاه نصر با اندکی تأخیر و تحمل فشارهای دشمن، به مرز رسیدند و الحاق کردند. با نتایج به دست آمده در این مرحله، دشمن از ساعات اولیه روز هجدهم اردیبهشت یگان‌های محور شمالی خود را به عقب کشید. این عقب‌نشینی با دو هدف بود: یکی جلوگیری از محاصره و انهدام و دیگری تقویت هرچه بیشتر خطوط پدافندی بصره و خرمشهر. در پی این عقب‌نشینی که با تعقیب نیروهای دشمن همراه بود، جاده اهواز-خرمشهر (تا نزدیکی خرمشهر) و نیز مناطقی همچون جفیر، پادگان حمید و هویزه آزاد شدند.

مرحله سوم:

در این مرحله، قرارگاه نصر در آخرین ساعات روز نوزدهم اردیبهشت ماه حرکت خود را به سمت خرمشهر آغاز کرد. به دلیل هوشیاری دشمن و تمرکز نیرو در خطوط پدافندی، نیروهای خودی در انجام مأموریت خود توفیق نیافتند. بنابراین تصمیم گرفته شد که برای انجام عملیات نهایی فرصت بیشتری به یگان‌ها داده شود.

مرحله چهارم (آزاد سازی خرمشهر):

سرانجام در ساعت ۳۰:۲۲ اول خرداد ۱۳۶۱ حمله برای آزادسازی خرمشهر با رمز «بسم الله القاسم الجبارین یا محمد بن عبدالله^(ص)» آغاز شد. در برابر تک سریع و غافلگیرانه، نیروهای عراقی دچار وحشت و سرگردانی شدید شدند و نتوانستند واکنش مهمی از خود نشان دهند و ارتباط یگان‌های دشمن با یکدیگر قطع شد. فرار افسران و درجه‌داران و سربازان عراقی از منطقه خرمشهر گویای ازهم‌پاشیدگی سازمان یگان‌های دشمن بود.

در روز دوم خرداد نتیجه پیکار بسیار درخشان بود؛ قرارگاه کربلا به هدف خود که احاطه کامل خرمشهر بود، رسید. یگان‌هایی از دشمن که در منطقه بین نهر عریض و شلمچه مستقر بودند، تقریباً منهدم شدند. با وجود حضور گسترده هواپیماهای عراقی، عقابان تیزپرواز نیروی هوایی ارتش در پشتیبانی از عملیات بیت‌المقدس حضوری فعال داشتند. خلبانان با بمباران پل شناور عراقی‌ها بر روی شط‌العرب و مناطق تجمع آنان، نقش ارزنده‌ای در آزادسازی خرمشهر ایفا کردند. در اواخر روز دوم خرداد، رزمندگان با ورود به شهر آنجا را از وجود نیروهای عراقی پاک کردند. جمعی از نیروهای عراقی با استفاده از تاریکی شب و قایق اقدام به فرار کردند که توسط تکاوران نیروی دریایی هدف قرار گرفتند و غرق شدند.

شرح عملیات

عملیات بیت‌المقدس در دقیقه ۳۰ بامداد روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ با رمز عملیات «بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله القاسم الجبارین. یا علی ابن ابی طالب» از سوی فرماندهی آغاز شد. شهید آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله مشکینی نیز در قرارگاه کربلا حضور داشتند و به طور جداگانه، پیامهایی را با بیسیم خطاب به رزمندگان اسلام قرائت کردند.

عملیات بیت‌المقدس را به چهار دوره زمانی به شرح زیر میتوان تقسیم کرد:

مرحله اول:

در محور قرارگاه قدس (شمال کرخه‌کور) به دلیل هوشیاری دشمن و وجود استحکامات متعدد، پیشروی نیروها به سختی امکانپذیر بود. در محور قرارگاه فتح، یگان‌های خودی ضمن عبور از رودخانه به سرعت خود را به جاده اهواز-خرمشهر رسانده و به ایجاد استحکامات و جلوگیری از نقل و انتقالات و تحرکات دشمن در جاده، پرداختند. در محور قرارگاه نصر به دلیل تأخیر در حرکت و وجود با تلاق در کنار جاده و تمرکز دشمن در شمال خرمشهر، نیروهای این قرارگاه نتوانستند به اهداف مورد نظر دست یافته و با قرارگاه فتح الحاق کنند. با الحاق کامل قرارگاه نصر با قرارگاه فتح و همچنین ترمیم برخی رخنه‌ها پس از ۵ روز، جاده اهواز-خرمشهر از کیلومتر ۶۸ تا کیلومتر ۱۰۳ تثبیت شد.

مرحله دوم:

در این مرحله، آزادسازی خرمشهر و جبهه شمالی از دستور کار عملیات خارج و قرارگاه‌های فتح و نصر در ساعت ۳۰:۲۲ روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ از جاده اهواز-خرمشهر به سمت مرز پیشروی کردند. یگان‌های قرارگاه فتح در همان

نیروهای عراقی از ساعت ۳:۵۰ دقیقه بامداد تا ۱۲:۳۰ ظهر روز سوم خرداد از سمت شلمچه و جاده شلمچه-خرمشهر ۳ بار اقدام به پاتک برای شکستن حلقه محاصره خرمشهر کردند، اما هر بار با پایداری و مقاومت دلورانه رزمندگان ایرانی و با دادن خساراتی، عقب‌نشینی کردند.

در ساعت ۱۱ صبح روز سوم خرداد در حالی که درگیرهای جریان داشت و دشمن در فکر شکستن حلقه محاصره خرمشهر بود، رزمندگان ایرانی از جناح غرب و خیابان کشتارگاه وارد شهر شدند. نیروهای متجاوز بعثی که بیست و چهار ساعت در محاصره کامل قرار گرفته بودند، راهی جز اسارت یا فرار و یا کشته شدن نداشتند. در ساعت ۲ بعدازظهر سوم خرداد، خرمشهر به طور کامل آزاد شد و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی ایران بر فراز «مسجد جامع» و پل تخریب‌شده خرمشهر به اهتزاز درآمد.

بدین ترتیب این شهر مقاوم که پس از ۳۵ روز پایداری و مقاومت در ۴ آبان ۱۳۵۹ به اشغال دشمن درآمده بود، پس از ۵۷۸ روز (۱۹ ماه) اسارت، بار دیگر به آغوش میهن بازگشت. رزمندگان اسلام در اولین اقدام خود پس از آزادسازی شهر نماز شکر را در مسجد جامع خرمشهر اقامه کردند. خبر آزادسازی خرمشهر به سرعت در همه جا پیچید و ملت ایران را که مدت‌ها در آرزوی شنیدن چنین خبر مسرت‌بخشی بودند، غرق در شادی و سرور کرد. مردم به خیابانها ریختند و با پخش شیرینی به جشن و شادی پرداختند و شب بر پشتبام‌ها ندای الله اکبر سردادند.

آزادسازی خرمشهر به روایت برادر کشفی

طی چند روز (از مرحله اول تا مرحله سوم)، تمام ماشین‌های سابق خطی و کلاً آمبولانس‌هایمان را از دست دادیم. منطقه بیابانی بود و ما پناهگاهی برای اینها نداشتیم. ترکش بود که از زمین و آسمان به ماشین‌ها می‌خورد. دیگر مجبور شدیم که آمبولانس‌های پشت خطی‌مان را وارد کنیم. ارتش هم با ما الحاق شده بود. البته بعد از پیروزی‌های مرحله اول و دوم، دیگر الحاق معنی نمی‌داد. از مرحله دوم به بعد سختی بهداری زیاد شد طوری که آسانی‌های دو مرحله اول تقریباً اینجا جبران شد. بیش از بیست دستگاه آمبولانس از دست دادیم؛ نه نیمه‌کاره و سوراخ سوراخ، بلکه به طور کامل از کار افتادند و منهدم شدند. آمبولانس‌هایی هم که در سنگر بودند، چون سنگر محافظ نداشت و فقط با بیل مکانیکی یک گودال زده بودند، هر چه که می‌زدند به آنها می‌خورد و از کارشان می‌انداخت. پشت جاده خرمشهر-اهواز، یعنی به

فاصله پانصد متر از پاسگاه حسینی به طرف خرمشهر، یک بیمارستان بزرگ ساختیم.

بیمارستان امکانات و تجهیزاتی مثل اتاق عمل و ریکاوری داشت. مجروحین مغزپکیده، و دل و روده بیرون ریخته را آنجا عمل کنند و سالم می‌فرستادند عقب.

تا مرحله سوم وارد خرمشهر نشدیم که از آنجا بتوانیم برویم آبادان و یا در خرمشهر بیمارستان بزنیم. بنابراین در بیابان گیر افتاده بودیم. اگر دشمن اراده می‌کرد و جاده خرمشهر-اهواز را به آتش می‌بست، ما قدرت انتقال مجروح به عقبه را نداشتیم. پس به یک بیمارستان نیاز داشتیم. بیمارستان را با کمک جهاد برپا کردیم. چهار تا اتاق عمل داشت. خدابیامرز، دکتر خدارحمی، دکتر کشفی، دکتر مجیری و بچه‌های اصفهان هم آنجا بودند. جراح نبرده بودیم، دکترهای عمومی جنگی خودشان یک پا جراح بودند. در عملیات‌ها این قدر خبره شده بودند که خودشان به هر طریقی که شده برای یافتن نقطه حیات مجروحانی که در شرف رفتن بودند، هر کاری که از دستشان برمی‌آمد، انجام می‌دادند. پزشکیاران هم که در چند عملیات حضور داشتند. آنها هم خودشان یک پا پزشک بودند؛ مثل صیادی که پزشک نبود، ولی عمل‌هایی انجام می‌داد که حتی پزشک‌ها جرأت انجامش را نداشتند. شاید جان نزدیک به دو هزار نفر را ایشان نجات داد.

اسکلت بیمارستان از آن سنگرهای آهنی قوسی بود. از آن پس دیگر جهاد سنگرهای قوسی می‌ساخت. سوله‌های قوسی با فشار توپ هم آسیب نمی‌دید. همه چیز را در نظر گرفته بودیم: یک ردیف برای اتاق عمل، یک ردیف برای اورژانس، یک ردیف برای ریکاوری، یک ردیف هم برای استراحتگاه و تدارکات و دستشویی.

حسین آقا [خرازی] سؤال می‌کرد: کشفی تو آماده‌ای؟ می‌گفتم: من که آماده‌ام! من بیمارستانم را زده‌ام. فقط شما به من بگوید چه زمانی نیرو بچینم، چون نیروی تخصصی می‌خواهد. آمبولانس هم نداشتیم. گفتم: ما می‌خواهیم برویم خرمشهر، تا دلت بخواهد من برایت آمبولانس می‌گیرم. آنجا پر از تویوتا است.

نتایج

طی عملیات بیت المقدس ۵۰۳۸ کیلومتر مربع از اراضی اشغال‌شده از جمله شهرهای خرمشهر و هویزه و نیز پادگان حمید و جاده اهواز-خرمشهر آزاد شدند. علاوه بر این شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد از تیررس توپخانه



دشمن خارج شدند. همچنین ۱۸۰ کیلومتر از خط مرزی تأمین شد. با آزادسازی خرمشهر برتری نظامی ایران بر عراق مورد تأیید کارشناسان و تحلیلگران نظامی قرار گرفت. از طرفی آزادسازی خرمشهر موجب انفعال ارتش عراق شد، به گونه‌ای که نظامیان عراقی تا مدت زیادی نتوانستند از لاک دفاعی خارج شوند. عملیات بیت‌المقدس موجب شد تا کشورهای عرب منطقه شروع به تقویت مالی و نظامی عراق کنند. طی این عملیات حدود ۱۹۰۰۰ تن از نیروهای دشمن به اسارت درآمده و بالغ بر ۱۶۰۰۰ تن کشته و زخمی شدند.

استعداد و آمادگی‌های بهداری در عملیات بیت‌المقدس الف: استعداد بهداری

- بهداری قرارگاه کربلا (بهداری ستاد مرکزی و بهداری مناطق) با مسئولیت دکتر احمدیانی
- بهداری رزمی با مسئولیت برادر فتحیان
- بهداری منطقه ۸ با مسئولیت دکتر وکیلی و جانشینی برادر داریوشی
- بهداری استان خوزستان با مسئولیت دکتر وزیریان
- ستاد بهداری
- مدیریت دارو و تجهیزات پزشکی و انبارهای دارویی
- مستقر در هلال احمر خوزستان
- مدیریت بهداشت و درمان
- مدیریت پشتیبانی و تدارکات
- مدیریت موتور و آمبولانس
- مدیریت اعزام نیرو و پرسنلی

ب: ستاد مشترک امداد و درمان

پزشکانی که می‌آیند تقریباً پزشکانی هستند که در عمل امتحان خودشان را در جبهه‌ها داده‌اند و از متعهدترین و مکتبی‌ترین پزشکان جراح انتخاب شده‌اند. حدود نود و پنج درصد پزشکان مکتبی، مذهبی و متعهد که در جبهه‌ها کار می‌کنند، از شهر اصفهان هستند. در مجموع دو ستاد در منطقه فعالیت می‌کند: یکی ستاد امداد جبهه است که مسائل جبهه‌ها را از لحاظ امدادها زیر پوشش دارد مثل سپاه و جهاد و هلال احمر، و یکی ستاد درمان که بهداری و سپاه و جهاد در آن نقش دارند و وظایف این دو متفاوت است. وظایف ستاد امداد جبهه انتقال مجروح از خط مقدم به بیمارستان‌های شهر می‌باشد و وظایف ستاد درمان کار روی مجروحینی است که به شهر آورده شده‌اند و باید به

مراکز مجهزتر منتقل شوند. در ستاد درمان وزارت بهداری پزشکانی دارد که از آنها استفاده می‌کند.

ج: خدمات امدادی و درمانی (پزشکی)

- ستاد تخلیه فرودگاه اهواز و راه آهن اهواز
- ستاد تخلیه پایگاه هوایی دزفول و راه آهن اندیمشک
- نقاهتگاه اهواز و نقاهتگاه دزفول (بهداری سپاه دزفول)
- بیمارستان شهید چمران سوسنگرد

د: بهداری در عملیات

- مراکز امدادی و درمانی یگانی
- پزشک‌یار و امدادگران در گردان‌ها (در این عملیات تعداد امدادگر گردان به طور چشمگیری افزایش پیدا کرد و تقریباً همه گردان‌ها دارای پزشک‌یار عملیاتی بودند.
- پست‌های امداد گردانی که توسط بهداری یگان اداره می‌شد.
- اورژانس‌های یگانی
- قرارگاه قدس (جبهه شمالی)



بالاخره همه جنگ در این خلاصه شده بود که یا بتوانیم وارد بصره بشویم یا خرمشهر را آزاد کنیم. عملیات الی بیت المقدس بزرگترین عملیاتی بود که تا آن تاریخ انجام شد.

قرارگاه قدس از زبان برادر عسگری نژاد؛ مسئول بهداری قرارگاه قدس

تیپ ۲۳ بیت المقدس بود و در ایستگاه نورد در خانه‌های کارخانه نورد مستقر بود. آقای امینی هم مسئول بهداریشان بود که تعدادی از انگشتان دستش قطع شده بود و بچه قم بود. این در واقع چیدمان یگان‌های ما و بهداری هایشان بود. بهداری‌ای که آقای محسن چیدری ساخته بود، بهداری ساده‌ای بود. آقای داوری اولین بهداری پنج‌ضلعی را با سنگر پنج‌ضلعی بنا کرد.

- اورژانس تیپ ۳۱ عاشورا در جنوب سوسنگرد
- اورژانس تیپ نور بعد از حمیدیه
- اورژانس تیپ ۴۱ ثارالله در جنوب حمیدیه
- اورژانس بیت المقدس در شهرک نورد

به علت عدم موفقیت در این محور و عقب‌نشینی یگان‌های عراقی، تعدادی از تیپ‌ها به تعقیب دشمن پرداخته و در مناطق طلائیه، جفیر و کوشک، پست‌های امداد دایر کردند و مجروحین خود را به بیمارستان‌های اهواز تخلیه می‌کردند. گروه اعزامی از اصفهان در منطقه حمیدیه اقدام به احداث بیمارستان صحرایی کردند. ولی به علت مشکلات پیش آمده برای عملیات، نتوانستند از آن استفاده کنند.

در ابتدا این را بگویم که اولین سنگرهای پنج‌ضلعی را ما در [عملیات] بیت المقدس زدیم. شنیده بودم که در جهاد شوش یک سری سنگر ابداع کردند که تیرآهن‌های ۱۸ را می‌خوابانند و تیرآهن‌های ۱۴ را در دلش می‌گذارند و با تیرآهن ۱۲ کلاف می‌کنند. بنابراین اولین سری این سنگرها را ما از جهاد شوش گرفتیم و آن‌جا زدیم. جبهه پشتیبان تیپ ۲۳ نور بود، خدا رحمت کند علی هاشمی را، فرمانده‌اش بود. سید هانی هم مسئول بهداری‌اش بود. صدرالسادات هم که دکتر زبلی بود یک اورژانس در حمیدیه زد و آنجا را تجهیز کرد. در حمیدیه یک ساختمان از بهداری منطقه گرفتیم که U شکل بود؛ آنجا عقبه یگان شد. یک ساختمان آماده در کنار جاده سوسنگرد مخصوص بهداری تیپ ۳۷ نور بود که بچه‌های خوزستان بودند. آنها بنا بود به سه یگان سرویس بدهند: به ۳۱ عاشورا، ۴۱ ثارالله و یک یگان دیگر. محسن چیدری مسئول بهداری ۴۱ ثارالله بود. بهداری ثارالله داخل فارسیات یک اورژانس درست کرد که عملیاتی نشد، چون نیروها دو شب جلو رفتند و درگیر شدند، بعد عراق از جلو آنها عقب‌نشینی کرد. آقای کلاه کج فرمانده

دکتر اکبری:

منطقه عملیات بیت المقدس از اهواز به هورالهویزه و خرمشهر وصل می شود. این منطقه برای ما خیلی عزیز بود. بالاخره همه جنگ در این خلاصه شده بود که یا بتوانیم وارد بصره بشویم یا خرمشهر را آزاد کنیم. عملیات الی بیت المقدس بزرگترین عملیاتی بود که تا آن تاریخ انجام شد. (البته فتح المبین هم بزرگ بود، ولی این هم عملیات سختی بود.) برای کمک به مسائل بهداشتی و درمانی من همراه حدود چهل نفر از پزشکان و متخصصان بی هوشی و پرستار و... از استان اصفهان حرکت کردیم و به اهواز آمدیم و برای راه اندازی و اداره بیمارستان صحرایی به حمیدیه واقع در جاده سوسنگرد-بستان رفتیم. جاده بستان چند ماهی بود که آزاد شده بود. بالاخره در سه راهی حمیدیه یک روستای قدیمی پیدا کردیم. در حال آماده سازی و تجهیز یک سوله خراب شده قدیمی به عنوان بیمارستان بودیم که عراقی ها از محور شمالی عملیات (اهواز تا سوسنگرد و هویزه) عقب نشینی کرده و تمام پادگان حمید در جاده اهواز-خرمشهر را منفجر کردند. وقتی که متوجه شدیم دیگر در آنجا کاری نداریم، تصمیم گرفتیم محل بیمارستان را عوض کنیم و در قسمت شمال پادگان حمید مستقر شویم. هنوز وسایل مان را از ماشین پیاده نکرده بودیم که دوباره اعلام کردند عراقی ها تا طلائی عقب نشینی کرده اند و ما باید به شهرک انرژی اتمی برویم تا در آنجا مستقر بشویم. در شهرک انرژی اتمی گروه های پزشکی با مدیریت بهداری رزمی بیمارستان بسیار کارآمدی برای عملیات الی بیت المقدس راه اندازی کردند و ما همگی تا آزادی خرمشهر در آنجا خدمت کردیم.

مرحله اول

- ۱- اورژانس تیپ ۲۵ کربلا واقع در شرق کارون
- ۲- اورژانس تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) واقع در شهرک دارخوین
- ۳- اورژانس تیپ ۸ نجف اشرف در دارخوین

برادر کشفی؛ مسئول بهداری تیپ امام حسین^(ع):

بعد از عملیات فتح المبین قبل از اینکه دشمن بتواند استحکامات و موانع خاصی ایجاد کند، قرارگاه کربلا سریعاً عملیات آزادسازی خرمشهر را طراحی کرد. قبلاً روند طراحی یک عملیات این بود که سه ماه به سه ماه یک عملیات تدارک دیده شود، ولی در روند جدید باید بلافاصله نیرو را بازسازی و دوباره در عملیات بعدی شرکت می کردیم، به طوری که

ما حتی فرصت مرخصی رفتن و بازسازی و باز یافت نیرو و امکاناتمان را پیدا نکردیم. بعد از چند ماه وارد شهرک دارخوین شدیم و مقرهایمان را بازسازی کردیم. یک هفته بعد جلسه ای در قرارگاه کربلا (گلف) برگزار شد. آقای رفسنجانی مسئول جنگ، طی سخنرانی عملیات آینده را اعلام کردند. یک هفته به نیروها مرخصی دادیم و شهید عراقی زاده و شهید حسین لشتغانی را فرستادیم. حسین (شهید خرازی) به من اجازه خروج از منطقه را نداد تا هم بر اوضاع مسلط بشوم و هم امکانات را از قرارگاه جمع آوری و انتقال بدهم و جایگزینی آمبولانس ها را از پشتیبانی هماهنگ کنم. در عملیات فتح المبین سه یا چهار دستگاه آمبولانس را از دست دادیم. بقیه، خسارت های جزئی برداشتند که بلافاصله تعمیر شدند. آمبولانس هایی را که آسیب می دیدند، خوب تعمیر می کردیم، سقف و اتاقشان را برمی داشتیم و در خط به عنوان اورژانس از آنها استفاده می کردیم. در عوض ماشین هایی را که تازه می گرفتیم، در پشت خط استفاده می کردیم که هم سرعت بیشتری داشتند و هم تمیز بودند، تا مجروحینی که سر حال از اورژانس بیرون می آمدند، آن وضعیت صحنه خون و دود و آتش جنگ برایشان عوض شود. در بیت المقدس چون عملیات وسیعی در پیش بود، حدود پنجاه دستگاه آمبولانس درخواست کردم. (وقتی از تدارکاتی ها پنجاه یا هفتاد تا آمبولانس می خواستیم، پانزده یا بیست دستگاه می دادند. هم ما دندان های آنها را شمرده بودیم، هم آنها دندان های ما را.) بعد از جلسه ای که پیش آقای رفسنجانی بودیم، بلافاصله حسین (خرازی) جلسه گذاشت. محور عملیاتی ما خود شهرک بود. از آنجا به کفیشه می رفتیم. اولین شناسایی ما توسط آقای مجید عراقی زاده انجام گرفت. منطقه را بررسی کردیم و حسین هم ما را توجیه کرد. من گفتم: «قول می دهیم پاسگاه حسینی را به بیمارستان تبدیل کنیم.» طرح بیمارستان را بیست و چهار ساعته آماده کردم و بردم خدمت حسین آقا و گفتم: «الان دیگر هیچ کاری باقی نمانده، با جهاد نجف آباد هم برای برپا کردن بیمارستان هماهنگ کردم. برای بعد از عملیات هم، چهار تا ماشین تجهیزات آماده کرده ام که ان شاء الله صبح عملیات به پشت جاده اهواز-خرمشهر که رسیدیم، در پاسگاه حسینی تجهیزات را می چینم و مجروحین منطقه را جمع و به بیمارستان منتقل می کنیم!» آن زمان هنوز قرارگاه، بیمارستان نزده بود و فکر کنم بعداً بین آبادان و پل حفر یک بیمارستان زد (بیمارستان انرژی اتمی). بیمارستان طالقانی هم که در آبادان بود. ما هم یک بیمارستان در شهرک زیر درخت های گز زدیم. جهاد در نزدیکی پل شناوری که قرار

وقتی از تدارکاتی‌ها پنجاه یا هفتاد تا آمبولانس می‌خواستیم، پانزده یا بیست دستگاه می‌دادند. هم ما دندان‌های آنها را شمرده بودیم، هم آنها دندان‌های ما را.

رسول‌الله^(ص) به صورت چادری، کماکان به مجروحین خدمات ارائه می‌کرد. محل تخلیه مجروحین به وسیله هلی‌کوپتر در همین اورژانس بود.

قرارگاه فجر

قرارگاه فجر با یگان‌های امام سجاد^(ع)، ۱۷ قم و امام رضا^(ع) به طور همزمان عملیاتی را در منطقه فکه انجام دادند که دستاورهای قابل توجهی را به دنبال داشت. با دایر شدن اورژانسی توسط بهداری قرارگاه فجر، مجروحین خدمات امدادی و درمانی دریافت کرده و از طریق رقابیه و عبدالخان و جاده اهواز-اندیشمک به بیمارستان‌های شهر اهواز و شوش تخلیه شدند. در مراحل دوم و سوم عملیات بیت المقدس، یگان‌های این قرارگاه محدوده عملیات بیت المقدس را آماده و بهداری این یگان‌ها، در مراحل مختلف با دایر کردن پست امدادهای تقویت‌شده، خدمات امدادی و درمانی به مجروحین ارائه کردند.

• اورژانس‌های دفاع مقدس در سال ۱۳۶۱

بود در آینده بزنند، یک بیمارستان مجهز سوله‌ای و محکم برایمان ساخت که در آن اتاق عمل و ریکآوری داشتیم. پد هلی‌کوپتر هم در کنارش زدیم. خیلی راحت بودیم چون همه تجهیزات دست خودمان بود.

مرحله دوم

قرارگاه فتح و قرارگاه نصر برای اولین بار دو واحد اورژانس سوله‌ای در کنار دژ خرمشهر احداث کردند و کلیه مجروحین عملیات به آن اورژانس تخلیه شدند. در این عملیات برای اولین بار اورژانس مادر که به چند یگان خدمات می‌داد، دایر شد و با راه‌اندازی پست امداد، و توجه به انتقال سریع، یگان‌های بیشتری به مأموریت ادامه می‌دادند.

قرارگاه نصر

مرحله اول

- ۱- اورژانس تیپ ۷ ولی عصر^(عج)
- ۲- اورژانس تیپ ۲۲ فجر
- ۳- اورژانس تیپ ۶۶ بدر
- ۴- اورژانس تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص)

در این مرحله کلیه این اورژانس‌ها در یک محوطه قرار داشتند و بنه دارویی و آمبولانس بهداری قرارگاه نصر نیز در همین محل قرار داشت.

مرحله دوم

در این مرحله تیپ ۷ ولی عصر^(عج) و تیپ حضرت رسول^(ص) در کنار جاده اهواز-خرمشهر اورژانس چادری دایر کردند که نقش قابل توجه و مؤثری تا پایان عملیات داشت. از ویژگی‌های این اورژانس پد هلی‌کوپتر آن بود. تا پایان عملیات هلی‌کوپترهای شنوک و ۲۱۴ چند صد نفر از مجروحین بدحال را به اهواز منتقل کردند.

مرحله سوم

بهداری قرارگاه نصر در این مرحله با همکاری قرارگاه فتح اورژانس سوله‌ای دایر کردند، اما اورژانس تیپ ۲۷ محمد

محورهای جنوب

اورژانس یگان‌های شرکت‌کننده در مرحله اول عملیات بیت المقدس

- اورژانس تیپ ۳۱ عاشورا (محور سوسنگرد)
- اورژانس تیپ امام سجاد^(ع)
- اورژانس تیپ ۲۱ امام رضا^(ع)
- اورژانس تیپ ۳۷ نور (محور حمیدیه)
- اورژانس تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) (محور دارخوین)
- اورژانس تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص) (محور محمدیه)
- اورژانس تیپ ۸ نجف اشرف (محور دارخوین)
- اورژانس تیپ ۳۳ المهدی^(عج)
- اورژانس تیپ ۲۵ کربلا (محور دارخوین)
- اورژانس تیپ ۱۷ قم
- اورژانس تیپ ۷ ولی عصر^(عج) (محور محمدیه)
- اورژانس تیپ ۴۱ ثارالله (محور حمیدیه)
- اورژانس تیپ ۴۶ فجر (محور محمدیه)
- اورژانس تیپ ۴۳ بیت المقدس (شهرک نورد)
- اورژانس تیپ ۲۲ بدر (محور محمدیه)



محورهای جنوب اورژانس یگان‌های شرکت‌کننده در مرحله دوم و سوم عملیات بیت‌المقدس

- اورژانس دژ خرمشهر (قرارگاه)
- اورژانس تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص) (نیم‌نود و پل نو)
- اورژانس تیپ ۱۴ امام حسین^(ع)
- اورژانس تیپ ۸ نجف اشرف
- اورژانس تیپ ۲۵ کربلا
- اورژانس تیپ ۷ ولی عصر^(عج)
- اورژانس تیپ ۲۱ امام رضا^(ع)

مراکز درمانی

بیمارستان صحرایی دارخوین

کانکسی را با تلاش بسیار به بیمارستانی صحرایی تبدیل کردند که با ظرفیت ۳ تخت اتاق عمل و ۱۵ تخت اورژانس و خدمات پاراکلینیکی (رادیولوژی، بانک خون، آزمایشگاه) و ریکآوری و نقاهتگاه (۱۲۰ تخت) تا پایان عملیات مشغول فعالیت بود. مجروحین را به وسیله آمبولانس، اتوبوس آمبولانس و هلی‌کوپتر به اهواز تخلیه می‌کردند.

نقاهتگاه انصارالحسین

بر اساس تجربه عملیات فتح‌المبین و تریاژ مجروحین و اینکه مجروحین سرپایی در نقاهتگاه‌ها نگهداری و تحت درمان قرار گرفته و با فراهم شدن شرایط به شهرهای عقبه یا یگانهای خود منتقل شوند، مجموعه سالن‌های استادیوم تختی با همکاری استانداری و تربیت بدنی توسط بهداری در قالب نقاهتگاه‌های تخصصی تعریف و تجهیز شد. سالن مجروحین موج انفجار (PTSD) مجروحین ارتوپدی، مجروحین داخلی و... دایر شد. در این مرحله حضور خواهران پرستار و امدادگر در ارائه خدمات درمانی حائز اهمیت بود.

بیمارستان طالقانی آبادان

این بیمارستان از شروع جنگ تحمیلی در لب خط دفاعی آبادان و خرمشهر قرار داشت و با توجه به مدیریت نیروهای انقلابی و جهادی و اداره آن برای مجروحین و رزمندگان و حضور تیم‌های پزشکی داوطلب، به عنوان یک بیمارستان صحرایی (با سازه ثابت) انجام وظیفه می‌کرد. در عملیات بیت‌المقدس نیز تعدادی از مجروحین را پذیرش و پس از انجام خدمات درمانی به فرودگاه ماهشهر اعزام کرد.

بیمارستان شهید چمران سوسنگرد

این بیمارستان همانند عملیات طریق‌القدس با ۲ اتاق عمل و اورژانس و بانک خون و نقاهتگاه آماده‌سازی شد و با کمک کمیته بهداشت و درمان جهاد و بهداری استان خوزستان و مدیریت بهداری سپاه و بهداری قرارگاه قدس آماده ارائه خدمات شد. به علت لغو عملیات در محور قرارگاه قدس بعد از مرحله اول، از ظرفیت آن استفاده چندانی نشد و تعطیل گشت. بعد از عملیات بیت‌المقدس و خارج شدن شهر سوسنگرد از زیر آتش و بازگشت مردم، بیمارستان تحت مدیریت بهداری استان قرار گرفت و بعد از حدود ۱۸ ماه خدمت به رزمندگان و حوادث خونبار تصرف سوسنگرد و شهادت مجروحین در بیمارستان، به حماسه‌ها پیوست.

اورژانس مادر در حمیدیه

وظیفه اصلی‌اش جمع‌آوری مجروحین اورژانس‌های تیپ‌های نور و ثارالله و ارائه خدمات درمانی و تریاژ و انتقال به بیمارستان‌های اهواز بود. در کنار این اورژانس پد هلی‌کوپتر نیز دایر شد.

روز هشتم تقریباً ۶۰ پزشک از تمام رشته‌های جراحی و بیشتر جراح عمومی در بیمارستان حاضر بودند. چندین متخصص بیهوشی و تعدادی تکنیسین رشته‌های مختلف نیز به آنها اضافه شدند. به ما اطلاع دادند که عملیات آزادسازی خرمشهر، بین هشتم تا دهم اردیبهشت آغاز می‌شود. پزشکان دور هم جمع بودند و ما نیز به تنظیم برنامه‌های آنها و آماده بودن بخش‌ها و سایر قسمت‌های بیمارستان می‌پرداختیم.

بیمارستان‌های شهر آبادان

با توجه به اینکه آبادان در مجاورت منطقه عملیاتی بود و دشمن با نگرانی از عملیات، از شرق خرمشهر به غرب آن، حجم آتش قابل توجهی داشت، بیمارستان‌های شهر آبادان خدماتی را به مجروحین میدادند.

بیمارستان‌های شهر اهواز

بیمارستان‌های گلستان، امام خمینی (ره)، سینا، رازی، شهید رجایی در شهر اهواز کلیه مجروحین برانکاردی و بدحال را پذیرش و اعمال جراحی و نجات‌بخش برای آنها انجام می‌دادند.

بیمارستان ۵۹۸ نیروی زمینی ارتش (لشکر ۹۲ زرهی) مخصوص پذیرش مجروحین ارتشی و مجروحین عراقی بود. بیمارستان شوش و دزفول که بعد از عملیات فتح‌المبین از شرایط جنگی خارج شدند و در مرحله بازسازی بودند، تعدادی از مجروحین را پذیرا بودند.

امداد و انتقال

۱- گروه‌های آمبولانسی

گروه‌های آمبولانسی که توسط بهداری قرارگاه سازماندهی شده بودند در دو محل مشغول انتقال مجروحین بودند.

اول؛ تقویت امداد و انتقال بهداری یگان‌ها، با هدایت بهداری قرارگاه‌هایی که مسئولیت انتقال مجروحین در اورژانس‌های یگانی به بیمارستان‌های صحرایی و یا بیمارستان‌های شهری و نقاهتگاه‌ها را عهده داشتند.

دوم؛ انتقال مجروحین از اورژانس‌های مادر و بیمارستان‌های صحرایی به بیمارستان‌های شهر اهواز، آبادان، شوش و دزفول، و انتقال سایر مجروحین به نقاهتگاه‌ها و نقاهتگاه فرودگاه دزفول و ماهشهر را به عهده داشتند.

در این عملیات برای اولین بار اتوبوس آمبولانس‌ها در تعداد قابل توجهی سازماندهی شدند و سهم عمده‌ای از



بیمارستان سانتی‌مانتال

دکتر «ایرج محبوب بهروز» یکی از پزشکانی است که در دوران هشت سال دفاع مقدس، تلاش‌های زیادی را در جهت نجات جان مجروحان انجام داد. مرور یکی از خاطرات این پزشک دوران دفاع مقدس خالی از لطف نیست: اوایل اسفند ماه سال ۱۳۶۰ به مرخصی رفتم و قرار بود فروردین سال ۱۳۶۱ به آبادان برگردم. وقتی فرزندم «پانته‌آ» در ۹ فروردین سال ۱۳۶۱ به دنیا آمد، در آخر فروردین عازم آبادان شدم.

به ما اطلاع دادند که عملیاتی در پیش است و باید بیمارستان را آماده کنیم. کلیه بخش‌ها و اتاق عمل‌ها را تجهیز و آماده کردیم. اتاقی را برای پزشکانی اعزامی آماده کردیم. همه بخش‌های بیمارستان شرکت نفت به خاطر پرسنل ثابت و طرح اقماری، همیشه تمیز بود و برق می‌زد. کف بخش‌ها روزی چند بار شست‌وشو می‌شد. یکی دو روز بعد، هیأتی پزشکی از وزارت بهداری، برای بازدید بیمارستان به آنجا آمدند. پس از بازدید یکی از آنها با لحنی طعنه‌آمیز گفت: اینجا خیلی سانتی‌مانتال است. یکی از جراحان ما گفت: جناب دکتر اگر بیمارستانی تمیز، مجهز و آماده باشد، ایرادی دارد؟ دکتر مربوطه گفت: منظور من تعریف کردن از بیمارستان بود. بعد با رضایت از آماده بودن بیمارستان، آنجا را ترک کردند.

انتقال مجروحین را به عهده داشتند. این آغازی شد برای عملیات‌های دیگر؛ به طوری که در سال ۶۴ و ۶۵، اتوبوس مخصوص طراحی و ساخته شد.

۲- گروه امداد و انتقال هوایی (هوانیروز)

در این عملیات برای مراحل اول و دوم و سوم، پدهای متعددی آماده‌سازی شد و با هماهنگی هوانیروز مختصات آن برای عملیات انتقال ثبت شد. در مرحله اول، در مجموعه اورژانس نصر و اورژانس تیپ نجف اشرف و اورژانس حمیدیه، و در مرحله دوم در کنار اورژانس امام حسین^(ع) و نجف و محمد رسول الله^(ص)، پد هلی کوپتر ایجاد شد و مهم‌ترین پد هلی کوپتر در این عملیات پد اورژانس تیپ محمد رسول الله^(ص) بود که بخش عمده مجروحین بدحال و برانکاردی را تخلیه می‌کرد و هلی کوپترهایش شنوک و ۲۱۴ بودند.

۳- امداد شناوری

بهداری تیپ کربلا و امام حسین^(ع) برای مراحل اول و شب اول تعدادی شناور و دبه شناوری را پیش‌بینی کردند و به علت کم بودن مجروحین، تعداد محدودی مجروح به صورت شناوری تخلیه شدند.

۴- ستاد تخلیه فرودگاه اهواز

یکی از فعال‌ترین روزهای فعالیت ستاد تخلیه اهواز مربوط به عملیات بیت‌المقدس بود. کلیه مجروحین اعزامی از طریق بیمارستان‌های شهر اهواز و نگاهتگاه انصارالحسین (اهواز) به فرودگاه اعزام و به وسیله هواپیما ۱۳۰-C به شهرهای عقبه تخلیه می‌شدند.

۵- ستاد تخلیه راه‌آهن اهواز

در این عملیات تعداد قابل توجهی مجروح (به نسبت حجم بالای مجروحین که بیش از ۱۲۰۰۰ نفر بودند) از طریق راه‌آهن به شهرهای مسیر راه‌آهن، تا یزد و کرمان و... انتقال پیدا کردند.

۶- ستاد تخلیه هوایی پایگاه دزفول و ایستگاه راه‌آهن اندیشمک نیز در این عملیات فعال بودند.

پشتیبانی

۱- تعیین مسئول بهداری برای قرارگاه‌های سه‌گانه قدس

- (برادر عسگری نژاد)، فتح (برادر عزیزی) و نصر (برادر احدی) و به همراه تعدادی نیرو جهت پیگیری امور بهداشتی، درمانی، دارویی و انتقال مجروحین
- ۲- تعیین مسئول بهداری و معرفی به فرماندهی تیپ‌های نجف اشرف، عاشورا، ثارالله^(ع) و پشتیبانی نیروی انسانی مدیریتی برای آنها و سایر بهداری تیپ‌ها. (مسئول دارویی، اورژانس، بهداشت، امداد و انتقال)
- ۳- راه‌اندازی انبار دارویی و تجهیزات پزشکی در محل انبارهای هلال احمر و تأمین داروهای مورد نیاز از تهران و توزیع بین بهداری یگان‌ها
- ۴- راه‌اندازی بنه دارویی در جوار بیمارستان دارخوین و بنه سیار (وانت) و توزیع مواد و تجهیزات مصرفی در محل اورژانس‌ها
- ۵- پشتیبانی آمبولانس و اتوبوس آمبولانس از طریق بهداری لشکرها برای تیپ‌ها و بیمارستان صحرایی و اورژانس‌های محوری (حمیدیه و تیپ ۲۷ محمد رسول الله)

- ۶- مدیریت متمرکز برای ستاد امداد و درمان جنوب و نظارت قوی‌تر جهت جمع‌آوری درخواست بهداری تیپ‌ها و مراکز امدادی و درمانی و بیمارستان‌های شهری و انعکاس به ستاد مصدومین و توزیع نیروهای اعزامی از ستاد مصدومین و ستاد امداد و جبهه استان‌ها بین یگان‌ها و مراکز درمانی (متخصصین، پزشکان، پرستاران، پزشکیاران، امدادگران، تخلیه‌گر، راننده آمبولانس و نیروی خدماتی)
- ۷- فراخوان کلیه نیروهای سپاه شاغل در مراکز بهداری و درمانی سپاه و آموزشگاه‌ها و توزیع بین یگان‌ها و مراکز درمانی.
- ۸- پشتیبانی بهداشتی و حضور فعال در عرصه‌های کنترل و بهداشت مواد غذایی، مبارزه با بیماری‌ها، بهداشت محیط (تأمین آب سالم و سالم‌سازی محیط و آموزش بهداشت عمومی)
- ۹- توزیع کیسه امداد انفرادی و کوله امدادگری و پزشکیار در سطح وسیع‌تر در بین یگان‌ها

هماهنگی‌ها

- ۱- هماهنگی با فرمانده قرارگاه کربلا جهت تعیین محل اورژانس‌ها، بیمارستان صحرایی، پد هلی کوپتر، انتقال مجروحین و معرفی زنجیره امداد و انتقال
- ۲- هماهنگی با واحد تدارکات جهت تأمین نیازهای

آمبولانس و ملزومات بیمارستان و اورژانس‌ها (تخت، موتور برق، تانکر و وسایل برقرسانی و...)

۳- هماهنگی با ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی جهت ساخت چند باب اورژانس صحرایی (سوله‌ای) و خاکریزی اطراف اورژانس‌های چادری

۴- هماهنگی با وزارت بهداشت (حضور دکتر علمدار، نماینده تام‌الاختیار وزیر) برای تأمین نیروی تخصصی، پذیرش مجروحین و آماده‌سازی (تأمین نیازهای تدارکاتی، دارویی و...) بیمارستان‌های اهواز و انتقال و ادامه درمان مجروحین در شهرهای عقبه

۵- هماهنگی با فرماندهی هوانیروز جهت ثبت مختصات پدهای هلی‌کوپتر برای انتقال هوایی مجروحین در منطقه عملیاتی و معاونت عملیات نیروی هوایی جهت تأمین هواپیما ترابری برای انتقال مجروحین از فرودگاه اهواز و ماهشهر و با احتیاط فرودگاه دزفول و امیدیه، به شهرهای عقبه

۶- هماهنگی با استانداری برای سازمان‌های داخل استان (فرودگاه، راه‌آهن، پلیس، بهداشتی استان و تربیت بدنی) و حمایت‌های مادی و معنوی برای مجروحین

۷- هماهنگی با هلال احمر برای تأمین بعضی از اقلام دارویی و تجهیزات، تأمین آمبولانس، تأمین قطار بیمارستانی، تأمین امدادگر و راننده آمبولانس

۸- هماهنگی با تربیت بدنی جهت راه‌اندازی و کمک به اداره نگاهتگاه (تأسیسات، ترابری و...) انصارالحسین ۹- هماهنگی با مدیرعامل بهداشتی استان و رئیس دانشکده پزشکی جهت آماده‌سازی و افزایش ظرفیت تخت خالی (ترخیص و عدم پذیرش بیماران غیراورژانسی) و آماده‌باش پرسنل برای پذیرش مجروحین و به‌خصوص مجروحین بدحال برای اعمال جراحی

۱۰- هماهنگی و برگزاری جلسات با مسئولین بهداشتی لشکرها و تیپ‌ها و گزارش‌گیری و بررسی میزان آمادگی‌ها، مشکلات و رفع آنها

بهداری در عملیات بیت‌المقدس

اولین کاری که برای شروع عملیات بیت‌المقدس از طرف مسئولین بهداشتی قرارگاه کربلا انجام گرفت، این بود که برای محورهای عملیاتی مثل محور دارخوین، سوسنگرد، آبادان، دزفول، کرخه و... با هماهنگی فرماندهان این محورهای عملیاتی (مانند عملیات فتح المبین) یک نفر را از

بین مجموعه نیروهایی که در اختیار بهداشتی بود، به عنوان مسئول بهداشتی محور مشخص کردند.

آن روزها برادر فتحیان جانشین رئیس بهداشتی کل سپاه آقای احمدیانی در امور رزم (بهداری رزمی) بود.

عملکرد بهداشتی رزمی به روایت دکتر احمدیانی

مهم‌ترین موضوعی که در عملیات بیت‌المقدس به یاد دارم این است که از دو روز تا چند ساعت قبل از هر عملیات، اورژانس ما باید برپا می‌شد. چرا؟ چون فرمانده عملیات ممکن بود تشخیص بدهد که جای بعضی چیزها را باید عوض کند، مثلاً توپخانه و یا بهداشتی را. بنابراین باید می‌دیدیم آرایش نیروهای رزمی و جهت حمله کجاست. بعد امکان ترابری مجروح و سایر موارد را مسئول بهداشتی لشکر با فرمانده لشکر هماهنگ می‌کرد. این طور نبود که هر جا که ما دلمان می‌خواست اورژانس بزنیم. از این جهت خیلی جاها توی تنگنا و دردسر می‌افتادیم.

در عملیات بیت‌المقدس کل منطقه عملیات تقریباً کفی بود. اصلاً یادمان نیست نیم متر ارتفاع داشته باشیم که کسی بتواند پشتش پنهان شود یا سنگر بگیرد و یا بتوانیم اورژانس را جای امنی بزنیم. زمین صاف و باتلاقی و رملی بود.

به‌زحمت گودبرداری می‌کردند تا دیوار بتنی اورژانس را درست کنند. آخرین مرحله آزادسازی خرمشهر بود؛ ما تقریباً بعدازظهر، ساعت چهار یا پنج بود که فهمیدیم باید کجا اورژانس بزنیم. آقای دکتر طهماسبی با من آمدند و رفتیم منطقه را دیدیم و جا را شناسایی کردیم. بعد یک تیم از بچه‌های بهداشتی بسیجی و امدادگرها رفتند تا در آنجا اورژانس برقرار کنند. تقریباً صبح ساعت پنج دوباره آنجا بودم. از ماشین که پیاده شدم، قبل از اینکه به جمع بچه‌ها ملحق بشوم، آقای دکتر طهماسبی به‌سرعت سراغ من آمد. لباس سپاه تنم بود. گفت: این لباس را در بیاور. خودت را هم معرفی نکن. گفتم: چرا؟ گفت: این بچه‌ها دیشب تا صبح با من بودند. خیلی عصبانی‌اند و ناراحت هستند، چون ما دیشب اینها را گذاشتیم اینجا و رفتیم. (دکتر طهماسبی پزشک و یکی از معاونت‌های بهداشتی سپاه بود.) نگو وقتی کار را شروع کرده بودند، و جب به و جب منطقه خمپاره‌باران شده بود. دکتر می‌گفت: این بچه‌ها یکی یک قبر یکنفره درست کرده بودند و تا صبح داخل قبرها خوابیده بودند. خدا را شکر، آن شب شهید ندادیم، ولی بچه‌ها ناراحت بودند و انگیزه نداشتند بلند شوند و اورژانس را برقرار کنند. می‌گفتند: این بچه‌های سپاه دیگر کی‌اند؟ ما را گذاشتند

و رفتند.

من رفتم بین بچه‌ها و با آنها صحبت کردم. بعد که دکتر طهماسبی را معرفی کردم، اصلاً وضعیت عوض شد. بچه‌ها فهمیدند که هم یک سپاهی دیشب اینجا بوده، هم رده‌اش بالا بوده، هم پزشک بوده، هم تا صبح کنار اینها مانده و توی همون خاک و خل خوابیده و شریک خوراکشان هم بوده.

عملکرد بهداری رزمی به روایت سردار فتحیان

ابتدا همه دوستانی را که در مراکز استان‌ها داشتیم به اهواز فراخواندیم و بعد آنها را بین محورها و یگان‌های عملیاتی توزیع کردیم. در واقع آنها را به عنوان مسئول بهداری به محورهای عملیاتی معرفی و برای هر یک نیز یک سری وظایف مشخص و ابلاغ کردیم. این نخستین مرحله از کار بود. در شهر اهواز هم کارهای ستادی و عملیاتی بهداری خیلی به هم ریخته بود. ستادی را برای هماهنگی مسائل بهداشتی، درمانی و امدادی در جنوب ایجاد و نام «ستاد امداد و درمان منطقه جنگی جنوب» را برای آن انتخاب کردیم. رئیس بهداری استان، رئیس دانشکده علوم پزشکی، رئیس هلال احمر استان، مسئول بهداشت و درمان جهاد و مسئول بهداری سپاه در این ستاد حضور داشتند. این دومین هماهنگی و کاری بود که در ساماندهی بهداری جبهه و قرارگاه کربلا انجام شد.

هماهنگی بین شهری و استانی

برای پیشبرد کارها نوعی هماهنگی بین شهری و استانی ایجاد شد تا افراد بتوانند از امکانات استان به نحو مطلوب بهره‌برداری کنند. اولین و مهمترین اقدام، تهیه و برآورد نیازهای مناطق عملیاتی، از آمبولانس تا دارو و تجهیزات پزشکی و تدارکات موردنیاز مجروحین و رزمندگان آسیبدیده بود. پس از برآوردی که انجام گرفت، افراد در پی تأمین آن برآمدند. از آنجا که بهداری رزمی قرارگاه در حال راه‌اندازی بود، برای کار کردن حتی یک اتاق هم نداشتند. بنابراین با آقای دکتر وکیلی مسئول بهداری منطقه ۸ و رئیس هلال احمر خوزستان صحبت شد و از ایشان فضایی را درخواست کردند تا در آنجا مستقر شوند. درواقع بهداری رزمی کارش را از یک اتاق در هلال احمر اهواز شروع کرد. آرام آرام برادرانی را از سپاه، ارتش و وزارت بهداشت و بخش کشوری دعوت به همکاری کردند و تشکیلات بهداری رزمی را وسعت بخشیدند و بهداری رزمی به پشتوانه تجربیات

عملیات‌های گذشته شکل گرفت.

همه کسانی که در آن مقطع در جنگ حضور داشته یا جنگ را دنبال می‌کردند، می‌دانستند که عملیات بیت‌المقدس بسیار حساس است و روی جنبه نظامی آن کار بسیاری انجام شده. در عملیات بیت‌المقدس ستاد امداد و درمان منطقه جنگی نسبت به قبل توانمندتر بود. محورهای عملیاتی (قرارگاه‌های عملیاتی) نیز مسئول بهداری داشتند. در این عملیات تیپ‌های سپاه از جمله تیپ حضرت رسول (ص)، تیپ امام حسین (ع)، تیپ نجف اشرف و تیپ کربلا به شکل سازمانی وارد عملیات شدند.

در عملیات بیت‌المقدس مانند عملیات فتح‌المبین، چهار قرارگاه فعالیت داشتند: یکی قرارگاه فجر که در محور شوش مستقر بود و عملاً در مراحل اولیه عملیات فعال نبود. سه قرارگاه عمده و فعال شامل قرارگاه‌های قدس، فتح و نصر از شمال به جنوب فعال بودند. برای این قرارگاه‌های لشکری، مسئول بهداری مشخص و از برادران باتجربه استفاده شده بود تا امور را ساماندهی و مدیریت کنند. برای قرارگاه نصر برادر حاج احد معرفی شد. (ایشان مدتی طولانی مسئول بهداری قرارگاه نجف و نیروی مقاومت سپاه بود). فرماندهی این قرارگاه مشترک بین ارتش و سپاه را شهید حسن باقری و سرلشکر حسنی سعدی به عهده داشتند. در قرارگاه فتح سرلشکر رشید فرماندهی را با یکی از برادران ارتشی به عهده داشتند و آقای عزیزی را که از کادرهای اولیه بهداری سپاه و منطقه خراسان بود را به عنوان مسئول بهداری معرفی کرده بودند. برای قرارگاه قدس که سردار عزیزجعفری و سردار غلامپور مسئول آن بودند، آقای عسگری‌نژاد به عنوان مسئول بهداری معرفی شدند. ایشان بعداً از اعضای هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) شدند. این سه نفر مسئول بهداری قرارگاه عمده بهداری بودند.

علاوه بر این، در عملیات بیت‌المقدس برای بهداری تیپ‌های جدید و تیپ‌های فاقد مسئول نیز مسئول جدید مشخص شد.

تشکیل بهداری رزمی در عملیات بیت‌المقدس به روایت سردار فتحیان

مشخص کردیم که بهداری رزمی در حوزه قرارگاه و حوزه یگانی، برای مأموریت‌های امداد و بهداشت و درمان باید چه کارهایی را انجام بدهد و چه وظایفی را به عهده بگیرد. برای بهداری قرارگاه مرکزی کربلا، عمل کلی عملیات را تدوین کرده و به تصویب سردار رضایی رساندیم تا مشخص شود

که هر مسئولی در حوزه بهداشت و همچنین بخش دارو و تجهیزات چه وظایفی دارد. ویژگی و مشخصات کارها را به شکل دقیق برای همه (از سطح امیر تا سطح عناصر اجرایی) مشخص کرده بودیم. در حوزه یگان‌ها، اموری که باید در برپایی پست‌های امداد و اورژانس بر عهده گرفته می‌شد، به طور دقیق تفکیک شده بود. این وظایف را به تصویب فرماندهی رساندیم و ایشان آن را امضا کردند و با ابلاغ ایشان به فرماندهان یگان‌های رزم و معاونت‌های قرارگاه کربلا، بنده شخصاً ابلاغیه را همراه با مسئول بهداری نزد فرمانده هر تیپ می‌بردم و در هر قرارگاه با ابلاغ رسمی و شرح وظایف مسئول بهداری را به فرماندهی معرفی می‌کردم. جان رزمندگان برای ما ارزش زیادی داشت و بسیاری از اقدامات ما در کاهش تعداد زخمی‌ها و یا شهدا مؤثر بود.

توجیه کردن فرماندهان نسبت به اهمیت کار بهداری

برای ارائه خدمات امدادی و درمانی به مجروحین به منظور حفظ جان و کاهش مجروحین و تلفات گاهی اوقات مسئولین بهداری رزمی باید مدت زمان طولانی پشت در سنگر فرماندهان می‌ماندند تا آنها را متقاعد کنند که واحدی به نام بهداری برای جنگ و به خصوص عملیات لازم است و ضرورتش مانند سایر واحدهای عملیاتی است. بعضی از فرماندهان تصورشان این بود که آنها برای جنگیدن آمده‌اند و کارهای دیگر (خدمات پشتیبانی از رزم) را باید دولت یا نهادهای دیگر انجام دهند. خوشبختانه از عملیات فتح المبین به بعد این نگاه اصلاح شد و حضور بهداری را در رزم و خدمات پشتیبانی از رزم پذیرفتند؛ اینکه امداد و انتقال به‌موقع و کارآمد چقدر می‌تواند در کاهش تلفات مؤثر باشد. درمان مجروحین در اورژانس‌ها و بیمارستان‌های صحرایی، علاوه بر رضایت و دلگرمی رزمندگان، محلی شده بود برای تجدید قوا و بازگشت تعداد قابل توجهی از مجروحین سرپایی به جبهه، اغلبشان پس از مداوا برای ادامه عملیات به گردان و یگان بازمی‌گشتند.

در عملیات بیت‌المقدس سامانه (امدادگر، پست امداد، اورژانس صحرایی، بیمارستان صحرایی و نقاط جمع‌آوری مجروحان) و شبکه بهداری (بهداری قرارگاه مرکزی کربلا، بهداری قرارگاه‌های عملیاتی (قدس، فجر، فتح و نصر)، بهداری تیپ‌ها (عاشورا، امام حسین^(ع)، نجف، کربلا، محمد رسول‌الله^(ص) و...) و بهداری گردان‌ها از نظر ساختار کامل و از نظر قابلیت‌های عملیاتی در حد خوبی فعال شدند. به دلیل تاکتیک عملیات، یعنی تک و هجوم به سمت دشمن،

احتمال زدن بیمارستان صحرایی وجود داشت. دکتر دیانت، یکی از پزشکان سپاه، و مسئول امور درمان در قرارگاه بود که در اهواز مستقر شد. آقای دکتر نوربالا که مدتی رئیس هلال احمر بود و جزو پزشکان سپاه نیز بود، با جمع دیگری مثل دکتر طهماسبی و دیگران، در منطقه حضور یافتند و هر کدام مسئولیت کاری را به عهده گرفتند. (در آن زمان تعداد پزشکان سپاه خیلی کم بود.) دکتر مسعود خاتمی هم مسئول معاونت نیروی انسانی و مسئول بالادست بهداری در ستاد مرکزی شدند. همه اینها گوشه‌ای از سازوکار بهداری سپاه برای عملیات بیت‌المقدس بود.

ساختار بهداری رزمی در عملیات بیت‌المقدس به روایت سردار فتحیان

برای این عملیات هم بهداری تیپ و هم بهداری قرارگاه عملیاتی داشتیم. بهداری قرارگاه مرکزی کربلا هم بود که بنده مسئول آن بودم. در اینجا مسئول بهداشت، مسئول دارویی و مسئول امور بیمارستان‌ها و مسئول نگاهتگاه‌ها هم داشتیم. شهید دکتر رهنمون مسئول امور بیمارستان‌ها و سردار مهندس ملا مسئول بهداشت و آقای دکتر رجایی مسئول دارویی سپاه و معاون دارو و تجهیزات پزشکی ما بودند. از آنجا که بنده در جلسات طرح‌ریزی عملیات شرکت می‌کردم، به واسطه شناخت و اطمینان و اعتمادی که مجموعه فرماندهان به ما داشتند، دقیقاً در جریان فضای عملیات و زمان انجامش قرار داشتیم. بنابراین با همکاری مدیران و معاونین بهداری سپاه و بهداری قرارگاه شروع به سازماندهی نیروها برای رزم کردیم. ترکیب یگان‌های مشترک سپاه و ارتش را شناختیم و تسلط لازم بر کار را کسب کردیم. از آنجا که به مباحث عملیاتی احاطه داشتیم و کاملاً آشنا بودم، قرار شد با همکاری مسئولین بهداری قرارگاه‌ها، برآورد بهداری را در قالب یک پیوست عملیاتی تهیه کنیم و تعداد زخمی‌ها و امکانات مورد نیاز (مراکز امدادی و درمانی، وسایل انتقال، نیروی انسانی متخصص، خون و دارو تجهیزات پزشکی...) برای رسیدگی به آنها را تخمین بزنیم و پیش‌بینی کنیم. در خصوص وظایف بهداشت و درمان بخش کشوری، جلساتی از طرف فرماندهی قرارگاه با اعضای هیأت دولت در اهواز برگزار شد. (در کل گاهی اوقات برخی وزرا که در جنگ به آنها نیاز می‌شد، می‌آمدند و درباره مسائلی همفکری می‌کردند.) یک بار وزیر بهداری، آقای دکتر منافعی را دعوت کردند. جلسه در استانداری و در حضور برادر محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی برگزار شد.

اصلی‌ترین وظایف آنها عبارت بود از: پذیرش مجروحین در بیمارستان شهرها و ادامه درمان آنها، آماده‌سازی بیمارستان‌های شهرهای اهواز و آبادان و شوش برای پذیرش مجروحان، تأمین و اعزام نیروهای تخصصی (جراح، پزشک و پرستار) و تأمین خون.

برآورد مجروحان و ایجاد مراکز درمانی

برآورد تعداد مجروحان از مهمترین وظایف بهداری یگان و قرارگاه بود. مبنای همه سازماندهی‌ها و برآورده و تأمین‌ها، وابسته به همین برآورد بود. دقت در برآورد، موفقیت در عملکرد بهداری و فرماندهی بود. بنا بر اظهار مسئولین وقت و اسناد و مدارک، آمار مجروحین در کل مراحل عملیات بیت‌المقدس حدود بیست و سه هزار نفر برآورد شده است. بعد از عملیات، تهیه آمار مجروحین بیانگر این بود که واقعیت‌ترین و نزدیکترین برآورد ارائه شده بود.

در اینجا دقت در برآورد از این جهت حائز اهمیت بود که پای جان آدم‌ها در میان بود. اگر دقیق برآورد نمی‌کردند، امکانات برای مجروحین کم می‌آمد و آمار شهدا بالا می‌رفت. معمولاً حدود ده درصد بیشتر از برآوردهای اولیه، امکانات تأمین و توزیع می‌شد و به این ترتیب همه‌چیز به‌خوبی انجام می‌شد و کمبودی در بخش

امدادی و درمانی به وجود نمی‌آمد. درواقع این برآورد باید چیدن امکانات و سامانه و تجهیزات امدادی و درمانی، از خط مقدم تا عقب یگان‌ها و واحدهای رزمی و پشتیبانی رزم را دربرمی‌گرفت. بنابراین وظایفی را برای گردان‌ها تنظیم کرده بودند و وظایفی را هم برای تیپ‌ها در نظر گرفته بودند و مشخص کرده بودند که هر تیپ باید در عقبه خودش یک اورژانس، با امکانات مشخص و تعریف‌شده برپا کند. این برنامه‌ریزی‌ها که از عملیات فتح‌المبین آغاز شده بود، در عملیات بیت‌المقدس کامل شد. در این عملیات اورژانس‌ها با آمادگی بهتری دایر شدند؛ به طوری که در چند مرحله از عملیات در مجموع سپاه چهارده اورژانس صحرایی برپا کرد.

تأمین نیروی امدادی و درمانی (گروه پزشکی)

به علت وسعت عملیات و حضور قابل توجه نیروهای مردمی

(بسیج)، ظرفیت کاری بهداری رزمی در کلیه سطوح با گسترش قابل توجهی همراه بود. برای بهداری گردان، پست‌های امداد، اورژانس‌های صحرایی، بیمارستان صحرایی، نقاهتگاه و ستادهای تخلیه (فرودگاه و راه‌آهن)، تعداد زیادی نیروی تخصصی لازم بود که با تلاش بهداری مناطق و ستاد امداد استان‌ها و ستاد مصدومین نیروهای لازم به طور نسبی تأمین می‌شدند.

نیروهای رزمی عموماً از استان‌ها تأمین می‌شدند، چون سازمان رزم سپاه مردمی بود و عقبه مردمی داشت. تعدادی از گروه پزشکی همان استان و شهرستان نیز با گروه‌های اعزامی رزمندگان همراه می‌شدند؛ مثلاً بچه‌های تبریز با گروه پزشکی تبریز و بچه‌های اصفهان با گروه پزشکی اصفهان می‌آمدند. این هماهنگی‌ها از همان ستاد امداد و درمان مرکزی انجام می‌گرفت، به این ترتیب استان‌ها بخشی از نیروهای اورژانس‌ها را تأمین می‌کردند.

اورژانس‌ها در عملیات بیت‌المقدس

بنا به تدبیر و برنامه‌ریزی بهداری قرارگاه کربلا، بهداری قرارگاه‌های عملیاتی موظف شدند با کمک بهداری تیپ‌ها حداقل یک واحد اورژانس صحرایی با حداقل ۸ الی ۱۰ تخت ایجاد کنند و درمان مجروحین را انجام دهند. برای

مرحله اول، مکان اورژانس باید در نزدیکترین فاصله از خط‌رهایی می‌بود، چون پیشروی زیادی برای رزمندگان پیش‌بینی می‌شد. پس بهداری‌ها باید آمادگی این را می‌داشتند که با متحرک‌سازی اورژانس در مراحل بعد، در بهترین و نزدیکترین نقطه از خط مستقر شوند.

کادر بهداری رزمی در عملیات بیت‌المقدس به روایت سردار فتحیان

اصل بر استقرار بهداری تیپ و اورژانس در نزدیکی خط درگیری بود. به دلیل اینکه ما در چهار مرحله از عملیات با فاصله زمانی کم، مجروح زیاد داشتیم. پس اورژانس‌ها را در نزدیکی نیروها ایجاد کردیم. اورژانس‌ها نیز متحرک بودند و با تیپ‌ها حرکت می‌کردند و جلو می‌رفتند. برای عقبه بهداری تیپ‌ها و اورژانس‌ها در هر محور عملیاتی

یک بیمارستان صحرایی پیش‌بینی کردیم، یعنی در این سه محور سه بیمارستان صحرایی در نظر گرفته شد؛ یکی دشت آزادگان برای پشتیبانی قرارگاه قدس؛ یک واحد جراحی سیار در جاده خرمشهر، سمت نورد، بالاتر از پادگان حمید، برای نیروهای محور کارخانه نورد و یکی هم در جاده آبادان-دارخوین، برای پشتیبانی از قرارگاه نصر و فتح.

تیم‌های متخصص این بیمارستان‌های صحرایی از مجرب‌ترین متخصصین آن روز کشور تشکیل شده بود؛ یعنی بهترین جراحان و متخصصان بیهوشی و بهترین کادر درمانی که می‌توانستیم فرا بخوانیم. انصافاً با جان و دل آمدند و خدمات بسیاری انجام دادند.

در عملیات بیت‌المقدس در بیمارستان‌های صحرایی و به‌خصوص بیمارستان دارخوین بیش از دوهزار مجروح تحت عمل جراحی و اقدامات حیات‌بخش قرار گرفتند. کارهای بزرگی در آن عملیات شد. عمل‌های جراحی بسیار

سنگین و گسترده‌ای با

تیم جراحی کامل انجام گرفت و طی یک کار شبانه‌روزی، امدادسانی و درمان زخمی‌ها با روحیه‌ای بسیار بالا انجام پذیرفت. کادر پزشکی و پرستاری در اورژانس‌های تیپ‌ها و در بیمارستان‌های صحرایی در بیست و چهار ساعت بیش از هجده یا نوزده ساعت

کار می‌کردند و سرپا بودند. آنها حس می‌کردند کارشان در عملیات و رضایت رزمندگان اثرگذاری دارد، بنابراین روحیه بالایی داشتند. کادر پزشکی در آنجا اعمال حیات‌بخشی انجام دادند، به طوری که به جرأت می‌توانم بگویم که اگر این بیمارستان‌های صحرایی نبود شاید بیش از چند صد نفر به شهدای این عملیات اضافه می‌شد.

اورژانس کوت

صبح به دهکده کوت رفتیم (روستایی بعد از حمیدیه و کنار جاده اهواز-سوسنگرد). مقابل مسجد کوت زمین مسطحی بود که در آن دو هلی‌کوپتر دیده می‌شد. داخل مسجد را به اورژانس تبدیل کرده بودند؛ تخت‌ها را منظم چیده بودند و در کنار هر یک سرم‌هایی از بالا آویزان شده بود و در چند تخت نیز مجروح خوابیده بود. برادران مجروح در جبهه

طراح صدمه دیده بودند، از حال یکی از آنها که پرسیدم، با تنها رمقی که داشت سلامتی امام را آرزو کرد.

با خلبانان و مهندسین پرواز هلی‌کوپتر شنوک مستقر در کنار مسجد که کارش انتقال مجروحین از بیمارستان‌های صحرایی به بیمارستان شهری و جابه‌جایی نیروها و پشتیبانی نیروهای خط مقدم بود صحبت کردیم (همین پروازهای سریع بود که جان خیلی از مجروحین را نجات داد). یکی از آن خلبانان شجاع می‌گفت: روحیه مجروحین آنقدر بالاست که به هیچ وجه حاضر به انتقال از جبهه‌ها نیستند. با وجود چنین رزمنده‌هایی سقوط صدام حتمی خواهد بود.

گوشه‌ای از خاطرات افسر عراقی، سرهنگ صبار فلاح اللامی، از فرماندهان عراقی در خرمشهر که به ایران پناهنده شد.

ستون‌هایی از خودرو در مدخل یکی از معابر تجمع کرده و متوقف شده بود. سربازان لخت و برهنه و با تنها یک شُرت آماده عبور از اروندرود بودند. تانک‌ها

در یک ردیف همگی به گل نشسته بودند. خدمه تانک‌ها مجبور شده بودند آنها را به حال خود رها کنند. من با تانک‌ها از یکی از معابر عبور کرده بودم. در جریان عقب‌نشینی گردان تانک ما متلاشی شده بود. فرماندهان هر کدام در گوشه‌ای جان داده بودند. در آن لحظات خود را تنها احساس می‌کردم. در جبهه و لباس‌هایم را کندم و خودم را به

اروند انداختم. یکی از سربازان کنار دستم، به گمان اینکه من یک سربازم و نه یک افسر، شروع کرد به نفرین که «خدا صدام را لعنت کند، خدا افسران‌ش را لعنت کند که ما را فریب دادند و پیمان را به این جنگ کشاندند.» اروند آن روز بسیار متلاطم بود. انفجار گلوله‌ها در اطرافش بر تلاطم آب می‌افزود. در آن حال فریاد کشیدم: «ننگ و عار بر تو ای قهرمان قادسیه!» دیگر سربازان همراه من فریاد کشیدند: «مرگ بر ستمگر!» بالاخره بعد از تلاش بسیار خودم را به ساحل غربی اروندرود رساندم. از دور، پرچم‌های سهرنگ ایرانی‌ها را میدیدم که بر فراز خرمشهر در اهتزاز بودند. در این سو اما تلویزیون و رادیوی صدام، زبان به تمجید و ستایش از ارتش عراق گشوده بود و اعلام می‌کرد که عراقی‌ها با سلحشوری تمام درگیر نبردی بزرگ هستند.

تیم‌های متخصص این بیمارستان‌های صحرایی از مجرب‌ترین متخصصین آن روز کشور تشکیل شده بود؛ یعنی بهترین جراحان و متخصصان بیهوشی و بهترین کادر درمانی که می‌توانستیم فرا بخوانیم. انصافاً با جان و دل آمدند و خدمات بسیاری انجام دادند.

روایتی از

حملات شیمیایی عراق علیه ایران

به بیان دکتر شهرزاد

متخصص غدد و استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی تهران
وریس وقت بیمارستان صحرایی فاطمه الزهراء (علیها السلام)



هولنش لندن منتقل شدم.

جالب اینجاست که در آن بیمارستان پزشکان ناتو مترصد جاسوسی از ما بودند، چون سؤالاتی می پرسیدند که هیچ ربطی به بحث‌های درمانی نداشت، ولی از آنجا که نمی دانستند ما پزشک هستیم، متوجه این نبودند که ما بی ربط بودن سؤالاتشان را می فهمیم. من همان جا به روندشان اعتراض کردم. کشورهای اروپایی هم این جنگ افزارها را به صدام داده بودند، هم در فرآیند درمان قربانیان جنگ این طور عمل می کردند صحبت از حقوق بشر هم می کنند.

آنچه اهمیت دارد این است که ما با پشت سر گذاشتن این مراحل سخت و طاقت فرسا، امروز ملت بسیار قدرتمندی شده ایم. آنچه دشمنان ما به آن توجه ندارند، همین تجربیاتی است که ما طی این سال‌ها به دست آورده ایم. ما ملت باهوش و مقاومی هستیم و بدون تردید از بحران کرونا نیز با حداقل هزینه عبور می کنیم.

در دو مقطع زمانی که در جنگ تحمیلی مسئول بیمارستان بودم دیدم که نیروها با چه قدرت ایمان و با چه اقتداری، در عین مظلومیت و نابرابری، می جنگیدند. امروز در حوزه طب رزمی و مسائل درمانی، با کمک تجربیات گذشته خیلی قدرتمندتر از دیروزیم و با تلاش همه نیروهای دانشگاهی و متخصص، و همراهی سایر نیروها از بحران‌ها عبور خواهیم کرد.

بیمارستان فاطمه الزهرا (ع) که عملیات والفجر ۸ را پشتیبانی می کرد، حدود ساعت ۹ صبح هشتم اسفند، به صورت هدفمند مورد حمله قرار گرفت. گرچه در روزهای پیش هم در معرض موج حملات بود، ولی این بار حمله متمرکز بود. مرکز درمانی بعدی بیمارستان شهید بقایی بود که حدود صد و چهل کیلومتر با ما فاصله داشت. آنجا هم به صورت گسترده مورد حمله قرار گرفت. شواهدی وجود داشت که نشان می داد در این بمباران‌ها از سلاح مخلوط شیمیایی استفاده شده است؛ یک سری از مجروحان آثار استنشاق گاز خردل داشتند. بنابراین در همان ساعت اول خیلی از مسئولین واحدهای ما از دور خارج شدند، خودم هم مجروح شده بودم. از آنجا که بیمارستان‌ها و واحدهای اطراف را هم بمباران کرده بودند، آمبولانس‌ها دسته دسته مجروح می آوردند و همه تلاش می کردند که مجروحان را هرچه زودتر به عقب منتقل کنند. خود من هم یکی از آنها بودم. سرم به دستم وصل کرده بودند و رفتم که سوار هلی کوپتر بشوم، ولی با دیدن وضعیت، پیاده شدم تا به کمک برادران بروم و مجروحان را تخلیه کنیم.

غیر از انتقال، تا جایی که می شد سعی داشتیم همان جا با انجام اقدامات ساده افراد را نجات بدهیم و بهشان رسیدگی کنیم. حدود ساعت ۸-۹ شب بود که من به کمک یکی از دستیاران (که در حال حاضر متخصص قلب بیمارستان جماران است)، دوش گرفتم و به اصفهان منتقل شدم. بعد از اصفهان به تهران رفتم و بعدتر به همراه شش هفت نفر دیگر برای پیگیری معالجه به بیمارستان

مدیریت هلال احمر
از آغاز انقلاب ۵۷ تا امروز



نگاهی به پیشینه و عملکرد جمعیت هلال احمر

در همراهی با خاطرات

مرحوم دکتر فیروز آبادی

رئیس اسبق جمعیت هلال احمر ایران

انتصاب و معارفه

... شهید رجایی مرا دعوت کردند و گفتند: من با شما راجع به سرپرستی جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران صحبت کرده بودم و شما نپذیرفتید. من هم اصرار نکردم، ولی امروز با توجه به اینکه خطر کودتا وجود دارد و رئیس فعلی جمعیت هلال احمر [دکتر بهزاد نیا] رفیق و هم‌پالکی بنی صدر است؛ اینها با هم تفاهم کرده‌اند که بنی صدر بهزاد نیا را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کند. بهزاد نیا هم اعضای دولت را تعیین کند و به این وسیله امور مملکت را در اختیار بگیرند و علیه خط امام کار کنند. شما بهتر است که هر چه سریع‌تر هلال احمر را بپذیرید و به آنجا بروید.

من با توجه به دلایل شهید رجایی با جان و دل پذیرفتم. البته در جلسه پاسخی ندادم. بعد که بیرون آمدم، آقای ناطق نوری که در آن روز با شهادت شهید مظلوم بهشتی به عنوان نماینده امام در جهاد تعیین شده بودند، به من گفتند: شهید رجایی شما را برای هلال احمر دعوت به کار کرده‌اند. شما بروید و در آنجا مشغول شوید. من گفتم: بسیار خب، شما نماینده امام^(ع) هستید. اگر می‌فرمایید، حتماً این کار را می‌کنم.

بنابراین به شهید رجایی اطلاع دادم که آمادگی دارم به هلال احمر بروم. تعیین رئیس جمعیت هلال احمر هم به این ترتیب پیش‌بینی شده بود که دولت کسی را به کمیسیون بهداری مجلس معرفی کند تا بعد از تأیید این کمیسیون، دولت آن را به وزارت بهداری معرفی و وزیر بهداری حکم رئیس هلال احمر را صادر کند.

بعد از صدور حکم، خودم به هلال احمر مراجعه کردم. شخصی هم از وزارت بهداری همراه من بود. به اتاق دکتر بهزاد نیا رفتم و به او اعلام کردم که من به عنوان رئیس جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران تعیین شده‌ام و آمده‌ام کار را از شما تحویل بگیرم. او مقداری راجع به زنان حرف زد و بعد هم درد دل‌هایی کرد. اظهار نگرانی می‌کرد از اینکه با او برخورد شود.

موقع اذان ظهر همه با هم به نمازخانه رفتیم و نماز خواندیم. بعد بالا آمدیم و من کار را از او تحویل گرفتم. او رفت و به این وسیله اولین شغل رسمی من در سازمان سنتی کشور یعنی جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران آغاز شد.



در هلال احمر یک طرح کامل، به صورت یک انقلاب اداری، از نظر سازمانی، تشکیلاتی، نیروی انسانی، آموزش، امور مالی، حسابداری، تدارکات و همین طور ساختمان، تأسیسات، توسعه شبکه‌های امدادی، انبارهای امدادی، خون‌رسانی، بانک‌های خون، امکانات امداد هوایی و زمینی و دریایی طراحی و این برنامه به طور کامل به اجرا گذاشته شد.

حکم می‌گرفت، همزمان یا بلافاصله بعد از آن، حکمی برای امام جمعه آنجا می‌فرستادم و فردی را به عنوان رئیس هیأت مدیره جمعیت هلال احمر منصوب می‌کردم. سپس از امام جمعه و مدیرعامل جمعیت می‌خواستم که فردی را به عنوان خزانه‌دار معرفی کنند تا ترکیب هیأت رئیسه هلال احمر کامل شود. ایشان هر کس را به عنوان خزانه‌دار معرفی می‌کردند، حکم رسمی او را صادر می‌کردم. به این ترتیب ظرف دو سال، حدود ۴۰۰ شعبه رسمی هلال احمر در مراکز استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌های مهم کشور، از مدیرعامل، رئیس هیأت‌مدیره و خزانه‌دار شایسته و انقلابی برخوردار شدند.



تحول در سازمان و شرح وظایف

برای اداره هلال احمر شهید رجایی به من اختیار تام داده بود و قانون و مقرراتی برای محدود کردنم وجود نداشت. قرار بود بروم وضعیت هلال احمر را درست کنم و بعد به ایشان گزارش بدهم. بنابراین ابتدا شروع کردم به مطالعه جمعیت هلال احمر که چه وظایف و مقرراتی دارد، چه امکاناتی دارد، چه کارهایی کرده است، چه کارهایی می‌کند، چه نقاط ضعف و قوتی دارد و...

همکاران خوب و شایسته‌ای دور من جمع شدند که آنها را در مشاغل حساس جمعیت هلال احمر، در معاونت‌ها و کارگزینی و قسمت‌های دیگر منصوب کردم. فردی را به عنوان خزانه‌دار انتخاب کردم که پدر دو نفر از بچه‌های سپاهی و کارمند باتجربه یکی از بانک‌ها بود. بعد هیأت اجرایی هلال احمر را تشکیل دادم. در هیأت اجرایی به صورت هفتگی و گاهی هفته‌ای چند بار جلسه می‌گذاشتیم. مشورت و مباحثه می‌کردیم و برای هلال احمر می‌اندیشیدیم. در هلال احمر یک طرح کامل، به صورت یک انقلاب اداری، از نظر سازمانی، تشکیلاتی، نیروی انسانی، آموزش، امور مالی، حسابداری، تدارکات و همین طور ساختمان، تأسیسات، توسعه شبکه‌های امدادی، انبارهای امدادی، خون‌رسانی، بانک‌های خون، امکانات امداد هوایی و زمینی و دریایی طراحی و این برنامه به طور کامل به اجرا گذاشته شد.

با توجه به اینکه مسئولین سابق هلال احمر در گذشته در نظر مردم بدنام بودند و از وابستگان رژیم به حساب می‌آمدند، از اولین اقداماتی که من انجام دادم این بود که بخشنامه‌ای تهیه کردم و به تمام فرمانداری‌ها، جهاد، سپاه و ائمه جمعه سراسر کشور ارسال کردم و از محضرشان خواستم که جلسه‌ای تشکیل دهند و در استان و شهرستان هر کس را که تشخیص دادند شایستگی دارد، به عنوان رئیس هلال احمر یا مدیرعامل هلال احمر مرکز استان یا شهرستان به من معرفی کنند و با چهار امضا تأییدش کنند تا حکمش را صادر کنیم. این بخشنامه بسیار پریرکت و صمیمانه بود. به این دلیل که استاندار، امام جمعه، رئیس جهاد و فرمانده سپاه را کنار هم جمع و بین آنها الفت و صمیمیت برقرار می‌کرد و احتمالاً اختلافات داخلی آنها را هم برطرف می‌کرد. آنها بر سر فردی توافق می‌کردند، صورت جلسه می‌نوشتند و برای من می‌فرستادند. به محض اینکه صورت جلسه به دست من می‌رسید، حکم رسمی و قانونی او را برای مدیرعاملی هلال احمر صادر می‌کردم.

بررسی‌های ما در مرکز هم به نتایج خوبی رسید؛ از جمله اینکه با شناسایی دقیق، نسبت به خلع از خدمت تعداد زیادی از افرادی که در جمعیت مرکزی ما شاغل بودند، اقدام کردیم. همچنین با رفتارهای خلاف شئون اسلامی در جمعیت هلال احمر برخورد کردم.

با توجه به گذشته بسیار بدی که از زمان بهزادینیا به دلیل فرهنگ آمریکایی و افکار لیبرالی او وجود داشت، هیچ تغییری در رفتارهای اخلاقی حاصل نشده بود و هنوز زن‌های نیمه‌برهنه در جمعیت هلال احمر برای کمک به من می‌آمدند. خانم طالقانی، دختر مرحوم آیت‌الله طالقانی، و خانم دکتر رهیده، همسر آقای دکتر حسن ابراهیم حبیبی، مأمور شدند که بخشنامه‌ای برای رعایت حجاب اسلامی در هلال احمر تهیه کنند. آنها مقرراتی را درباره چگونگی پوشش (کفش، جوراب، رویوش، روسری و مقنعه) تنظیم کردند و من همان بخشنامه

را با فرم لباسی که به پیوستش بود، به عنوان فرم حجاب اسلامی جمعیت هلال احمر ابلاغ کردم. بعد هم گفتم جلوی درهای ورودی هلال احمر بنویسند که از ورود کسانی که آرایش داشته یا حجابشان خارج از این بخشنامه باشد، جلوگیری خواهد

شد. این بخشنامه شامل کلیه افراد، اعم از کادر و اعضای جمعیت هلال احمر و یا افراد مراجعه‌کننده می‌شد. بدین وسیله محیط جمعیت هلال احمر به محیط سالم‌تری تبدیل شد. البته طبیعی است که این کار به صرف بخشنامه عملی نیست. بنابراین هفته‌ای یکی دو بار به طور سرزده و غیرمنتظره دو ساختمان اصلی مرکز جمعیت هلال احمر و ساختمان‌های پراکنده‌ای را که در سطح شهر وجود داشت، بازرسی می‌کردم. این کار به خوبی انجام می‌شد و خودم شخصاً نام کسانی را که خارج از بخشنامه عمل کرده بودند، یادداشت می‌کردم. بعد هم دستور برخورد قانونی با آنها صادر می‌شد. این روش باعث شد بخشنامه با قدرت و قاطعیت بیشتری اجرا شود.

فعالیت‌های اجرایی جمعیت هلال احمر که بر عهده افراد باتجربه از جمله آقای عباس ضرابی (جانشین وقت استاندار خراسان)،

آقای بابایی (خزانهدار) و همین‌طور آقای دکتر غلامحسین آقای، آقای ملک‌شاهی، آقای ابراهیم طاهریان، آقای دکتر آقامحمدی و بعضی برادران انقلابی دیگر بود، نیز به ثمر نشست و توانستیم آیین‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های اداری، استخدامی، مالی، تدارکاتی و امدادی جمعیت هلال احمر را تهیه و به سراسر کشور ابلاغ کنیم.

از طرفی به اعضای هیأت‌رئیس‌ه جمعیت‌های هلال احمر (شامل امام جمعه که رئیس هیأت‌مدیره بود و مدیرعامل و خزانهدار) نیز اجازه دادم وضعیت جمعیت هلال احمر منطقه خود را بررسی کرده و به وضعیت افرادی که دارای سوابق بد، فساد اخلاقی، مالی و یا اشکالات گروهی و وابستگی به رژیم طاغوت بودند، رسیدگی کرده و جمعیت را از آنها پاک‌سازی کنند. این کار نیز بحمدالله به خوبی انجام شد.



طرح‌های اجرایی

مرحله بعدی، حرکت اجرایی بود سنگینی بود که باید صورت می‌گرفت و باید همه مراکز جمعیت هلال احمر در کشور به ساختمان‌های امدادی شامل

انبارهای امدادی و مراکز انتقال خون (به صورت شبکه انتقال خون در کشور)، و امکانات ارتباطی و حمل و نقل، تجهیز می‌شدند. بعد از این اقدامات بود که بحمدالله ظرف کمتر از یک سال جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران از شکل یک سازمان طاغوتی وابسته، تبدیل به یک نهاد اسلامی و انقلابی، خدمت‌گزار و متشکل از افراد مؤمن، فداکار، ایثارگر، انقلابی و متدین با امکانات و تجهیزات لازم برای خدمت شد. این سازمان آزمایش خود را نیز در حوادثی که طی این زمان پیش آمد، پس داد؛ برای مثال در زلزله گلبافت کرمان.

بازیابی اموال حقوقی و قانونی جمعیت

ما ضمن بررسی اموال و امکانات هلال احمر به این نتیجه

هفته‌ای یکی دو بار به طور سرزده و غیر منتظره دو ساختمان اصلی مرکز جمعیت هلال احمر و ساختمان‌های پراکنده‌ای را که در سطح شهر وجود داشت، بازرسی می‌کردم.

تحمیل نیست، آنها پذیرفتند و رأی دادند و مقررات هلال احمر جمهوری اسلامی ایران تصویب شد. همین‌جا لازم است ذکر کنم که ما از علامت شیر و خورشید سرخ صرف‌نظر نکردیم و آن را برای جمعیت به صورت رزرو نگه داشتیم؛ زیرا اگر حذفش می‌کردیم، ستاره داوود اسرائیل به آن اضافه می‌شد.

ماجرای کنفرانس جمعیت‌های هلال احمر کشورهای عربی

ماجرای اول در کنفرانس جمعیت‌های هلال احمر کشورهای عرب این بود که در آنجا فرستاده‌های کشورهای عربی بسیار اصرار می‌کردند که من در کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ شرکت کنم. وقتی به آنها گفتم که شما که زیاد هستید، شرکت

من به تنهایی در آنجا چه فایده‌ای دارد؟ گفتند: شما نقش ما را تقویت می‌کنید. امروز رأی شما به اندازه رأی همه ارزش دارد و شرکت شما در آنجا می‌تواند اثر مثبت و سازنده‌ای داشته باشد. البته واقعاً بعد که به



آنها را از هلال احمر اخراج کردیم و جلوی این کار را گرفتیم، چراکه جمعیت هلال احمر به سرعت به یک نهاد خدمتگزار مردمی تبدیل شده بود.

تهیه اساسنامه جدید و اصلاح نفقات بین‌المللی

اساسنامه جدید جمعیت هلال احمر را بر مبنای مقررات قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقررات حکومت اسلامی ایران نوشتیم. ریاست عالی جمعیت را به رئیس جمهوری (بالاترین مقام اجرایی کشور) پیشنهاد و اساسنامه جدید را به مجلس شورای اسلامی تقدیم کردیم. از طرفی به کنفرانس هلال احمر کشورهای عربی رفتیم و همین‌طور به کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر و در آنجا مقررات مربوط به جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران را به مقررات جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران تغییر دادیم. بدانید که در برنامه آن سال کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ، چنین درخواستی پیش بینی نشده بود، ولی با اصرار ما مبنی بر اینکه در کشور ما انقلاب رخ داده است و این مسائل بایستی متناسب با انقلاب تغییر کند و غیر از این برای ما قابل

کنفرانس صلیب سرخ رفتیم، این اثر را کاملاً لمس کردیم. اتفاق دیگری که در کنفرانس جمعیت‌های هلال احمر کشورهای عربی افتاد این بود که با توجه به اینکه کنفرانس در بحرین برگزار می‌شد، وزیر اطلاعات بحرین در بعدازظهر یکی از روزها، میهمانی ترتیب داده بود و ما در میهمانی او شرکت کردیم. وقتی ما به آنجا رفتیم، دیدیم که وزیر اطلاعات بحرین به همراه یک خانم اروپایی آمد. فرزند امام موسی صدر به عنوان مدیرکل امور حقوقی و بین‌المللی جمعیت من را همراهی می‌کرد. متوجه شدم که وزیر اطلاعات به همراه آن زن غربی می‌خواهند با وی ملاقات کنند. به آقای صدر گفتم: وقتی جلوی ما آمدند، من به شما اشاره می‌کنم و شما با من همراهی کنید. به محض اینکه آن دو نفر جلوی ما قرار گرفتند، من سرم را به سوی آسمان بلند کردم و ستاره‌ها را به آقای صدر نشان دادم و به آن وزیر اطلاعات



ماجرای کنفرانس بین‌المللی هلال احمر و صلیب سرخ

در کنفرانس بین‌المللی هلال احمر و صلیب سرخ که در مانیل، پایتخت فیلیپین، برگزار شد، چیزی که نظر مرا به خودش جلب کرد این بود که مسئول صلیب سرخ آمریکا یک فرد سیاه‌پوست و بسیار مظلوم و رنج‌کشیده بود. من تصمیم گرفتم با او صحبت کنم. در فرصت مناسبی به او نزدیک شدم و با او صحبت کردم. گفتم: من می‌خواهم با شما گفتگو کنم. او گفت: می‌بینی که سفیدپوست‌ها مراقب ما هستند. به او گفتم که من از یک در ایوان خارج می‌شوم و تو از یک در دیگر بالکن. بعد به هم می‌پیوندیم و صحبت می‌کنیم. قبول کرد و در بیرون ساختمان روی بالکن با او صحبت کردم. در اولین برخورد به شدت به او حمله کردم که تو چرا مسئولیت صلیب سرخ آمریکا را پذیرفته‌ای؟ و به این ترتیب وسیله‌ای فراهم کرده‌ای برای این سفیدپوست‌های خیانتکار آمریکایی که بیایند در این کنفرانس بین‌المللی بگویند که رئیس صلیب سرخ آمریکا یک سیاه‌پوست است. او گفت: آمریکایی‌ها مرا به این مقام منصوب نکرده‌اند، بلکه ما این شغل و مقام را با مبارزه کسب کرده‌ایم. من به او گفتم که آمریکایی‌ها در دادگاه‌ها نسبت به سیاه‌پوست‌ها تبعیض قائل می‌شوند و او گفت: در دادگاه‌ها که سهل است، آمریکایی‌ها در مدرسه‌ها هم نسبت به سیاه‌پوست‌ها و سرخ‌پوست‌ها تبعیض قائل هستند. به او گفتم: ما می‌خواهیم طی بیانیه‌ای دولت آمریکا را به خاطر تبعیض نژادی نسبت به سیاه‌پوست‌ها محکوم کنیم. او گفت: کار بسیار خوبی است. یک نسخه‌اش را در هم در صندوق نامه‌های من بگذارید. از این رفتار او بسیار خوشمان آمد. او کارت معرفی‌نامه، شماره تلفن و سایر مشخصاتش را به من داد تا با او تماس بگیرم. ولی خب، به علت تنفری که ما از آمریکایی‌ها به خاطر رفتارشان در قبل از انقلاب داشتیم، جز آن مباحثه رودررو که بیشتر می‌خواستیم او را نسبت به اثر مسئولیت‌پذیری‌اش در جهت تحکیم رژیم جنایتکار آمریکا توجه کنیم، تماس دیگری با هم نداشتیم.

درخواست تعیین نماینده حضرت امام^(ع) در هلال احمر

کار در هلال احمر به خوبی پیش می‌رفت. من از محضر مبارک حضرت امام^(ع) درخواست کردم که فردی به عنوان نماینده ولی فقیه در جمعیت هلال احمر تعیین بفرمایند. البته قبل از آن به محضر مبارک حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که آن موقع رئیس جمهور بودند، شرفیاب شدم و به عنوان رئیس جمعیت هلال احمر مطلب در خواستی را با ایشان در میان گذاشتم.

کج‌اندیش و بدخواهی که آمده بود تا دست ما را در دست زن خارجی قرار بدهد، بی‌توجهی کردم. او با عصبانیت از جلوی ما عبور کرد. بعد به او گفتم: این مجلس که تو ترتیب داده‌ای، حرام است. و وی با فریاد «حرام، حرام» از آنجا دور شد.

در همان حال رئیس هلال احمر عربستان سعودی که در سفر حج با او آشنا شده بودم، پیش من آمد و گفت: من فرزند روحانی هستم و از نظر ما بعد از نماز مغرب هیچ چیزی اشکال ندارد. ولی ما این فتاوی‌های حضرات را نپذیرفتیم و بعد از صرف شام تصمیم گرفتیم محل میهمانی را ترک کنیم. به نماینده هلال احمر پاکستان نیز که با عنوان جمهوری اسلامی پاکستان در آنجا شرکت کرده بود و خیلی به حضرت امام^(ع) و انقلاب اسلامی ابراز ارادت می‌کرد، گفتیم که آقای عزیز شما هم بیایید با هم برویم. او گفت: من راه را بلد نیستم. گفتیم: ما شما را می‌رسانیم. گفت: من کلید اتاق را ندارم. گفتیم: بسیار خب شما در اتاق ما استراحت کنید، ما در اتاق تخت اضافه داریم. با این حال او حاضر نشد که با ما بیاید. شب را در آنجا ماند و در محفل شب‌زنده‌داری آنها شرکت کرد. ما به هتل برگشتیم و استراحت کردیم.

صبح روز بعد در محل کنفرانس نماینده پاکستان که بین من و نماینده عراق نشسته بود، در جا مُرد و تلاش امدادی مشترک من و رئیس جمعیت هلال احمر عراق هیچ اثری بر او نبخشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد. چه سرانجام بد و زشتی که حجت هم بر او تمام شده بود، چراکه ما اصرار زیادی به او کردیم که با ما به هتل بیاید و از این شب شوم خودش را نجات دهد، ولی او نتوانست و به آن سرانجام دچار شد.

ایشان فرمودند که کار خوبی است و افرادی را معرفی کردند. ما با آن افراد تماس گرفتیم و در آخر به نتیجه رسیدم که حضرت آیت الله سید علی غیوری با توجه به سوابق خدمات امدادی در حوادث طبیعی و نیز خدمت به محرومین، مناسب‌ترین فرد برای این کار است.

ایشان را به دفتر حضرت امام^(ع) معرفی کردیم. چند روز بعد مرحوم حاج احمد آقا با من تماس گرفتند و گفتند که امام فرمودند به آقای فیروزآبادی بگویید مگر امام باید در همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی نماینده تعیین کند؟ من به عرض ایشان رساندم که نه، لازم نیست امام در همه سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها نماینده تعیین کنند، ولی اینجا جمعیت هلال احمر است. جمعیت هلال احمر یک جمعیت خیریه مردمی است و بیشتر امکاناتش از محل وقف، صلح، هبه و کمک‌های مردمی تأمین می‌شود. برای اینکه کارها به نحو صحیح انجام شود، نیاز به نظر شرعی است و بعد هم در شرایط امدادی و در وضعیت‌های رسیدگی به مردم محروم و مستضعف و ستم‌کشیده، حضور نماینده رهبری و نماینده امام^(ع) می‌تواند نقشی آرامش‌بخش برای مردم داشته باشد. حاج احمد آقا دوباره مراتب را به عرض حضرت امام^(ع) رساندند و یک روز ظهر بحمدالله حکم آقای غیوری از رادیوی جمهوری اسلامی ایران شنیده شد. در متن آن حکم امام تأکید فرمودند که به درخواست مسئولین جمعیت هلال احمر من آقای سید علی غیوری را به عنوان نماینده خود در آن جمعیت تعیین می‌کنم. در نتیجه بحمدالله جمعیت هلال احمر به صورت یکی از نهادهای انقلاب اسلامی متجلی شد.

مشکلات و چالش‌ها

بیشتر از یک سال از فعالیت من در جمعیت هلال احمر نگذشته بود و کارها پیشرفت بسیار خوبی داشت که یک حادثه عجیب در آن زمان اتفاق افتاد و آن اینکه شورای مرکزی جهاد سازندگی کشور به هم خورد و آقای عبدالله نوری به عنوان نماینده امام در شورای مرکزی تعیین شدند. قرار بود اعضای شورای جهاد سازندگی که شامل آقایان علیرضا افشار، عباس آخوندی و حسین آلاپوش بود، تغییر کند.

احساس ما نسبت به این مسائل این بود که قصد دارند جهاد سازندگی را منحل کنند و از جهاد سازندگی و آن چیزی که منظور حضرت امام^(ع) و حکم امام^(ع) بود، چیزی باقی نخواهد نگذارند. این احساس خطر مختص بنده نبود، بلکه در دل تمام اعضای خدوم و خدمتگزار شورای مرکزی جهاد سازندگی در کشور وجود داشت. این حس، بنده را وادار کرد

که در این موضوع به طور فعال وارد شوم؛ چنان که که تا آن لحظه نیز روابط خودم را با جهاد سازندگی قطع نکرده بودم و در کنفرانس‌ها و جلسات اصلی آنها شرکت می‌کردم. گرچه نتیجه آن فعل و انفعالات هیچ ارتباطی با من نداشت و ما هم نقشی در آن نداشتیم.

بالاخره نگرانی ما منجر به این شد که آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت، گفتند که من بایستی اعضای جدیدی برای شورا تعیین کنم. بنابراین از من دعوت کردند که به عنوان عضو شورای جهاد مرکزی مسئولیت بپذیرم. من به ایشان عرض کردم در صورتی می‌توانم بپذیرم که برادران دیگری مثل دکتر سید حسن قاضی‌زاده هاشمی نیز بپذیرند. با حسن هاشمی صحبت کردم و ایشان پذیرفت. بعد آقای مهندس موسوی احکامی را برای بنده، دکتر هاشمی، آقای مهندس زنگنه و آقای فروزش صادر کردند و به این ترتیب شورای جدیدی برای جهاد سازندگی مرکزی تعیین شد.

خدا می‌داند که تنها انگیزه من برای رفتن به جهاد، حفظ شورای مرکزی جهاد و دفاع از موقعیت جهاد در راه خدمت به محرومین روستاهای کشور بود. در این راه سر از پا نمی‌شناختم. در حالیکه مصالح شخصی، شغلی و تحصیلی من اقتضا می‌کرد در سرپرستی هلال احمر باقی بمانم، از مزایای آن استغناء کنم و مراحل بعدی رشد را در بخش بهداشت و درمان کشور که سابقه خوبی هم در آن داشتم طی کنم.

برای تعیین فردی به عنوان جانشین خودم در هلال احمر، ابتدا با شهید عزیز جامعه پزشکی آقای دکتر رهنمون صحبت کردم. دکتر رهنمون در حال تشکیل بیمارستان نجمیه بود. او را به هلال احمر دعوت کردیم. به ایشان گفتم: جناب عالی را من از طبس می‌شناسم. اگر بیایید و جانشین جمعیت هلال احمر بشوید، بعداً ان شاء الله وزیر بهداشتی می‌شوید و به این ترتیب رشد هم می‌کنید. ولی او گفت: نه، من بین خودم و خدا عهد بسته‌ام که همین بیمارستان نجمیه را راه اندازی کنم تا سپاه یک بیمارستان داشته باشد. این کار هنوز تمام نشده است و من می‌خواهم اینجا بمانم، تا این کار را تمام کنم.

نمی‌دانم که بالاخره بیمارستان نجمیه را تمام کرد یا نه. شهید شد. خدا او را رحمت کند. خدا او را با اخلاصش در جوار ابرار در بهشت و در کنار رسول الله^(ص) جای دهد. بعد از دکتر رهنمون به سراغ بچه‌های مشهد رفتم. بهترین انتخاب دکتر فرهادی بود. ایشان را دعوت کردم و به عنوان جانشین آمدند. ضمن اینکه نماینده وزارت فرهنگ و آموزش عالی در شورای عالی انقلاب فرهنگی بودند، به عنوان جانشین جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران هم مشغول شدند. تا یک سال بعد هم که من در جهاد سازندگی به عنوان عضو شورای جهاد خدمت



می‌کردم، ایشان کار جانشینی جمعیت هلال احمر را ادامه دادند.

امداد در جبهه

طی حضور در هلال احمر برای من حوادث بسیار مهمی پیش آمد که نمی‌شود به سادگی از کنار آنها گذشت. مهمترین واقعه در هلال احمر، نقش آفرینی در جبهه‌ها و حمایت از رزمندگان اسلام بود. تا قبل از اینکه من ریاست جمعیت هلال احمر را به عهده بگیرم، آنجا به عنوان یک سازمان با امکانات و با تجهیزات فراوان در خدمت تبلیغات ریاست جمهوری بنی صدر و حمایت از فعالیت‌های سیاسی او بود و بهزادها همه همتش را در جهت این اهداف به کار گرفته بود. البته تأمین بنزین ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران را نیز هلال احمر به عهده داشت. آنچه که اهمیت دارد، این بود که هلال احمر باید در امداد و درمان جبهه‌ها حضور می‌داشت. من به نمایندگی از هیأت اجرایی هلال احمر به مناطق جنگی مسافرت می‌کردم. در جبهه‌ها از لحاظ امدادگری، تخلیه مجروحین، رساندن بیماران به بیمارستان‌ها و نحوه پشتیبانی بیمارستان در پشت جبهه تحقیق می‌کردیم. من خودم در قلاویزان و بازی‌دراز حاضر شدم و سنگرهای خطوط مقدم و مشکلات امدادگری و درمانی رزمندگان را از نزدیک دیدم و بسیار تأسف خوردم. لذا

تصمیم گرفتیم اقدامی فوری در جهت پشتیبانی و امداد در جبهه‌ها به عمل بیاوریم.

بلافاصله بعد از بازگشت، معاون جمعیت هلال احمر را به کشورهای حاشیه خلیج فارس اعزام کردم و گفتم هر تعداد خودروی دودیفرانسیل شاسی‌بلند را که مناسب آمبولانس است و در منطقه وجود دارد، خریداری کند و برای تبدیل به آمبولانس به کشور بیاورد. اورفت و در مدت کوتاهی صد و بیست دستگاه خودروی شاسی‌بلند دودیفرانسیل را وارد کرد. همه آنها را تبدیل به آمبولانس کردیم و بر حسب نیاز جبهه‌ها بین مناطق جنوب، ایلام و غرب تقسیم کردیم.

حالا بگذریم از اینکه بعضی نیروها چه برخوردی با این آمبولانس‌ها کردند. در مرحله اول تعدادی از آمبولانس‌ها برای استفاده اختصاصی برخی فرماندهان صادره شده و اتهاماتی نیز به ما وارد شد که اینها معلوم نیست برای چه این خودروها را تهیه کرده‌اند و به این وسعت به جبهه‌ها ریخته‌اند، شاید منظورشان جمع‌آوری اطلاعات باشد.

حرکت دوم ما تربیت امدادگر بود. همزمان بلافاصله به تمام جمعیت‌های هلال احمر در سراسر کشور ابلاغ شد که کلاس‌های آموزش امدادگری تشکیل دهند و با جذب نیروهای داوطلب مردمی، آموزش امدادگری داده و آنها را به صورت امدادگر به جبهه‌ها اعزام کنند. اولین گروه جمعیت هلال احمر با هماهنگی بسیج و سپاه به جبهه اعزام شد، ولی



آنچه که اهمیت دارد، این بود که هلال احمر باید در امداد و درمان جبهه‌ها حضور می‌داشت. من به نمایندگی از هیأت اجرایی هلال احمر به مناطق جنگی مسافرت می‌کردم. در جبهه‌ها از لحاظ امدادگری، تخلیه مجروحین، رساندن بیماران به بیمارستان‌ها و نحوه پشتیبانی بیمارستان در پشت جبهه تحقیق می‌کردیم.

برادران عزیز ما در هلال احمر از جمله دکتر آقایی، آقای گنج‌آبادی و شهید شیرمحمدی صورت گرفت و تعداد زیادی خودروی آمبولانس برای انتقال مجروحین به جبهه‌ها فرستاده شد. امدادگران زیادی نیز در استان‌ها و شهرستانهای مختلف تربیت شده و به صورت بسیجی به جبهه اعزام شدند. آنها آموزش امدادگری را در جبهه‌ها به اجرا درآوردند و به خطوط مقدم جبهه رفتند. این اولین بار بود که امدادگران همراه رزمندگان به خطوط مقدم جبهه می‌رفتند. این مسئله هم مورد اعتراض بعضیها قرار گرفت و حتی موضوع به تهران منتقل شد. از طریق ریاست شورای عالی دفاع به من منتقل شد که شما با چه استدلالی نیروهای امدادگر را به خط مقدم می‌فرستید. گفتیم افراد ممکن است آنجا مجروح شوند و در آنجا امدادگری برای انتقال مجروحین نیست. امدادگران موظف هستند به خط مقدم بروند و مجروحین را از خط مقدم تخلیه کنند. خوشبختانه مقام معظم رهبری که ریاست شورای عالی دفاع را بر عهده داشتند، استدلال ما را پذیرفتند و ما توانستیم کار ستاد امداد جبهه در هلال احمر را به خوبی دنبال کنیم. فعالیت‌های امدادی هلال احمر در جبهه‌ها آنقدر وسعت و سرعت گرفت که تعداد شهدای هلال احمر که در سال ۵۹ فقط ۴ نفر بودند و در جاده‌ها به شهادت رسیده بودند، به حدود ۱۱۷ نفر رسید. همه این شهیدان در جبهه در خطوط مقدم به شهادت رسیدند.

متأسفانه اینها هم با همان مشکلات آمبولانس‌ها مواجه شدند. در جبهه‌ها به آنها گفته شد که ما نمی‌توانیم شما را بپذیریم. خوشبختانه با اعتراض ما، برادر عزیزم امیر علی شمخانی که جانشین وقت نیروی زمینی سپاه بود، به جمعیت هلال احمر آمد و با هم صحبت کردیم و به توافق رسیدیم. گفتیم: اصلاً ما اسم اینها را امدادگر نمی‌گذاریم. اسم اینها بسیجی است. یا اینکه شما اصلاً بسیجی به ما معرفی کنید تا به آنها آموزش امدادگری بدهیم و به برانکارد و آمبولانس مجهزشان کنیم و بفرستیم‌شان به جبهه برای اینکه مجروحین را تخلیه کنند. علاوه بر این دو، «ستاد امداد جبهه هلال احمر» را هم در هلال احمر تشکیل دادیم. ایده تشکیل این ستاد متعلق به شهید شیرمحمدی بود. ایشان کارمند سازمان مسکن جمهوری اسلامی بود و در جبهه با یک خواهر پرستار ازدواج کرده و انگیزه کار در جبهه‌ها و دفاع از رزمندگان اسلام در او بسیار قوی بود. ما بعد از بررسی نظرانی را آورده بود که پسندیدیم. من برای تشکیل ستاد امداد جبهه هلال احمر به او اختیار تام و امکانات و تجهیزات دادم. وقتی دیدیم با خودروهای نو آن‌طور رفتار شد، تصمیم گرفتیم خودروهای جیب آه‌ور که خودروهای مناسبی برای آمبولانس و مناسب جاده‌های خاکی بودند، از داخل کشور خریداری و جایگزین خودروهای خریداری‌شده از خارج کشور و خودروهای جیب آه‌وی سازمان‌های دولتی کنیم و این خودروها را به جبهه‌ها بفرستیم. بحمدالله این کار با تلاش



پیادی از زندگی و خدمات شهید نذیر شرکا

متولد هفتم آبان ماه سال ۱۳۳۶ در شهر کاظمین
فارغ التحصیل رشته علوم آزمایشگاهی
شهادت: بیست و پنجم تیر ماه سال ۱۳۶۱ در
شلمچه
آرامگاه: بهشت زهراى تهران، قطعه ۲۶، ردیف ۹،
شماره ۳۰

نذیر شرکا در پاییز سال ۱۳۳۶ در شهر کاظمین متولد شد. وی در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شد. مادرش از همان کودکی او را با تعالیم قرآن و احکام اسلام آشنا کرد. نذیر در این شرایط کودکی کرد و به دبستان راه یافت. با هوش و استعدادی که داشت، کل دوران ابتدایی را با موفقیت کامل و با رتبه شاگرد اولی به پایان رساند. در سال ۵۰ رژیم بعثی عراق، خانواده نذیر را به جرم ایرانی الاصل بودن از عراق اخراج کرد. نذیر در آن زمان نوجوانی چهارده ساله بود. پس از مهاجرت به ایران، نذیر تا پایان دوره متوسطه در تهران درس خواند. بعد به مجتمع علوم پیراپزشکی راه یافت و پس از سه سال و نیم، در رشته علوم آزمایشگاهی فارغ التحصیل شد.

نذیر انجام فرایض دینی را از هشت نه سالگی شروع کرده بود و در طول زندگی اش هیچ وقت این فرایض را ترک نکرد. قرآن را با صدایی زیبا تلاوت می کرد و طوری می خواند که انگار با تمام وجود کلمه به کلمه آنچه را که می خواند درک می کند. تقید نذیر به انجام فرایض اسلامی در اخلاق و رفتار و کلامش اثر گذاشته بود و تعلق خاطر مذهبی اش را راحت می شد فهمید. متین، آرام، خوشرو، بسیار صمیمی و مهربان بود. عصبانیت در وجودش جایی نداشت و همیشه خندان بود. از مشکلات زندگی نمی نالید، با صبر با آنها برخورد می کرد. شکیبایی اش چشمگیر بود و بی‌ریایی و اخلاصی که در کارهاش داشت خیلی آشکار بود. ایثار و فداکاری در وجودش بود و به همین خاطر از کمک به مستمندان و مستضعفان دریغ نداشت. در تعطیلات تابستان برای دست‌گیری از مردم محروم به دهات دورافتاده مثل اسدآباد همدان و زاهدان و... می رفت و خدمت به آنها را خدمت به خداوند و اجرای فرمان خدا می دانست. همیشه می گفت کاری را انجام بدهید که در آن رضای خدا باشد، هر چند به ضررتان تمام شود.

فروتنی و تواضع نذیر هم زبازد بود، در برابر دوستان و خانواده، به خصوص در برابر پدر و مادرش بسیار خاشع بود. احترام گذاشتن به بزرگترها، بالاخص به پدر و مادر را، برای خودش و دیگران واجب می دانست. هیچ وقت کسی ندید که او کوچکترین بی ادبی و بی احترامی و گستاخی با خانواده اش و با دیگران داشته باشد و یا حتی با آنها با صدای بلند صحبت کند. به صله رحم مخصوصاً نسبت به اقوام ضعیف‌تر، و رفق و فتق امورشان اهمیت می داد. نذیر به مادیت بی اعتنا بود. از زندگی تجملاتی دوری می کرد. ظاهرش همیشه ساده بود. بیشتر وقتش به مطالعه می گذشت و اینکه چیزهای تازه‌ای یاد بگیرد برایش ارزشمند بود. درباره موضوعات مختلف همیشه سؤالاتی داشت و دنبال کشف جواب‌هایش می گشت. هیچ حرف و ادعایی را بدون سند و دلیل نمی پذیرفت و اگر به این نتیجه می رسید که حرفی پوچ و بی معنی است، برابرش می ایستاد و با منطق قوی

و درک عمیق گفت‌وگو می‌کرد، و کمتر کسی بود که بتواند در بحث از او پیشی بگیرد. با این وجود کم‌حرف بود و در عوض پرتلاش. هیچ وقت بی‌معنی حرف نمی‌زد و می‌گفت حرف زدن بیجا به غیبت و دروغ می‌کشد. همیشه شنونده خوبی برای صحبت‌های دیگران بود. در یک کلام آدم باجذبه‌ای بود، طوری که همه دوستش داشتند.

همزمان با فارغ‌التحصیلی از دانشگاه با اوج گرفتن تظاهرات انقلاب به صف مردم پیوست و تا سرنگونی رژیم و پیروزی انقلاب اسلامی قدم به قدم همراه با این جریان پیش رفت. بعد از پیروزی انقلاب در مساجد و بسیج فعالیت می‌کرد تا اینکه در سال ۵۹ به خدمت سربازی اعزام شد. بعد از دوره آموزشی به پایگاه نهم شکاری استان هرمزگان بندرعباس منتقل شد که همزمان با ناآرامی‌های دوره بنی‌صدر بود.

یکی از کارهای نذیر در طول دوره سربازی‌اش، کمک‌رسانی به محرومین آن خطه بود و غیر از آن در دایره سیاسی ایدئولوژیک (عقیدتی - سیاسی) ارتش، مراکز جهاد سازندگی، ستاد نماز جمعه و وزارت ارشاد اسلامی فعالیت‌هایی داشت. از همه مهمتر اما در خود پایگاه شکاری بود که نقش مؤثری داشت و به عنوان یکی از مهره‌های مهم تشکیلاتی نیروهای مکتبی شناخته می‌شد. در پایگاه کار اصلی نذیر در بهداری بود. او با استفاده از تخصصش در رشته بیولوژی و میکروبیشناسی و با زحمت فراوان و پیگیری‌های مداوم موفق شد در سال ۱۳۶۰ آزمایشگاه مجهز و کاملی در آن پایگاه ایجاد کند و در همان جا مشغول به کار شد.

در مدتی که در آن آزمایشگاه کار می‌کرد، موفق شد دو مورد سرطان خون را تشخیص بدهد، که توجه و تشویق پزشکان و استادانش را در پی داشت.

در پایگاه نذیر را به عنوان یک انقلابی متعهد و متخصص می‌شناختند؛ کسی که حاضر بود جان‌ش را هم برای پیشبرد اهداف انقلاب فدا کند. از کار زیاد گله نمی‌کرد و حتی تا ساعات‌ها بعد از پایان وقت اداری مشغول کار بود. از طرفی مثل همیشه مقید به امور مذهبی بود و نماز جمعه و دعای کمیل و سایر امور مذهبی از او ترک نمی‌شد. این شد که بعد از مدتی به توصیه امام جماعت پایگاه، پیش‌نمازی مسجد را به عهده گرفت و از آن به بعد کارهای تازه‌ای به مجموع پرکاری‌هایش اضافه شد؛ از جمله تشکیل کلاس عربی که نذیر به واسطه تسلط کاملش به این زبان تدریس در این کلاس را به عهده گرفت. نذیر علاوه بر عربی، فرانسوی و انگلیسی هم بلد بود و قدری هم آلمانی می‌دانست.

جمع شدن این همه توانایی و خصلت‌های خوب در وجود یک نفر واقعاً شگفت‌انگیز است و در گفتن به اغراق پهلوی

می‌زند.

با شروع جنگ با اینکه مشتاق حضور در خط مقدم بود، اما احساس می‌کرد وجودش در آن منطقه محروم مفیدتر است. با این حال اما در کار کمک‌رسانی به جبهه بود و با جمع‌آوری پول و وسایل موردنیاز جبهه‌ها و بسته‌بندی مواد غذایی و باقی اقلامی که به جبهه‌ها فرستاده می‌شد، در پشت جبهه فعال بود.

سه ماه به پایان خدمتش مانده بود که دواطلبانه به جبهه رفت. در همان روزها مقدمات سفر حش هم فراهم شده بود و مترصد این بود که به مکه برود. اما نذیر جبهه را انتخاب کرد. می‌گفت کربلا و نجف و کاظمین و بیت‌المقدس و سوریه را زیارت کرده‌ام، آرزویم زیارت کعبه است، اگر زنده برگردم که به زیارت خانه خدا می‌روم، اما اگر شهید بشوم به زیارت خود خدا خواهم رفت.

در جبهه آرام و قرار نداشت و از جمله مسئولیت‌هایی که طی دو ماه حضورش در جبهه بر عهده گرفت فرماندهی یک گروه شصت نفری در گردان ۳ از لشکر ۷۷ پیروز خراسان بود.

نذیر شرکا در اواخر ماه رمضان در عملیات رمضان، پس از چهار روز مقاومت دلیرانه و شجاعانه، در روز بیست و پنجم تیر ماه سال ۶۱ در هشت کیلومتری خرمال (در خاک دشمن) به شهادت رسید.

وصیتنامه شهید نذیر شرکا

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سپاس فراوان به ارواح پاک و مطهر شهیدان راه حق، از شهدای صدر اسلام تا شهدای کربلا و از شهدای کربلا تا شهدای کربلای سرزمین مقدس و گلگون ایران و با درود به رهبر و ناجی مستضعفان جهان حضرت امام خمینی و با درود بی‌پایان به امت شهیدپرور و مقاوم حزب الله.

پدر و مادر عزیزم و خواهران و برادران گرامی‌ام! سلام بر شما و درود بر شما که با تحمل مشقات بسیار مرا تربیت و روانه اجتماع کردید، که اگر این تربیت نمی‌بود، به این حد از روحیه و معنویات نمی‌رسیدم. علت اینکه به جبهه آمدم این بود که رضایت خداوند متعال را در این کار حس می‌کردم و امیدوارم این احساس ناشی از شعور و بیداری درست باشد. بنده با کمال علاقه و سرشار از رضایت به اینجا آمدم تا بتوانم دینم را به خون شهیدان ادا کرده باشم و سرنوشت محتوم این است که یا دشمنان راه حق را نابود کنیم یا اینکه با دادن خون خود بتوانیم شاهد و اثبات‌کننده عینی جنایت جنایتکاران و ابرقدرت‌های ستمگر شرقی و غربی باشیم.

یاد باد آن روزگاران، یاد باد



زنده‌یاد دکتر علی غفوری جراح پیشکسوت دفاع مقدس

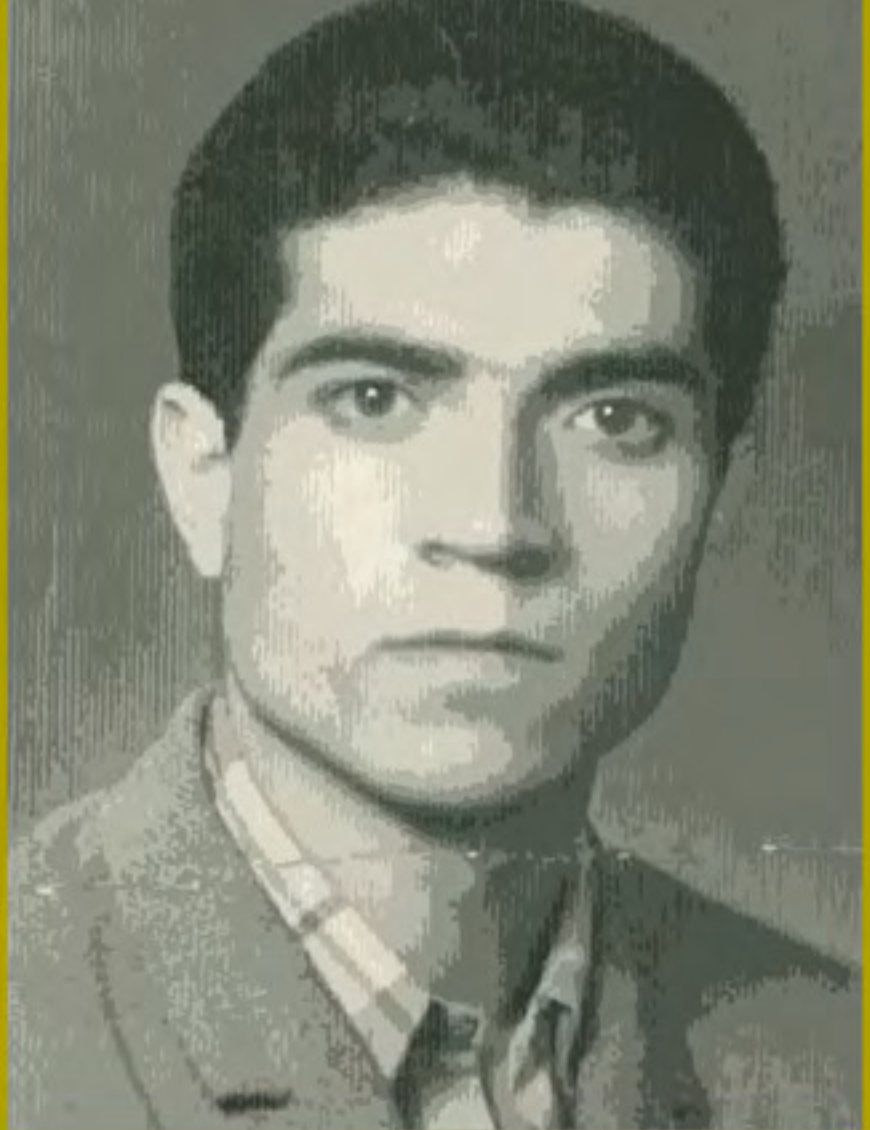
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ
وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

مرحوم دکتر علی غفوری در زمان جنگ و پس از آن سهم قابل توجهی در حوزه بهداشت و درمان کشور داشتند و به عنوان مدیر بهداری در استان‌های سیستان و بلوچستان، اصفهان و تهران در سطح وزارتخانه (معاونت فرهنگی و دانشجویی) و در دانشگاه‌ها (مدیرگروه و عضو هیأت علمی) و در بنیاد جانبازان و بهزیستی حضور داشتند. حضور او در دوران جنگ تحمیلی در مراکز درمانی صحرایی، اعم از بیمارستان‌های صحرایی و اورژانس‌های صحرایی قابل توجه است. درمان مجروحین توسط وی فقط محدود به دوره هشت سال دفاع مقدس نبود، بلکه تعداد قابل توجهی از آن مجروحین عزیز که در طول بیش از سی سال از پایان دفاع مقدس گاه همچنان احتیاج به دریافت خدمات درمانی، به خصوص در حوزه جراحی، داشتند، توسط مرحوم دکتر غفوری مورد معالجه قرار گرفته و او کارهای درمانی آنها را انجام می‌داد.

جهاد برای او ادامه داشت، چنانکه برای گروه پزشکی جنگ ادامه خواهد داشت. مرحوم دکتر غفوری به حق از مشاهیر پزشکی دفاع مقدس است.

تولد و تحصیلات

دکتر غفوری مثل اغلب جوان‌های کشورهای مثل بسیاری از متخصصین پزشکی، زندگی عجیب و غریبی را داشت. او در یک خانواده نسبتاً فقیر، از پدر و مادری بسیار متدین و اهل نماز شب، در ورزنه اصفهان که پیش از انقلاب روستا بود و حالا شهر کوچکی است، به دنیا آمد. خواندن روزانه یک یا دو جزء قرآن در خانه آنها رسم بود. خودش نقل می‌کرد: «استعدادم در یادگیری خوب بود. ولی گاهی اوقات باید کار می‌کردم تا بتوانم درس بخوانم. در مقطعی از زندگی برای درس خواندن باید پنج شش کیلومتر راه می‌رفتم. در زمستان آب و هوای ورزنه سرد و خشک، و در تابستان با دمای چهل و پنج درجه گرم و



خودش نقل می‌کرد:
«وقتی به چابهار رفتم تا
از مسئول شبکه بهداشت
پول بگیرم، گفت ما پول
نداریم. تو خودت اگر
پول داری، خرج کن. کار
خوبی است. بعداً اگر
پولدار شدیم، طلب شما را
می‌دهیم.»

سال‌ها دانشجویان پزشکی رتبه اول را به دستور شاه به سیستان و بلوچستان اعزام می‌کردند. (احتمالاً به این دلیل که در آن مناطق امکان معنادار شدن این دانشجویان فراهم بود. اینکه چرا این کار را می‌کردند و این دستور را می‌دادند، الله اعلم.) بنابراین او برای خدمت سربازی، به عنوان افسر سپاه بهداشت به استان سیستان و بلوچستان و به روستایی به نام نگور اعزام شد (این روستا در منطقه‌ای بین پیشین و چابهار قرار دارد.) و در خانه بهداشت آنجا که درمانگاه کوچکی داشت، مشغول خدمت شد. در آن ایام ماهیانه پنج هزار تومان حقوق دریافت می‌کرد. خودش نقل می‌کرد: «من از این پنج هزار تومان حداکثر هزار تومانش را خرج خودم می‌کردم و چهار هزار تومان اضافه داشتم.»

مبارزه با بیماری وبا

درمانگاه نگور مشکلات و ایرادات زیادی داشت. دکتر غفوری با هزینه شخصی شروع به برطرف کردن مشکلات درمانگاه می‌کند و آنجا را آباد می‌کند. کم‌کم شبکه بهداشت

خشک بود. روزی که دیپلم گرفت، یکی از دو نفری بود که توانسته بودند در ورژن دیپلم بگیرند. او متولد سال ۱۳۲۸ بود و دیپلمش را در سال ۱۳۴۶ گرفت.

سپس برای ورود به دانشگاه امتحان داد و همچون برادرش، مهندس محمد غفوری، در امتحانات ورودی رتبه اول کشور را به دست آورد و در رشته پزشکی در چند دانشگاه قبول شد. برای دوره رزیدنتی نیز در چند دانشکده پزشکی پذیرفته شد که در آخر دانشگاه تهران را انتخاب کرد و در آنجا درس خواند.

دوران دانشجویی‌اش همزمان با اوج مبارزات دانشجویی بود. در همان سال‌ها با مرحوم دکتر علی شریعتی و شهید مرتضی مطهری و مشی مبارزاتی حضرت امام^(ع) آشنا شده و به یک فعال دانشجویی تبدیل شد. با این وجود با کسب رتبه اول کشور در سال ۱۳۵۲ درس پزشکی‌اش را به پایان رساند.

خدمت سربازی

وی بعد از پایان تحصیلات به خدمت سربازی رفت. در آن

زاهدان و بخشدار و فرماندار متوجه این تغییرات می‌شوند، خودش نقل می‌کرد: «وقتی به چابهار رفتم تا از مسئول شبکه بهداشت پول بگیرم، گفت ما پول نداریم. تو خودت اگر پول داری، خرج کن. کار خوبی است. بعداً اگر پولدار شدیم، طلب شما را می‌دهیم.» در همان مقطع سربازی در آن منطقه بیماری وبا شایع می‌شود. دکتر غفوری می‌گفت: «به بعضی از مناطق که نمی‌توانستیم با ماشین برویم، با شتر می‌رفتیم. بالاخره مرکز اپیدمی را پیدا کردیم و شروع به مبارزه با بیماری وبا کردیم. بالاخره تا حدودی بیماری وبا را تحت کنترل قرار دادیم.» این خبر اول به زاهدان رسید و بعد به وزیر وقت بهداری هم رسید و در نتیجه برای دکتر غفوری لوح تقدیر و تقدیرنامه فرستادند. وی بعد از وقوع انقلاب در مقطع کوتاهی به زابل رفت و مسئول شبکه بهداشت زابل بود.

خدمات صادقانه و انقلابی

انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی^(ره) در رویه فرهنگی جامعه تغییراتی به وجود آوردند که شامل حال پزشکان و جراحان نیز شد. سیره عملی و سیره اعتقادی دکتر غفوری نیز بیانگر تأثیری است که از این تغییرات گرفت. اگر انسانی سیره اعتقادی نداشته باشد نمی‌تواند دست به اقدامات خداپسندانه بزند، چنانکه دکتر غفوری کرد و خانه و زندگی و مطب و طبابت در شهر را رها کرد تا به جبهه‌ها و بیمارستان‌های صحرایی برود.

دکتر غفوری جزو جراحانی بودند که آلوده نشد. یک جراح قفسه صدی و فوق‌متخصص و استاد تمام بود



دکتر حریرچی در روز تشییع جنازه دکتر غفوری گفت: «اگر به من می‌گفتند، من می‌گفتم نه. من ایثارگری دکتر غفوری را ندارم، چون رزیدنتی جراحی خیلی دوره سختی است. او این دوره جراحی را نیمه‌تمام رها کرد و با حکم وزیر وقت مسئول سازمان منطقه‌ای بهداشتی سیستان و بلوچستان شد.»

بگیرد. او به دلیل خدمت در نظام جمهوری اسلامی این مسئولیت را می‌پذیرد. دکتر حریرچی در روز تشییع جنازه دکتر غفوری گفت: «اگر به من می‌گفتند، من می‌گفتم نه. من ایثارگری دکتر غفوری را ندارم، چون رزیدنتی جراحی خیلی دوره سختی است. او این دوره جراحی را نیمه‌تمام رها کرد و با حکم وزیر وقت مسئول سازمان منطقه‌ای بهداشتی سیستان و بلوچستان شد.»

ویژگی‌های برجسته دکتر غفوری تدین

به عنوان کسی که به مدت چهل و یک سال، از سال ۱۳۵۸ با او فامیل و رفیق بودم، شهادت می‌دهم که تدین بارزترین ویژگی او بود که بسیار زبانزد است و اکثر قریب به اتفاق رفقای متدین او به دلیل ویژگی دین‌داری جذب و جلب او شدند. او آدم متدین و به تعبیری آدم اصولی بود. در دینش پایدار بود. آنچه از دین در شیرازه وجود او رفته بود و در سلول‌های او قرار گرفته بود، قطعاً و یقیناً نشأت گرفته از شیر مادر و لقمه حلال پدر و تلاش‌ها و علاقه خودش و محیط تربیتی‌ای بوده که از دوران کودکی در شکل گرفتن شخصیت او و بعد زندگی او تأثیرگذار بوده است. پدرش را ندیده بودم، چون قبل از آشنایی ما به رحمت خدا رفته بود. ولی مادرش جزو مادرانی بود که هر روز در خانه‌اش ختم قرآن داشت. مادرش هم متدین گره‌گشا بود. حتی در سن نود سالگی همه فامیل می‌خواستند که حاجیه خانم از آنها گره‌گشایی بکند.

یک شب قبل از فوت دکتر غفوری، در شب نوزدهم رمضان، وقتی می‌خواستم از حضورشان مرخص شوم، تمایل داشت که من همچنان باشم. من تا آخرین روز با آقای دکتر بودم، پسر و دامادم هم ناظر بودند. من تا لحظه آخر هر آنچه از او

اما هرگز گرفتار پول گرفتن از بیماران نشد. بارها می‌گفت: «پول گرفتن از مریض را مکروه می‌دانم.» او فقیه نبود ولی برداشت شخصی‌اش این بود. می‌گفت: «آن مریض سرطانی که من باید عملش کنم، هشت تا ده ساعت زمان عملش طول می‌کشد و با تعرفه‌های خصوصی باید ده تا بیست میلیون تومان بپردازد. بیمار مگر با طیب خاطر این پول را می‌پردازد؟ نه. باید زندگی خود را بفروشد و آن پول را به من بدهد. باید قرض کند. لذا من گرفتن این پول را برای خودم حرام می‌دانم.» و نمی‌گرفت.

در ازای خیلی از عمل‌های بزرگی که برای روستاییان انجام می‌داد، یک دبه دوغ یا یک دبه ماست برایش می‌آوردند. درحالی‌که اجرت عمل مثلاً پنجاه میلیون تومان بود. او می‌گرفت و می‌گفت اینها اجرت‌المثل است که به من دادند. امروزه فضا عوض شده و فضای اجتماعی به سمت دنیا و نیازدگی رفته است. البته این موضوع فقط منحصر به گروه پزشکی نیست و سایر گروه‌های اصلی اجتماع هم گرفتار شده‌اند.

مسئولیت سازمان بهداشتی منطقه‌ای سیستان و بلوچستان

قبل از انقلاب و همزمان با پیروزی انقلاب دکتر غفوری تصمیم گرفت تخصص بخواند. امتحان داد و در اصفهان، مشهد و تهران قبول شد که در آخر دانشگاه تهران را برای ادامه تحصیل در رشته جراحی انتخاب کرد.

چنان جراحی بود که در سال اول جراحی وزیر وقت بهداشتی با توجه به آن تجربیات در سیستان و بلوچستان او را به دفتر وزارتخانه دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که مسئولیت سازمان بهداشتی منطقه سیستان و بلوچستان را به عهده

روزه‌مان را می‌گرفتیم هم زیارت می‌کردیم. او در رفتن به حرم مشتاق‌تر از من بود. ساعت‌های طولانی در حرم می‌ماند و قرآن و دعا می‌خواند.

از دیگر ویژگی‌های دین‌دارانه دکتر غفوری این بود که هرگز یک سهام نخرید، با اینکه تمام دوستانش پیگیر بودند که او به بیمارستان آنها برود. اکثر سهامداران و شاغلان خصوصی‌ترین و عالی‌ترین بیمارستان‌های کشور از رفقا و شاگردهای او بودند. خودش می‌گفت: «به خانه ما می‌آیند و التماس می‌کنند که

از کارکنان اتاق عمل و از بخش‌های جراحی و مدیران بیمارستان‌ها پرسید که آقایان عبدالله و عبدالرسول، کدام دکتر جراح بیشترین عمل جراحی را برای فقرا بدون چشمداشت انجام می‌داد. حتماً همه خواهند گفت که آقای دکتر غفوری

دیدم تدین و دین‌داری بود. آن شب سه توصیه به من داشت که مصداق دین‌داری هستند؛ اول: «هیچ وقت حمایت از یتیمان را رها نکن و این یک کار مستمر است نه یک کار مقطعی. همین مؤسسه امدادگران عاشورا را استمرار بدهید.» دوم: «هر جا مردم و مسئولین از رهبری فاصله گرفتند، هم مردم هم مسئولین ضرر کردند. کسی که می‌توانیم صد درصد به او تکیه بکنیم و از منظر من هیچ آلودگی به دامنش نیست، در دوران حضرت امام^(ع)، امام بود و امروز مقام معظم رهبری است.» سوم: «چون بیشتر از من دوستان من را می‌بینید، اگر احوالی از من پرسیدند، از جانب من حلالیت بطلبید.» شاید آن روز او می‌دانست که دارد تمام می‌شود، ولی من نفهمیده بودم. شب آخر حرف‌های زیادی به من زد. گفت: «خدا به من لطف کرده و بخش‌های زیادی از قرآن و مفاتیح را حفظ هستم. البته الان حالم خوب نیست و حافظه‌ام یاری نمی‌کند اما خیلی از دعاها را از جمله دعای افتتاح، دعای کمیل، دعای



در آنجا یک سهمی بگیرم و پول هم ندهم، فقط اسمم در آن بیمارستان باشد، ولی من راضی نمی‌شوم. برای اینکه اصلاً پول گرفتن در حوزه درمان را برای خودم مکروه می‌دانم. مریض چاره‌ای ندارد و مجبور است به من پول بدهد تا من درمانش بکنم. این چه پولی است که من آن را برای زن و بچه‌ام ببرم؟» ذره‌ای به بخش خصوصی وارد نشد و سهام نخرید. اصلاً قائل به این بازی‌ها نبود. این نشان از دین‌داری او دارد.

مردم‌داری

از ویژگی‌های ارزشمندش روحیه مردم‌داری‌اش بود. فوق‌العاده آدم مردم‌داری بود؛ یعنی مردم فقیر بیشتر اطرافش جمع می‌شدند تا پولدارها. بیمارستان شریعتی در تهران و بیمارستان عیسی ابن مریم یا بیمارستان فیض در اصفهان کانون خدمت آقای دکتر غفوری بود. بروید از کارکنان اتاق عمل و از بخش‌های جراحی و مدیران بیمارستان‌ها پرسید

ندبه و زیارت عاشورا را حفظ هستم.» پسر و دامادش نقل می‌کنند که در شب بیستم (ایشان ساعت دوازده و نیم شب بیستم ماه مبارک رمضان به رحمت خدا رفت.) افطاری پیش پدر بودیم. او برعکس همیشه که حوصله بچه‌ها را نداشت، این بار هر چی ما می‌خواستیم بچه‌ها را ساکت بکنیم، می‌گفت بگذار کارشان را بکنند. بگذارید بدونند. بگذارید سروصدا بکنند. ایرادی ندارد. و هر چند وقت یک‌بار از دخترش می‌پرسید ساعت چند است و بعد می‌گفت صلی‌الله‌علیک یا ابا عبدالله. دکتر تا یک ساعت قبل از اینکه حالش بد شود تکیه کلامش این بود: صلی‌الله‌علیک یا ابا عبدالله. این کلام همین‌طور بر هر زبانی جاری نمی‌شود. لذا این از مصادیق دین‌داری اوست. دین‌داری او از بچگی تا لحظات قبل از فوتش ادامه داشت. ما حدود ده مرتبه در ماه رمضان به صورت خانوادگی با هم به مشهد رفتیم. ده روزه نیت می‌کردیم و می‌ماندیم. هم

که کوچک‌ترین و کم‌هزینه‌ترین اتاق را برای من بگیرید. برای اینکه نباید هزینه زیادی به بیت‌المال تحمیل کنید. دکتر هاشمی می‌گفت: «مأموریت ما یک هفته‌ای بود، ولی چهارروزه مأموریت تمام شد. با گروه‌های دیگر که می‌رفتیم روزهای اضافه را به جاهای دیدنی آن کشور می‌رفتیم. اما دکتر غفوری گفتند بلیت من را عوض کنید، از امروز که کارم تمام شده دیگر تکلیفی برای ماندن ندارم و چرا باید دو روز دیگر بمانم و هزینه‌ای به بیت‌المال تحمیل کنم.» و به ایران برگشت. واقعاً اهل مراعات بود.

خدمت به محرومین

پسرش نقل می‌کند: «در این سال‌های اخیر بیماری‌اش سخت شده بود. (بیماری او حدود ده سال طول کشید.) حقوق پدرم فقط حقوق ثابت هیأت علمی‌اش بود. (چون استاد تمام دانشگاه تهران بود.) هزینه‌های دارو و درمان و

که آقایان عندالله و عندالرسول، کدام دکتر جراح بیشترین عمل جراحی را برای فقرا بدون چشمداشت انجام می‌داد. حتماً همه خواهند گفت که آقای دکتر غفوری که یکی از برجسته‌ترین آنها بود. اصلاً با فقرا انس داشت. این خصلت بزرگی بود که او داشت. بارها خانواده او نقل می‌کردند که اکثر مریض‌هایی که از روستاها می‌آمدند و پول نداشتند به بیمارستان اصفهان می‌رفتند که دولتی باشد و نخواهند که هزینه‌ای پرداخت بکنند. از طرفی دکتر هم هزینه‌ای را تعیین نمی‌کرد که چقدر به من پرداخت کنید. هر چقدر در توان خودشان بود پرداخت می‌کردند. گاهی وقتی از بیمارستان به خانه می‌آمدند می‌دیدیم که دو تا دبه دستش گرفته و دارد می‌آید و می‌گوید این دبه دوغ و این دبه ماست است. این را بابت اجرت عمل به من داده‌اند. کیف می‌کرد که اجرت عمل یک دبه دوغ شده است. حالا چه عملی؛ عملی که شش تا هفت ساعت طول کشیده و باید برای آن



سه‌م فقرا را از حقوق ماهیانه‌اش می‌داد. این چیزهایی است که نه فقط از او شنیدیم، بلکه دیدیم و برای ما کاملاً روشن است.

مراقبت پرستاری او خیلی سنگین بود و گاهی اوقات حقوق پدرم برای هزینه‌ها کم می‌آمد. ولی پدرم اول هر ماه می‌گفت مبلغی را برای خرید قربانی به فقرای ورزنه بدهید. یک بار به پدرم گفتم که شما الان خودت نیاز بیشتری داری. گفت نه، آنها اولویت دارند. آنها فقیر هستند.» سه‌م فقرا را از حقوق ماهیانه‌اش می‌داد. این چیزهایی است که نه فقط از او شنیدیم، بلکه دیدیم و برای ما کاملاً روشن است. او با اتوبوس از تهران به اصفهان می‌رفت، از آنجا با یک سواری تا ورزنه می‌رفت که هشتاد کیلومتر با اصفهان فاصله دارد. یک هفته شب و روز در آنجا مریض می‌دید. آنجا بیمارستان نداشت، لذا مریض‌هایی که نیاز به عمل داشتند را انتخاب می‌کرد و به اصفهان می‌آورد. با بیمارستان عیسی ابن مریم برای درمان آنها هماهنگ کرده بود که اینها مریض‌های فقیری هستند، از اینها حق‌العمر نمی‌گیرم. شما هم هزینه‌های بیمارستانی را خیلی کم از بگیرید. به این ترتیب

عمل‌ها سی چهل میلیون تومان به جراح بدهند. بچه‌های او می‌دیدند که پدرشان چطور زندگی می‌کند و روش و منشش اثر تربیتی روی فرزندانش داشت.

رعایت بیت‌المال

فوق‌العاده اهل مراعات بیت‌المال بود. رئیس دفتر وزیر بهداشت، آقای دکتر هاشمی، نقل می‌کرد که آن وقتی که او معاون وزیر در حوزه دانشجویی و فرهنگی بود، برای یک برنامه مأموریتی به لندن اعزام شدیم. با اینکه دکتر غفوری معاون وزیر بود و بالاخره یک سطح بالایی داشت، گفته بود

من می‌روم. او به عنوان یک جراح با کمک دکتر شهرزاد تیم درست کردند و به مدت دو ماه در بیمارستان امام خمینی^(ره) بعلبک لبنان شروع به ارائه خدمات پزشکی به مردم و رزمندگان حزب الله لبنان کردند. این اقدام در سال‌های ۶۳

او اهل جهاد و مبارزه بود و از مرگ نمی‌ترسید. در شرایط سخت جنگ در اورژانس خط مقدم و در زیر آتش خدمت می‌کرد، در حالی که آن موقع یک جراح بود.

ماهی ده روز به اصفهان می‌رفت. اینها نمونه‌ای از خدمت او به محرومین جامعه است.

رزمندگی در دفاع مقدس

حضور مستمر در جنگ جزو ویژگی‌های اوست. او اهل جهاد و مبارزه بود و از مرگ نمی‌ترسید. در شرایط سخت جنگ در اورژانس خط مقدم و در زیر آتش خدمت می‌کرد، در حالی که آن موقع یک جراح بود. در عملیات والفجر ۳ به اورژانس مهران رفت، چراکه احساس تکلیف می‌کرد و دید که نقشش در اورژانس می‌تواند مؤثرتر از بیمارستان صحرایی باشد. دکتر غفوری در تعداد زیادی از عملیات‌ها به جبهه آمد و به عنوان جراح در اورژانس صحرایی و یا در بیمارستان صحرایی مشغول خدمت شد و هرگز عقب‌تر از این مراکز نرفت. هیچ‌وقت در بیمارستان شهید بقایی خدمت نکرد، فقط در بیمارستان صحرایی و یا در اورژانس صحرایی بود.

ایثارگری

دکتر حریری به نمایندگی از طرف پزشکان در سخنرانی مراسم تدفین او گفت: «آقای دکتر غفوری همیشه برایم الگو بود. من اینجا در مقابل شما و پیکر ایشان، شهادت می‌دهم که او از من ایثارگرتر و از من شجاع‌تر بود. وقتی که او رزیدنت سال اول جراحی بود، آقای دکتر منافی از او خواستند که جراحی را رها کنند و مدیرکل بهداری استان سیستان و بلوچستان شوند. ایشان قبول کردند و به زاهدان رفتند. در حالی که وقتی من رزیدنت جراحی بودم، برای یک پست اجرایی به عنوان معاون دانشگاه، گفتم تا تخصصم را تمام نکنم هیچ پستی را قبول نمی‌کنم. کسی که در حین دوره جراحی، که خیلی دوره سختی است، این مسئولیت را می‌پذیرد، از آموزش منقطع می‌شود و در بازگشت باید از اول شروع بکند. او دو بار در دوره آموزشی دو مسئولیت اجرایی را به دلیل احساس مسئولیتی که داشت پذیرفت و شروع به خدمت کرد. لذا تنها مقطعی که دوره تخصصی‌اش طول کشید دوره جراحی‌اش بود، چون هر بار از اول شروع می‌کرد که تخصصش را بخواند.»

و ۶۴ و در اوج جنگ عراق علیه ایران صورت گرفت. آن زمان تعداد زیادی از لبنانی‌ها به او علاقه‌مند شدند.

مرکز بهداشت و درمان بنیاد جانبازان اصفهان

سردار صبوری، مدیرکل بنیاد جانبازان و مستضعفان

حضور در لبنان

سپاه تازه به لبنان رفته بود و می‌خواست یک بیمارستان راه‌اندازی کند. آن موقع در لبنان شرایط امنیتی مناسب نبود. در آن فضای رعب و وحشت، وقتی گفتند یک تیم پزشکی لازم است که به لبنان برود، آقای دکتر غفوری گفت



کرد. بار دیگر وقتی دکتر رضا محمدی، رئیس وقت بهزیستی کشور، به او گفت که مدیرکل بهزیستی استان اصفهان بشود، دکتر غفوری گفته بود: «اگر من بتوانم به محرومین و فقرای عضو بهزیستی خدمتی بکنم حتماً می‌آیم.» اینها مصادیقی از روحیه جهادی و شجاعت او است.

مدیریت بیمارستان صحرایی

در زمان جنگ دو بار از او برای قبول مسئولیت و اداره بیمارستان صحرایی دعوت کردیم؛ یکی در عملیات والفجر مقدماتی و دیگری مسئولیت بیمارستان شهدای طریق القدس بستان بود. مسئولیت راه اندازی و اداره را به او محول کردیم. البته آقای دکتر فروتن و دیگران هم کمکش می‌کردند.

در مقطعی از عملیات خیبر، بعد از بمباران بیمارستان خاتم الانبیاء (ص) و شهادت جمعی از مدیران، پس از اینکه تبعات آن بمباران فروکش کرد، دکتر غفوری جزو نفراتی بود که وقتی به اهواز آمد، او را به بیمارستان صحرایی خاتم الانبیاء (ص) فرستادیم و از او خواهش کردیم که آن بیمارستان را هم مدیریت بکند، چون رئیس قبلی بیمارستان دیگر خیلی خسته شده بود. دکتر غفوری حدود دو ماه در آن بیمارستان مسئولیت داشت.

یک بار بارندگی شدیدی در آن منطقه اتفاق افتاد. تمام بیمارستان صحرایی را آب گرفت. به علت اینکه سوله‌های بیمارستان در گودی قرار گرفته بود، آب به سوله‌های بیمارستان نفوذ کرد. اتاق عمل، اورژانس، خوابگاه‌های پزشک‌ها و... همه پر از آب شده بود. آقای دکتر تمام کادر پزشکی و پرستاری بیمارستان را در داخل اتوبوس‌ها اسکان داد تا در آرامش باشند و امنیت داشته باشند و خیس نشوند. بعد خودش با گروهی از نیروهای رزمنده لشکر ۲۷ حضرت رسول و لشکر ۸ نجف برای تخلیه آب تلاش کردند. خودش می‌گفت: «برای تهیه پمپ آب به لشکر ۸ نجف رفتم.» از لشکر ۸ نجف به او پمپ آب داده بودند و خودش بالای سر کار ایستاده بود و حدود ده یا دوازده ساعت مشغول تخلیه آب بود تا بتواند آب خوابگاه پزشکان و اورژانس و اتاق عمل را تخلیه کند و به حالت اول برگرداند. حدود دو روز طول کشید تا بیمارستان به حالت اولش برگشت.

دکتر غفوری از آن مدیران پای کار بود. هیچگاه نمی‌گفت که من متخصص هستم و کسان دیگری بیاورید تا کار کنند. خیلی از شب‌ها او توالت‌های بیمارستان صحرایی خاتم الانبیاء (ص) را تمیز می‌کرد تا وقتی دکترها و پزشک‌هایی

اصفهان، به دکتر غفوری که در آن مقطع در اصفهان کار تخصصی می‌کرد، گفته بود که آیا حاضرید معاون بهداشت و درمان بنیاد بشوید؟ دکتر غفوری گفته بود: «اگر بتوانم خدمتی به جانبازها بکنم بله. به خاطر شما نه، ولی به خاطر جانبازان می‌آیم.» سردار صبوری می‌گفت: «با اینکه سنش از من بیشتر و تخصصش از من بالاتر بود، ولی در کارها واقعاً به تمام معنا تمکین می‌کرد. مرتب به خانه جانبازان می‌رفت و مشکلاتشان را پیگیری می‌شد.»

دکتر غفوری به عنوان معاون بهداشت و درمان، بیمارستان امیرالمؤمنین (ع) اصفهان را برای درمان جانبازان راه اندازی



سردار صبوری می‌گفت: «با اینکه سنش از من بیشتر و تخصصش از من بالاتر بود، ولی در کارها واقعاً به تمام معنا تمکین می‌کرد. مرتب به خانه جانبازان می‌رفت و مشکلاتشان را پیگیری می‌شد.»

می‌خواهند استفاده کنند، آنجا تمیز باشد.

بانی هیأت

پاهایش ضعیف و سیاه شده بود. می‌گفت: «همه عروقم ضعیف یا بسته شده است. الان دیگر اختیار پاهایم دست من نیست.» تقریباً دو تا پایش دیگر جان حرکت کردن نداشتند. طوری که دیگر روی پاها نمی‌توانست بایستد، به هر حال دیابتش خیلی شدید شده بود، ولی با زحمت خودش را به هیأت می‌رساند. با همه گرفتاری‌اش در دهه محرم جزو بانیان هیأت بود. هر شب خودش را با زحمت و مصیبت به هیأت می‌رساند تا در روضه امام حسین (علیه السلام) شرکت کند و جالب اینکه از اولش می‌آمد و تا آخر هم می‌ماند.

پایان کار

دکتر غفوری حدود پنجاه سال از بهترین روزهای عمرش را صرف خدمت و دفاع از کشور و تأمین سلامت و آرامش مردم کرد، ولی هرگز ادعایی نکرد و هرگز کسی از او کلمه «من» و جمله «من کسی هستم.» را نشنید. خود را محو خدای عزیز و جلب رضایت او کرده بود. او خود را «هیچ» به حساب می‌آورد، ولی به فضل پروردگار عالم «همه» شد. چهره‌ای مهربان و لحنی آرام و عزمی راسخ و اراده‌ای پولادین داشت. در مقابل دشمنان اسلام و انقلاب «أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» بود و در مقابل مردم و خدمتگزاران اسلام و انقلاب و به خصوص مجروحین و جانبازان و بیماران «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بود. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نکه دار. خدایا مرحوم دکتر علی غفوری، خادم مجروحین و بیماران را مصداق این آیه قرار بده. آمین یا رب العالمین

دکتر غفوری حدود پنجاه سال از بهترین روزهای عمرش را صرف خدمت و دفاع از کشور و تأمین سلامت و آرامش مردم کرد، ولی هرگز ادعایی نکرد و هرگز کسی از او کلمه «من» و جمله «من کسی هستم.» را نشنید.





ارمغان پروازهای سیاه

مروری بر ناگفته‌هایی در خصوص زندگی
شهید دکتر ابراهیم هجرتی

دکتر ابراهیم هجرتی در سی و یکم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ در اردبیل متولد شد و در سال ۱۳۵۲ به دانشکده افسری رفت. دکتر هجرتی پزشک متخصص جراحی عمومی و رزیدنت جراحی ترمیمی و پلاستیک بود. وی در سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر به نام‌های بهمن و شهره شد. در سال‌های جنگ تحمیلی، در کرمانشاه و در لشکر ۵۸ ذوالفقار خدمت می‌کرد. دکتر هجرتی در دهم دی ماه ۱۳۶۵ حین عمل جراحی روی یکی از مجروحان در بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومار بر اثر بمباران شیمیایی به شدت مصدوم شد و دو روز بعد یعنی در دوازدهم دی ماه به شهادت رسید. کتاب «ارمغان پروازهای سیاه» نوشته مجتبی حبیبی، به ناگفته‌هایی از زندگی شهید دکتر ابراهیم هجرتی می‌پردازد. ارمغان پروازهای سیاه را انتشارات سوره سبز با شمارگان پنج هزار نسخه، در قطع رقعی و ۱۱۱ صفحه، به صورت مصور، روانه بازار نشر کرده است. در ادامه بخش‌هایی از این کتاب را می‌خوانید.

دکتر احمد هجرتی رشید و خوش‌هیکل و ورزشیده بود. می‌گفت از دوره دبیرستان، هر زمان که فرصت داشته، کاراته و جودو تمرین می‌کرد و یکی از رازهای موفقیت‌هایش را این مورد می‌دانست. در اسلام‌آباد غرب و بیمارستان ۵۲۸ و شاید در مجموعه پزشکی، کسی به ورزشی او نداشتیم. هر وقت فرصتی دست می‌داد، با هم تمرین می‌کردیم. من بهیار بودم و او پزشک، اما او هرگز خودش را از بقیه جدا نمی‌دانست. می‌گفت هر کس هر وظیفه‌ای را به عهده می‌گیرد، باید درست انجام دهد: خواه خلبان باشد، خواه راننده تراکتور، پزشک باشد یا انباردار. با اینکه خوش‌مشرب و گشاده‌رو بود، اما هرگز اجازه نمی‌داد شوخی و بگویند مرز وظیفه و مسئولیت و احترام را خدشه‌دار کند. خوش‌لباس و مرتب بود، اما اینها مانع از آن نبود که با همه با احترام روبه‌رو نشود. پیش خودش اصولی داشت که باید از لحظه لحظه زندگی استفاده کرد.

گاهی به شوخی می‌گفتم: «آقای دکتر، شما هنوز شش ماه هم از دوره طرحان را نگذراندید، مگه چه خبر است که بکوب مطالعه می‌کنید؟» می‌گفت: «طرح دو ساله است، قبول دارم، اما خودم را برای کنکور سال آینده آماده می‌کنم. در دوره پیش از دبیرستان خانواده هزینه تحصیل را می‌پرداخت، اما همین که در کنکور قبول شدم، سعی کردم خودم زندگی‌ام را اداره کنم. درست است که کمک‌هزینه تحصیل داریم، اما مستأجرم. سال ۱۳۵۸ ازدواج کردم، اما کلیه وسایل زندگی‌مان را باید خودمان تهیه می‌کردیم. تحصیل هم هزینه‌های خودش را دارد. بنابراین پیش از اینکه بیایم طرح، دو، سه جا کار می‌کردم. حالا که اینجا هستم، به جای کارهای غیر از دانشگاه، باید مطالعه کنم. پزشک تا تخصص نگیرد، مثل سربازی می‌ماند که بخواهد نظامی بماند و درجه نداشته باشد. همین جا هم می‌بینی که ما اگر جراح داشته باشیم، جراحی‌های عمیق را انجام می‌دهیم، وگرنه باید بفرستیم کرمانشاه. به هر حال من پزشک عمومی هستم. به خاطر ضرورت، جراحی‌های محدود مثل درآوردن ترکش سطحی را انجام می‌دهم. تا مدرک نداشته باشی، نمی‌شود هر کاری را انجام داد. حالا بگذریم که شرایط جنگی ست. بعد از جنگ تا تخصص درست و حسابی نداشته باشی، نمی‌توانی به خواسته‌هایت برسی. من یکی این طور فکر می‌کنم و باید هم تلاش کنم.» ■

که جبهه سومار مستقیم‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر تا بغداد بود، ارتش عراق با تمام توان از آن منطقه دفاع می‌کرد و بیشترین حجم بمباران‌های منطقه را داشت. تعداد زخمی‌های توپخانه‌ای به طور معمول زیاد بود، که در صورت تحرک طرفین بیشتر هم می‌شد. در فصل گرما علاوه بر گرما، خطر مار و عقرب داشتیم. فصل بارندگی هم که مشکلات خاص خودش را داشت. دکتر هجرتی چنان انضباطی داشت که موقع بازگشت از مرخصی یک ساعت هم تأخیر نداشت. چه هوا معمولی بود و چه زمستانی و برفی. همین نظم و انضباط را برای نماز و روزه‌اش هم داشت. می‌دیدم که محض تمام شدن اذان، نمازش را می‌خواند. هر وقت فرصت می‌کرد، قرآن می‌خواند و می‌گفت در تهران کمتر فرصت پیدا می‌کند که قرآن بخواند. در واقع برای خودش برنامه تنظیم کرده بود تا هر چه می‌تواند کار جبرانی انجام بدهد و موردی را از دست ندهد. من حدود یک سال با او همکار بودم. چیزهای مثبتی یاد گرفتم که در صدر همه اصول، نظم و وظیفه بود. ■

همیشه پیش خودم می‌گفتم این همه صبر و شکیبایی چه طور ممکن است در یک نفر به ودیعه گذاشته شده باشد! در هیچ شرایطی عصبانی نمی‌شد. می‌گفت وقتی احساس وظیفه و مسئولیت را درست درک کرده باشی، نیازی به تنش درونی و بیرونی نخواهی داشت، پس درصد اشتباه در کار تو به حداقل ممکن می‌رسد. ثواب و گناه باری به هر جهت برای پیش نمی‌آید. به قول معروف؛ چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی؟ یادش بخیر! آشنایی خیلی مفیدی بود...

در بیمارستان صحرایی بعضی روزها که بارندگی بود، کلی زحمت برایمان درست می‌شد، چون کانکس به اندازه نیاز نبود. جبهه سومار حساسیت خاص خودش را داشت. از آنجا

عصر

رهرو منزل



محصولات
فرهنگی تولید
مؤسسه

هویت بر سرِ ک...

کارگردانی و تدوین: عرفان نوایی

گوینده: مسعود اسماعیلی

آرشیو عادل معمارنیا

تهیه شده در مؤسسه بهداری رزمی

دفاع مقدس و مقاومت

۲۰ قسمت / مستند

باز آفرینی روایت هایی از

حسین معظمی نژاد

دکتر محمدعلی ابوترابی

دکتر محمدرضا فتاحی

دکتر ایرج محبوب بهروز

دکتر کرامت یوسفی

دکتر محمد اسماعیل اکبری

دکتر مهرداد معمارزاده

دکتر سعید مرزبان راد

دکتر بهرام عین الهی

دکتر سید حسن اعتمادزاده

دکتر مصطفی ربانی

دکتر حسینعلی جلوه مقدم

دکتر محمد زارع جوشقانی

دکتر سید علی مرعشی

دکتر فتح اله روشن ضمیر

دکتر ناصر تابش

عزیز مرواریدی

علی مرادزادگان

دکتر علی عابدی

هوشنگ قادری

